

سال دوم - شماره
آذر ۳۶۴
دسامبر ۹۸۵

جنگل

نشریه تئوریک دانشجویان هوادار چریکهای فدائی خلق ایران
ارتش‌رهایی بخش خلقهای ایران - (سوئد)



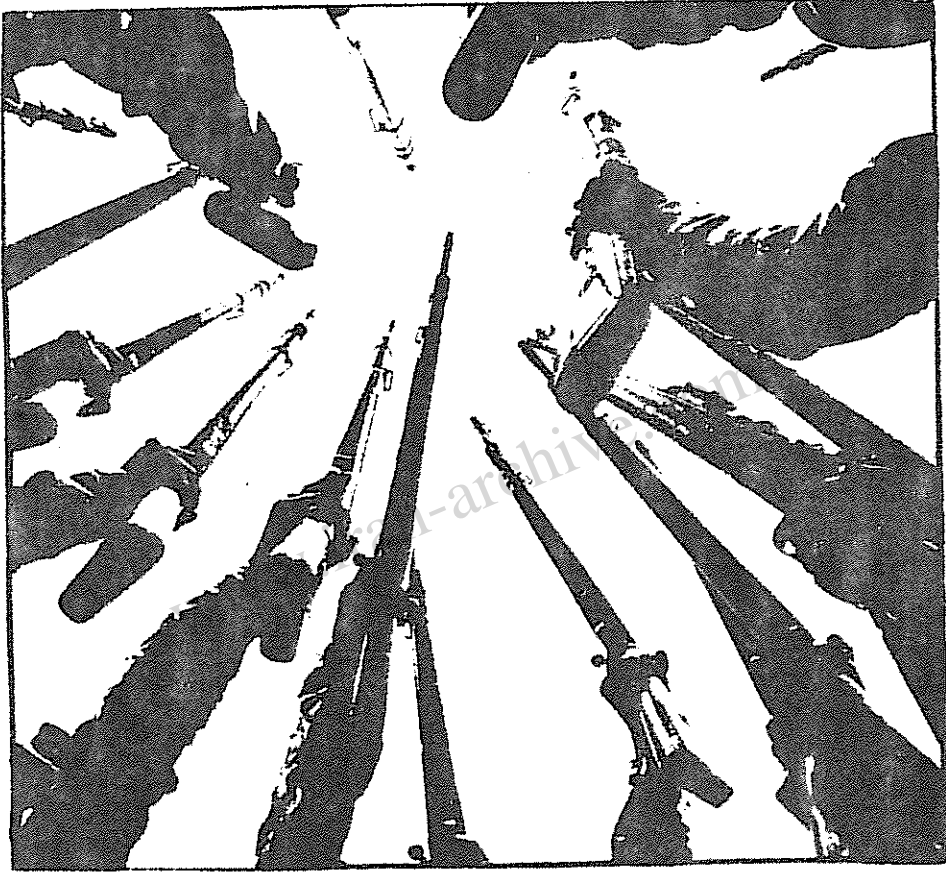
* اقلیت‌همدوش‌اکنونومیست‌ها (۵) * * کلمبیا در حمام خون
* * * * * (۳) * * * * *
* * * * * (۲) * * * * *
* سلطه امپریالیسم (مبانی درک اریستوکراسی کارگری ۴) *

فهرست

صفحه

- ۱ پیشگفتار
نوشته : پرویز آذری
- ۴ منتخب مقالات "نبرد خلق" - شماره ۳، خرداد ۱۳۵۳
۱ - سر مقاله
۲ - تحلیلی از اعتصابات کارگران کارخانجات گنش ملی
- ۱۸ "اقلیت" هم‌دوش اکونومیست ها (۵)
نوشته : پرویز آذری
- ۲۹ به چشمان چریک فدایی خلق رفیق شهید محسن فرزانیان
" چراغ روشن چشمانت "
- ۳۰ شانزدهم آذر، روز دانشجو گرامی بساد
- ۳۳ یاد رفیق کارگر و دانشجو، همامان شفیع را گرامی میداریم
- ۳۵ سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (۶)
(مابنی درک اریستو کراسی کارگری ۴) - نوشته : آرش نظام
- ۴۰ هفتمین نامه به تارانتا بابو (قطعه شعری از ناظم حکمت)
- ۴۲ "مارکسیسم انقلابی" و تئوری مبارزه مسلحانه (۳)
نوشته : پرویز آذری
- ۵۲ کوبا : از پیروزی انقلاب تا برگزاری نخستین کنگره حزب (۲)
- ۶۲ فاکت هایی درباره السالوادور (۲)
- ۶۸ کلمبیا در حمام خون (يك گزارش کوتاه از کلمبیا)

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر



سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم
جمهوری اسلامی!

پیشگفتار

جنگالها و تناقضات درونی هیئت حاکمه ارتجاعی ایران پس از انتخاب مفتضح موسوی به نخست وزیری، آنهاست تحت فشارها و توصیه های خمینی منفور وارد دوره تازه ای شد. حاکمیت ضد خلقی جمهوری اسلامی در لجنزاری کسه با دست خود بوجود آورده چنان فرو رفته است که بهیچ مسئله دیگری جز نجات وجود پلید خود فکر نمیکنند. اکنون تضادهای درونی قدرت حاکمه که عمدتاً بر محور جاه طلبی های سیری ناپذیر سردمداران جمهوری اسلامی بوجود میآید در حال حاضر بقدری عمیق و وسیع شده که همه چیز و تمام مسائل اجتماعی ایرانرا تحت الشعاع خود قرار داده است. در اینروزها مهره های اصلی رژیم وابسته جمهوری اسلامی در بازی قدرت و خود کامگی محض بین خود، آنچنان کارنامه ننگین و متعفن را از خود بجای گذارده اند که حقا باید از قیصر روم و عثمان بن عفان منتصب بخودشان جایزه بگیرند.

بحران عمیق شونده درون حاکمیت نه تنها پس از جارو کردن "لیبرالها" از مناصب قدرت ذره ای کاسته نشده بلکه روز بروز با سست تر شدن پشتوانه های اقتدار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اش، حادثتر و لاعلاج تر میگردد. این بحران زائیده ذات تعامی دستگاه حاکمیت جمهوری اسلامی است. چیزی نیست که با محو وجود منفور خمینی و بسا قدرت گیری فلان مهره اصلی کاسته شده و یا از پائین پرود، بلکه واقعیتی است ناشی از گسست پیوسته مادی و معنوی توده های میلیونی از تمام قدرت حاکم از راس تا پائین و پیوست این توده های میلیونی به جبهه نیروهای انقلابی. اینچنین واقعیتی است که از پائین به رژیم فشار میآورد و او که می بیند ختم پروسه مذکور، ختم هیات اوست، عاصی تر، هارتر و وحشی تر به مبارزات توده ها میتازد، آنها را سرکوب میکند و هر روز قانونی میتراشد که آنها را بیشتر به بند درآورد. اما در این میان این موجود هار حتی سراغ همجنسان خود نیز میروند تا آنها را کسه در استثمار و معدوم کردن توده های مبارز تصور ورزیده اند بهای محاکمه بکشاند، اینجاست که مناقشه و جنگال بیرون میزند. این عامل در کنار یکسری عوامل عینی دیگر که منفک از حیات جمهوری اسلامی نیستند، بحران کنونی هیئت حاکمه را ببار آورده اند. جنگ امپریالیستی دولتین ایران و عراق که در ابتداء بوسیله "تئوریسین جمهوری اسلامی" بنی صدر بعنوان وسیله موثر فرو کشتن خواستهای برحق و عادلانه مردم زجر دیده ایران و تحت الشعاع قرار دادن تضادهای اجتماعی استقبال شد، اکنون برخلاف نقش اولیه اش مبدل به دم آهنگری شده است که با هر باز دم شعله ای تازه تر به جان هئیت حاکمه میافروزد. اختلاف نظرها در مورد جنگ در بین عناصر اصلی و بدلی هئیت حاکمه بخصوص زمانی آشکارا اوج گرفت که "سپاهیان اسلام" برای فتح کربلا به خاک عراق پانهادند. در کنار این مسئله، این واقعیت که دیگر نه خمینی و نه هیچیک از مهره های رژیم توان بسیج توده های جوانان ناآگاه و نوجوانان مسخ شده را ندارند بر دامنه و عمق اختلافات افزوده و وحدت اولیه هیئت حاکمه را متلاشی کرده است. اگر در گذشته رژیم میتوانست با استفاده از ناآگاهی توده ها و بسیج ده هزار نفری جوانان، امواج انسانی را بزوی مین ها و جاسو تانکها بفرستد و برتری نظامی خود را لاقل در جبهه های زمینی حفظ کند، اینک که توده ها به امیال کثیف خمینی و اهداف واقعی او از جنگ پی برده اند، کاملاً به جنگ پشت کرده و آنرا جنگ خمینی با صدام میدانند. این موضوع وقتی بهتر آشکار میشود که فرمان اخیر محلاتی نماینده خمینی در سپاه پاسداران را مبنی بر استفاده اجباری از نیروی زنان در جبهه های جنگ را در نظر بگیریم. بعلاوه امتناع روز افزون سربازان از رفتن به جبهه های جنگ، افزایش سرپیچی ها و نافرمانیها در درون ارتش دیگر بجایی رسیده است که حتی با اعدام بی سرو صدای افسران و

سربازان آزادیخواه هم تمامی ندارد. خمینی برای نجات جمهوری اسلامی به گل فرو رفته اش هربار سیخی به جسد این مرده فرو میکند، فرمان اخیر او به وزیر سپاه راجع به تشکیل نیروهای سه گانه در سپاه مزدور پاسداران، حکایت از اوج استیصال و لاعلاجی رژیم او میکند. شریانه‌های حیاتی حرکت ماشین نظامی دولت جمهوری اسلامی ایران بسا منهدم شدن پیاپی بزرگترین اسلکه نفتی ایران در خارك قطع شده و رژیم غارتگر امکان بحراج دادن مهم ترین ثروت زیر زمینی مردم ایران را تا حد زیادی از دست داده است. دولت گر چه برای پر کردن قسمتی از خزانه تهی اش هارتر از قبل به بهانه های مختلف مردم زحمتکش را سر کیسه میکند، اما با اینهمه پس از کاهش یافتن ظرفیت صدور نفت از خارك، هنوز نتوانسته است بمیزان گذشته درآمد حاصل از کاهش صادرات نفت خود را جبران کند. چسب بی رویه اسکناسهای بدون پشتوانه هم که یکی از سیاستهای عام سردمداران ابله رژیم خمینی است، از آنجا که متقابلاً کالاهای ضروری مردم چندین برابر در بازار کمتر پیدا میشود حاصلی جز تورم و باد کردن پول در بازار نداشته و نهایتاً موج ناراضیتی و انفجار توده ها را نزدیکتر میکند. این امور و در راس آنها رشد سریع و قابل ملاحظه مخالفت توده ها با جنگ غیر عادلانه کنونی که پیامدش تبدیل جنگ از يك موضوع عامه به يك مسئله خاص دولت مزدور است، موجب شده که بازتاب عینی خود را بشکل برآمدن تضادها و تناقضات چاره ناپذیر در درون هیئت حاکمه نشان داده و کل دستگاه حکومتی را به شقوق متعددی تجزیه کند.

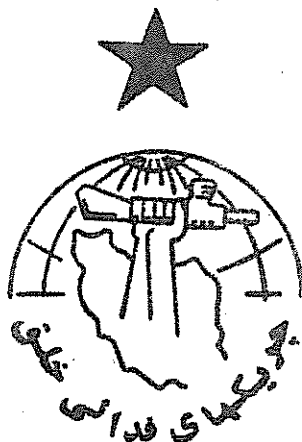
در عین حال نباید تصور نمود که پیش آمدن شکاف آشکار در بین سردمداران جمهوری اسلامی منطبق بر منافع خاص توده‌ها بروز کرده است، برعکس این شکاف چیزی نیست جز نتیجه تقابل و تصادم دو سیاست اصولاً و ماهیتاً یکسان در درون دستگاه دولتی که هر يك برای تثبیت و تحکیم خود میکوشد مناصب قدرتی را بچنگ آورده و دیگری را تضعیف کند. خمینی هم که در زمانی نه چندان دور در نظر مجموعه مهره های مزدور خود سمبل وحدت درونی طبقه حاکمه بود، اکنون با به مخاطره افتادن جدی حاکمیت حتی در نزد این مجیزگویان مواجیب بگیرش چنان خوار و ذلیل شده است که می بینیم با همه توصیه های مکرر و تمناهای التماس آلودش در مورد حفظ "وحدت کلمه"، باز هم عده ای از نمایندگان مزدور مجلس اسلامی به شخص محبوب امامشان به نخست وزیری رای مثبت نمیدهند. اقت نفوذ کلام خمینی در بین امراء دارالخلافه اش حکایت از درون فرو ریختن و از درون متلاشی شدن دستگاهی میکند که تا همین چندی پیش بخیال عده ای با حذف "فرمانده کل قوا" غیر قابل ترك تلقی میشد. انتخاب بی سر و صدای منتظری از طرف مجلس خبرگان پس از ماهها جدل و کشمکش بین جناحهای حاکمیت، عاقبت مسئله را بنفع جناح خط امامی فیصله داد. هدف از سرهم بندی سریع این مسئله این بود که جناح خط امام حاکمیت در زمان حیات شخص خمینی پست "ولایت فقیه" را در آینده به انحصار خود درآورد. بدین جهت بود که با وجود اختلاف نظرات زیاد در بین سردمداران رژیم جمهوری اسلامی بر سر ولایت عهدی منتظری و سکوت معنی دار خمینی، بالاخره این جناح توانست آینده سیاسی خود را در قبال رقیب با تصویب جانشینی منتظری تضمین نماید. امتناع ظاهری منتظری از قبول این پست و سکوت خمینی در این گیر و دارها هر دو در رابطه با شکنندگی و حساسیت اوضاع طبقه حاکمه يك معنسی و مقصود را میرسانند و آنهم احتراز از هرگونه موضعگیری که نتیجه اش پیچیده تر شدن اوضاع حاکمیت بشود، است. ولی این انتخاب با توجه به تضاد آشکار بین جناحین حاکمیت بر سر اینموضوع، بجای اینکه دستاویزی باشد در نجات کل حاکمیت جمهوری اسلامی از تلاشی و اضمحلال درونی، اهرمی خواهد بود که در آینده و خصوصاً پس از مرگ خمینی، صف بندیهای جناحهای حاکمیت را مشخص تر و جدیتر میکند. در شرایطی که هر يك از دست آمسوزان خمینی مثل گرگهای درنده و هاریکه سالهای دراز طعم خوردنی به ذائقه شان نرسیده برای تصاحب چاه و ثروت بیشتر هريك بدیگری دندان نشان میدهند و علناً بروی یکدیگر خیز برمیدارند وی در آخرین سوهای حیات نکبت بارش مجبور است خود میوه درخت کاشته اش را بچیند. گنداب این تصادمهای عمیق آ میز چنان تند و تیز شده است که حتی مشام بخشی از شرکای قدیمی خمینی را آزرده تا جایشیکه اینها ناچار شده اند برای خریدن آبروی برباد رفته جمهوری اسلامی و روحانیت پرچمدار آن، تشکیلاتی بنام "جامعه روحانیت آزاد" درست کنند و حساب

خودشان را با حساب فرزند خوانده های خمینی رسماً جدا سازند. گر چه زائیده شدن این تشکیلات، بمنزله اعتراف رسمی و علنی سقوط قریب الوقوع دستگاه روحانیت حاکم از سوی جناحی از روحانیت است و بمعنی اذعان بسسه آلودگی تمام آحاد حکومت جمهوری اسلامی به کثافت مقام طلبی است اما نباید فراموش کرد که این اعتراف نامه از زبان سگان زردی بیرون می آید که تا دیروز به پامنبری خمینی و دستیارانش میرفتند و اینها که امروز با شنیدن مارش انقلاب و احساس خطر حتی اگر هشدارهای غلاظ و شدادت دیگری هم به سردمداران حکومت بدهند باز هم مردم ما میدانند که توبه گرگ مرگ است.

در این حیص و بیصها بود که آنطرفتر در بهشت برین استشارگران جهان ملاقات سران امریکا و شوروی برگزار شد. نیروهای سیاسی موسوم به "آلترناتیو" بخبال اینکه ایندفعه شیشه عمر حکومت جمهوری اسلامی در ژنو بزمین خواهد خورد قبل از برگزاری این کنفرانس سفر و کبرای خود را باینس و آنسو فرستادند تا بین سیاستمداران خودی بنمایانند و با تمرین دیپلماسی غربی و شرقی جو کنفرانس را در مورد موضوع ایران بنفع خودشان احتمالاً بهم بزنند. ولی با مسکوت گذار دن بحران خلیج فارس از سوی سران امریکا و شوروی، معلوم شد که یکی از مسائلی که هم امپریالیسم امریکا و هم رویزیونیسم شوروی در مورد آن اختلاف منافع ندارند، مسئله اوضاع کنونی ایران است. در واقع هم این رژیم جمهوری اسلامی است که علیرغم تناقضات و مناقشات داخلی خود و با وجود بحرانهای سیاسی و اقتصادی ای که بر اثر تاراج دادن ثروتهای مردمی و استثمار روز افزون توده ها بروز میکنند، در حال حاضر مطمئن ترین رژیمی است که بهتر از هر نیروی مزدور دیگری قادر است منافع ارتجاعی امپریالیستها را در ایسران حفظ کند. تمام نیروهای سیاسی ای که قصد دارند با زدوبندهای معاملاتی سیاسی از بالا خودشان را بهترین "آلتر ناتیو انقلاب ایران" به امپریالیستها بقبولانند از درک این مسئله عاجزند که حتی امپریالیستها هم زمانی زیر بار مذاکره و زدوبندهای سیاسی در مبارزه طبقاتی میروند که فشار از پائین را همچون تکیه گاه محکم نیروی سیاسی طرف معامله خود لمس کنند.

بن بست اقتصادی کشور مداوم بر ارتش نا شمردنی بیکاران افزوده و هر روزه با تخته شدن در يك کارخانه سیلی از کارگران زحمتکش به خیابانها سرازیر میشوند. روستاهای کشور از مدتها پیش با زندگی طبیعی خود وداع گفته و روستائیان گرسنه به امید نان و کار به شهرهای بزرگ هجوم می آورند. کارمندان و حقوق بگیران در زیر فشار هزینه های سنگین و قیمت های متورم کمر خم کرده و زندگی پر از رنج خود را با زور سرنیزه میگذرانند. اعتراضات و اعتصابات متفرق کماکان در گوشه و کنار جامعه هر روز با وسعت و شدت بیشتری جوانه میزند. حرکات مسلحانه و خیزشهای تند قهر آمیز که غالباً خودبخودی هستند در نواحی و مناطق مختلف ایران بچشم میخورند. طبقه کارگر و سایر گروهها و اقشار مردم مطابق با شرایط و خصوصیات زندگیشان و با ذوق و ابتکار خود علیه مظالم جمهوری اسلامی مقاومت نشان میدهند. در چنین اوضاعی جنبش کمونیستی ایران که بایستی اتوریتته خود را بر مبارزات توده ها اعمال کند بیشتر از هر وقت دیگری در تشدد درونی و ضعف بسر میبرد. هیچیک از نیروهای جنبش کمونیستی در حال حاضر توان بسیج توده ها و رهبری توده ای مبارزات مردم را ندارند. عقب ماندگی کمونیستها از جنبش خودبخودی آنقدر طولانی است که گمان نمیرود باین زودی این جنبش بتواند بر غفلت و خواب آلودگیش غالب شود. اکونومیسم و رویزیونیسم دست و پای جنبش کمونیستی را در پوست گردو گذارده اند و توان هر حرکتی را از او سلب کرده اند.

سایر نیروهای سیاسی - مذهبی اپوزیسیون با غلطیدن بدامن امپریالیستها کاملاً به اهداف ضد استعماری و ضد استثمار توده ها پشت کرده اند. این نیروها در سودای کسب قدرت سیاسی از بالا به هر بازار و پاساژ سیاسی ای در خارج از کشور سرك میکشند تا آمال و آرمانهای انقلاب ضد امپریالیستی مردم ایران را در بارگاه فلان خلیفه و کاخ فلان وزیر و کبیر به مناقصه بگذارند. نیروهای سلطنت طلب و بختیارپها هم در این مسابقه دیپلمات رانی، گوی سبقت را از رقبای مذهبی شان ربوده و با صرف مخارج هنگفت تنور تبلیغات توخالیشان را کمافی السابق گرم



نبرد خلق

از گان سازمان چریک‌های فدایی خلق

شماره ۱۳۵۳

شماره ۱۳۵۳

داشت دارای ویژگی‌هایی نیز خواهد بود. این ویژگی‌ها هم در پروسه رشد نیروهای انقلابی و هم در نتایج و دست آوردهای آن منعکس خواهد شد.

امری که فعلا بطور مشخص مطرح است نقش افزون‌تر عناصر پرولتاری در پروسه رشد انقلاب ایران بوده و همچنین خواسته‌های مترقی‌تری است که انقلاب دموکراتیک نوین ما مطرح می‌سازد و هر چه بیشتر به انقلاب دموکراتیک میهن ما خصلت سوسیالیستی می‌بخشد. نقش دهقانان و کارگران کشاورزی در انقلاب ایران دقیقا در رابطه است با شکل‌بندی جدید نیروهای طبقاتی در ایران که میبایست بطور عینی و مشخص تحلیل شود و مورد بررسی مارکسیستی قرار بگیرد.

هدف ما از طرح این مسئله آنست که توجه نیروهای پیشتاز پرولتاری را بوظائفی که در زمینه بررسی تئوری انقلاب در کشورهای نومستعمره دارند جلب نمائیم. بررسی تئوریک این مسئله که قطعا میبایست بصورت یک فعالیت جاری و سیال و در رابطه با عمل و تجارب انقلابی کشورهای تحت سلطه استعمار نو صورت گیرد بما امکان خواهد داد که با دورنگری لازم خط مشی عملی خود را در چهارچوب مبارزه مسلحانه تنظیم نمائیم و بیشترین بازده را در زمینه بمیدان

در چند ساله اخیر بهمراه رشد سریع سرمایه‌گذارانه امپریالیستی ما شاهد رشد کمی بیسابقه طبقه کارگر در ایران بوده ایم. این امر همانطور که در کتساب مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک تصریح شده است نتیجه جبری برقراری سیستم بورژوازی کمپرادور در ایران است و سبب خواهد شد که عناصر سوسیالیستی انقلاب نقش مهمتری نسبت به گذشته بر عهده بگیرند. بورژوازی وابسته بهمراه خود نوعی صنعت و نوعی مناسبات سرمایه‌داری نو مستعمراتی را در ایران برقرار کرده است و در حال گسترش و تحکیم مواضع خویش می‌باشد. نتایج سیاسی و اجتماعی برقراری سیستم سرمایه‌داری نومستعمراتی در ایران از لحاظ شکل بندی طبقاتی نوینی که بهمراه دارد برای ما حائز کمال اهمیت است. همین شکل بندی طبقاتی نوین، عاملیست که ویژگی‌های انقلاب دموکراتیک ملی و سوسیالیستی امپریالیستی طراز نوین خلق ما را مشخص می‌سازد.

انقلاب کشور ما یک انقلاب دموکراتیک طراز نوین کشور نومستعمره است. این نوع انقلاب که مشخص کننده مرحله نوینی در تاریخ انقلابات دموکراتیک ملیست، ضمن آنکه مشابهت‌هایی با انقلابات دموکراتیک نوین در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال خواهد

چوب بحث های آکادمیک محدود بماند - کاری که سیاست بازان حرفه ای به آن عادت دارند - بلکه این امر باید در عرصه عمل و در ارتباط مستقیم با توده ها انجام شود.

بروز اعتصابات کارگری در چهار ساله اخیر اولین نشانه های تحرك جدید طبقه کارگر ایرانست.

اگر چه درخواستهایی که در این اعتصابات مطرح میشود هنوز جزو عقب مانده ترین و ابتدائی ترین درخواستهای کارگری است ولی میتوان امید داشت که در رابطه با تاثیرات مبارزات با برنامه نیروهای پیشتانز که در حول محور عمل مسلحانه صورت میگیرد اشکال متکاملتری بخود بگیرد. این امریست که یکی از مهمترین زمینه های مبارزاتی ما را مشخص میسازد.

"با ایمان به پیروزی راهمان"

کشیدن هر چه بیشتر توده ها بدست آوریم. امروزه ما شاهد شکل گیری وسیع يك پرولتاریای نوخاسته در ایران هستیم. پرولتاریائی که تبار از دهقانان تهیدست آواره میبرد. پرولتاریائی که اولین گامها را از لحاظ زندگی مادی و تولیدی در جهت کسب آگاهیهای طبقاتیش برمیدارد.

البته اینکه این طبقه چه موقع به خود آگاهی طبقاتی دست خواهد یافت مربوطست به تاثیراتی که مبارزات سیاسی - نظامی نیروهای پرولتاری انقلاب ایران ایجاد خواهد کرد. در این مورد يك برنامه همگون سیاسی - نظامی که با تحلیل مشخص از مسائل کارگری طرحریزی شود آگاهی طبقه کارگر ایران را شکل داده و رشد آنرا تسریع خواهد کرد. این امریست که میبایست با آن توجه شود و این وظیفه نیروهای آگاه پرولتاری است که بطور مداوم و فعال در زمینه های نوین انقلابی به سرررسی و تحقیق بپردازند و به مسائل طرح شده در این زمینه بخصوص به مسئله رشد نیروهای پرولتاری ایران توجه نمایند. البته این بررسی هرگز نمیتواند صرفا در چهار

تحلیلی از اعتصابات کارگران کارخانجات کفش ملی

از اشکال مبارزاتی پرولتاریا که همانا مبارزات اقتصادی است، فراهم نماید. ضمنا قسمت کوتاهی از کتاب "چه باید کرد" رفیق لنین که در سال ۱۹۰۳ نوشته شده در زیر آورده می شود. این قسمت درباره مبارزات خود بخودی پرولتاریای روس و وظیفه پیشاهنگ در قبال آنها نوشته شده است.

از مبارزات پرولتاریا بیاموزیم و آموخته هایمان را در جهت رشد و گسترش افزونتر این مبارزه بکار بندیم.

"نبرد خلق"

در تابستان سال گذشته کارگران کارخانجات کفش ملی وابسته به گروه صنعتی ملی بمنظور اخذ بخشی از حقوق پایمال شده خویش دست از کار کشیدند و بمدت ۴۵ روز در مقابل کارفرما و ایادی او به مقاومت خشم آلود پرداختند.

"نبرد خلق" بر آن شد که با انتشار گزارش ایمن اعتصابات که در سال گذشته توسط یکی از رفقا تهیه گردیده، امکان آشنائی هر چه بیشتر رفقا و سایر نیروهای مترقی انقلابی را با عناصر درونی یکی

آغاز غلیان جنبش خود بخودی

در فصل پیش ما شیفتگی همگانی جوانان تحصیل کرده روس را در نیمه سالهای نود به شوری مارکسیسم متذکر شدیم. مقارن همان زمان، اعتصابات کارگری بعد از جنگ معروف صنعتی سال ۱۸۹۶ نیز که در پتربورگ رویداد، همین جنبه همگانی را بخود گرفته بود. شیوع این اعتصابات در تمام روسیه گواه آشکاری بود بر عمق جنبش توده ای که مجدداً رو بطغیان می نهاد و اگر بخواهیم در باره "عصر خود بخودی" سخن گوئیم البته قبل از همه باید همین جنبش اعتصابی را جنبش خود بخودی دانست. لیکن حرکات خود بخودی با هم فرق دارند. در سالهای هفتاد و در سالهای شصت (و حتی در نیمه اول سده ۱۹) هم در روسیه اعتصابات روی داده که تخریب "خود بخودی" ماشینها و غیره را همراه داشتند. اعتصابات سالهای نود را نسبت باین "عصیانها" حتی میتوان "آگاهانه" نامید - گامی که جنبش کارگری طی این مدت بجلو برداشته تا ایندرجه عظیم است. این امر بما نشان میدهد که "عصر خود بخودی" در واقع همان جنبش آگاهی است. عصیانهای ابتدائی هم در اینموقع دیگر تا اندازه ای مظهر بیدار شدن روح آگاهی بود.

کارگران ایمان دیرین را به خلل ناپذیر بودن انتظاماتی که آنها را تحت فشار قرار میدادند از دست میدادند و رفته رفته لزوم مقاومت دسته جمعی را . . . نمی خواهم بگویم درک میکردند ولی حس میکردند و جدا از فرمانبرداری غلامانه در مقابل روسا سرپیچی مینمودند. ولی مع الوصف این به مراتب بیشتر جنبه ابراز یاس و انتقام داشت تا مبارزه. اعتصابات سالهای نود نظاهرات آگاهی را به مراتب بیشتر نشان میدهند، در این دوره تقاضاهای مشخصی پیش کشیده میشود. از پییش لحظه مناسب در نظر گرفته میشود، وقایع و نمونه های معروف جاهای دیگر مورد شور قرار میگردد و غیره غیره هرگاه عصیانها صرفاً قیام مردم ستمکش بود، در عوض اعتصابات متوالی نطفه های مبارزه طبقاتی بودند ولی فقط نطفه های آن. این اعتصابات بخودی خود هنوز مبارزه سوسیال دموکراتیک نبود، بلکه مبارزه تردیونیونی بود، این علامت بیدار شدن خصوصیت آشتی ناپذیر کارگران و کارفرمایان بود، اما کارگران در آنموقع به تضاد آشتی ناپذیری که بین منافع آنان و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر موجود است آگاهی نداشتند و نمیتوانستند داشته باشند. بعبارت دیگر آنها آگاهی سوسیال دموکراتیک نداشتند. از این لحاظ اعتصابات سالهای نود، با وجود اینکه نسبت به "عصیانها" پیشرفت بزرگی محسوب می شد معیناً باز دارای همان جنبه تماماً خود بخودی بود.

ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمیتوانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی میدهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرآنها نمیتواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، با کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور بصدور قوانینی نماید که برای کارگران لازمست و غیره *

هرگونه سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود بخودی کارگری، هرگونه کوچک کردن نقش "عصر آگاه" یعنی نقش سوسیال دموکراسی، در عین حال معنایش اعم از اینکه کوچک کنند بخواد یا نخواهد، تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است . . .

ممکن است خواننده بپرسد که چرا نهضت خود بخودی و نهضت از راه کمترین مقاومت، همانا بسوی سیادت ایدئولوژی

* تردید یونیونیسم چنانکه بعضی ها گمان میکنند، بهیچوجه ناسخ و نافی هرگونه "سیاست" نیست. تردیونیون ها همیشه تا درجه معینی تبلیغات سیاسی و مبارزه سیاسی (لیکن نه مبارزه سوسیال دموکراتیک) نموده اند.

بورژوازی می‌رود؟ باین علت ساده که تاریخ پیدایش ایدئولوژی بورژوازی بر مراتب قدیمتر از ایدئولوژی سوسیالیستی است و بطور جامع تری تنظیم گردیده است و برای انتشار خود دارای وسایل بمراتب بیشتری است.* بنا براین هر قدر نهضت سوسیالیستی در کشوری جوانتر باشد، همانقدر هم مبارزه با تمام تشبثاتی که برای تحکیم ایدئولوژی غیر سوسیالیستی می‌شود باید شدیدتر باشد.

* * * * *

نموده است تامین می‌کند، علاوه بر این در پارک گروه صنعتی ملی هم کارخانه چرم سازی دیگری بنام آذر - بایجان وجود دارد.

کارخانه شامل ۴ بخش است: ۱- برش ۲-خپاطی ۳- کارکشی ۴- بسته بندی.

در بخش برش روبه و آستر کفش بریده میشود در خپاطی روبه و آستر دوخته و بهم وصل شده و آماده برای چسباندن تخت در کارکشی میشود کفش آماده شده برای عرضه به بازار به بخش بسته بندی می‌رود. محصول تولید شده علاوه بر عرضه در بازارهای داخلی به کشورهای شوروی، رومانی، چکسلواکی و ترکیه نیز صادر میشود.

روش تولید زنجیری ست بدین معنی که هر قسمت از کانواریورهای تشکیل شده که با برق کار میکنند و کارگر کارش را بعد از اتمام بروی آن میگذارد تا به کارگر بعدی انتقال یابد. در این سیستم اگر کارگری در انجام کارش لحظه ای غفلت کند، کل تولید در آن بخش دچار بی نظمی میگردد. از آنجا که کارگران

"گروه صنعتی ملی" که محل کارخانه هایش در کیلومتر ۱۸ جاده قدیم کرج به پارک گروه صنعتی ملی "معروف است، یک واحد بزرگ صنعتی میباشد که متعلق به ایروانی است. این مجتمع از کارخانه های متعددی مثل استاندارد، گالوس، تاف، اتافوکو، الفانتین شوچه (گوستا و هافمن) ... تشکیل شده که مستقل از یکدیگرند. بعد از اعتصاب اخیر نیز با شراکت یسک سرمایه دار آلمانی کارخانه جدیدی بنام "گابور" که کفش های زنانه تولید میکند، به گروه افزوده شده است که در ذیل شرح مختصری از این کارخانه جدیدالتاسیس میاید:

در کارخانه گابور تولید عمدتاً بوسیله ماشینهای صورت میگیرد که از تکنیک پیشرفته نی برخوردارند (ولی دوخت روی کفش و چسباندن بعضی قسمتها با دست انجام میگردد). اکثر مواد اولیه لازم برای تولید از داخل تامین میشود، جز موادی از قبیل چسب و نخ دست دورزی. کارخانه مزبور چرم مورد نیاز خود را از کارخانه ی چرم سازی که ایروانی در رودبار ایجاد

* اغلب میگویند طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیسم می‌رود. این نکته از این لحاظ که تئوری سوسیالیستی علل سیه روزی طبقه کارگر را از همه عمیق تر و صحیح تر تعیین مینماید کاملاً حقیقت دارد و بهمین جهت هم هست که اگر خود این تئوری در مقابل جریان خود بخودی سر تسلیم فرود نیاورد، اگر این تئوری جریان خود بخودی را تابع خویش گرداند، کارگران بسهولت آنرا فرامیگیرند. معمولاً مفهوم این نکته در خودش مستتر است ولی "رابوچییه دلو" اتفاقاً این مفهوم مستتر را فراموش و تحریف میکند طبقه کارگر بطور خود بخودی بسوی سوسیالیسم می‌رود ولی مع الوصف ایدئولوژی بورژوازی که بیشتر از همه متداول شده است (و دائماً در اشکال بسیار گوناگون تجدید زندگی مینماید) خسود بخود بطور روز افزونی بکارگران تحمیل می شود.

مجبورند در هنگام دوخت روی کار خم بشوند اغلب به کمر درد و پشت درد مبتلا هستند البته برای تکمیل دکوراسیون چهارپایه های پشتی داری هم در کارگاهها تعبیه کرده اند ولی کارپردازها و فورمن ها بطور جدی از تکیه دادن کارگران به آنها جلوگیری می کنند. سردرد مداوم نیز از بیماری های رایج در کارخانه است. هر قدر در کارخانجات مزبور بترتیب زیر است:

سرمایه دار، مدیر عامل، مدیر مسئول، فورمن، کارپرداز، کارگر.

تضاد اصلی و آشتی ناپذیر در کارخانه تضاد کارگر و سرمایه دار است، اما تضاد کارگر با کارپرداز و فورمن تضاد عمده روز مره میباشد. موضع کارپردازان بعلت کار و وظیفه ای که دارند غیر پرولتری است و آدمهای نوکر صفت و ترسو و محافظه کاری هستند، ولی بقول خودشان آنها هم تحقیر میشوند و دادوقال فورمن را تحمل میکنند اما بمنظور اجرای تمام و کمال برنامه کار، ناچارند برعلیه کارگر عمل کنند. بهمین جهت کارگران آنها را از خودشان نمیدانند. تضاد روزمره دیگر تضاد بین خود کارگران است که البته کارفرما نیز بمنظور جلوگیری از پیوستگی و اتحاد کارگران با اعمال تاکتیکهای مزورانه به تشدید آن کمک میکند.

برخی از تاکتیکهای فوق بشرح زیر است:

۱- جریمه همگانی: هر بار که کاری خراب شود (مثلا یک جفتکفش) همه کارگران آن بخش را جریمه میکنند تا کارگران بخش مزبور حداقل برای مدت کوتاهی از کارگری که کار را خراب کرده است ناراحت شوند.

۲- بخدمت درآوردن عناصر متزلزل:

کارفرما با بخدمت درآوردن کارگران مستعد جاسوسی (از طریق دادن اضافه حقوق و ۰۰۰) فضای کارخانه را پلیسی ساخته، بی اعتمادی کارگران را نسبت بهم موجب میشود. همچنین به کارگران مطیع و خوش خدمت اضافه حقوق های نقدی و جنسی میدهد.

۳- استقلال کارخانه ها: هر کارخانه سرویس و کادر اداری مستقل دارد و این امر ارتباط گیری کارگران

کارخانه های گروه را با یکدیگر دچار اشکال میسازد. ۴- پراکنده ساختن کارگران قدیمی: کارفرما تا آنجا که به برنامه های تولیدی کارخانه ضرر نزنند کارگران قدیمی و آگاه را از کارگران جدید جدا میکند کارخانه دارای کارگران زن و مرد است که سن مردان بین ۲۰ تا ۴۰ و سن زنان بین ۱۴ تا ۴۰ میباشد. مزد کارگران ساده زن و مرد بهنگام استخدام ۱۰ ریال با هم تفاوت دارد زنان ۱۱۰ ریال و مردان ۱۲۰ ریال، که ۱۰ ریال آن برای نهار کسر میشود. مزد کارگران بیسواد ۱۰ ریال کمتر از مزد کارگران باسواد است. درضمن هر ۱۵ روز کار بدون غیبت پانزده تومان پاداش دارد و تا آنجا که یک روز غیبت برابر است با از دست دادن پانزده تومان فوق کارگران حتی اگر مریض هم باشند سعی میکنند سرکار حاضر شوند. با این حيله کارفرما اجرای به موقع برنامه های تولیدی خود را تضمین می کند.

ساعات کار از $\frac{1}{4}$ تا $\frac{1}{3}$ تا $\frac{1}{4}$ میباشد که جمعاً ۹ ساعت میشود. از این ۹ ساعت $\frac{3}{4}$ ساعت برای صرف نهار و $\frac{1}{4}$ ساعت برای صرف صبحانه وقت میدهند. ۸ ساعت باقی مانده مدت زمان کسار تولیدی روزانه است. در این مدت کارگر حق ندارد حتی ۵ دقیقه آنرا تلف کند زیرا بنا به ادعای کارپردازان ۵ دقیقه میتوان حداقل یک روبه با دست و یا ۴ روبه با ماشین دوخت. در مواقعی که کسار زیاد باشد (مثلاً ایام عید نوروز)، یا کارها عقب افتاده باشند و یا تعطیلاتی در پیش باشد، اضافه کاری اجباری پیش میآید که حتی اگر لازم باشد کارگر را با توسل به زور در کارخانه نگه میدارند. حقوق اضافه کاری تقریباً مطابق حقوق روزانه است با ۳ تا ۴ ریال بیشتر در ساعت. درضمن در مواقعی که کارگری برنامه کارش را در مدت مقرر تمام نکرده باشد او را مجبور به اضافه کاری مجانی میسازند. بعد از اعتصاب اخیر قرار شد که هر ساله حقوق دو ماه را بابت سود ویژه بکارگران بپردازند که البته این قرار بمرور اجرا گذاشته نشده است.

بطور کلی آگاهی کارگران در امور تولیدی کارخانه نسبتاً بالا است و کم و بیش قادر به تحلیل

لطف کرده و کارخانه ای براه انداخته تا عده ثنی بتوانند از برکت وجود او نان بخورند و علاوه براین سز سال نیز با اهدای يك چفت كفش ملی، يك پتوی ۲۵ تومانی، يك كيلو روغن، ۵ كيلو برنج، يك كيلو قند و شكر و يك بسته چای (بعنوان سهم كارگر از سود كارخانه احسان بيكرانش را نثار كارگران می سازد".

بخانه شان رسیدم، طبق معمول درب حیاط باز بود. زهرا و مادرش در آستانه ی در اطاقشان نشست بودند. با دیدن من به استقبال آمدند. زهرا نسبتاً سرحال بود و آثار کمتری از بی رمقی سابق را با خود داشت. از كارش جویا شدم، با شور و شعف شروع به تعریف كرد، گوئی مدتهاست منتظر چنین لحظه ئی بوده است:

"ما اعتصاب كردیم كه حق مونو بگیریم ولی مارو زدن، ژاندارم اومد. كارگرا رو بردن سازمان اسمشو نمیدونم، یادم نیست.

گفتم "سازمان امنیت!؟ مادر گفت: آره، سازمان امنیت. زهرا ادامه داد:

"ایروانی به ژاندارمها پول داده، میدونی كه هرچی بگی پول داره و معلومه كه میتونه همرو با پول بخره. اون حق مارو میخوره از كار ما استفاده میکنه و ثروتمند میشه. اون وقت اگرم بخوایم حرف بزنیم به ژاندارمها پول میده كه مارو بزنند. همون پولها رو كه از خودمون گرفته میده. من اول خیال میكردم پتوئی رو كه سال به سال بما میده از جیبش میخره، حالا می فهمم كه از خود مون میگیره، از پول ما میخره."

زهرا تند و تند حرف میزد و جریان شروع اعتصاب و ادامه آنرا تعریف میكرد. گاهی كه از شدت هیجان نفسش میگرفت مادر به كمكش می شتافت و تكه هائی از جریانات را كه از زبان دخترش شنیده بود، بازگو میكرد. گاهی هم تفسیر و توضیح هائی از خودش اضافه میكرد: "همه كارمندا و رئیسارو بیرون كرده بودن" زهرا ادامه داد:

كارخونه مال ما شده بود. همه با هم مثل خواهر و برادر یکی شده بودیم. وقتی هم ژاندارمها بما حمله

برنامه های استثماری كارخانه میباشند. در زمينه امور سیاسی آگاهی اندكى دارند كه بعلمت شرايط پلیسی كارخانه حتی الامكان آنرا بروز نمیدهند.

به گفته خود كارگران تمام زندگی آنها در كارخانه میگردد و از زندگیشان هیچ چیز جز كار طاقت فرسا نمی فهمند و تفریحی ندارند جز دیدن فیلمهای فارسی و نماشای برنامه های منحط تلویزیون از قبیل مراد برقی، روزهای زندگی در قهوه خانه ها و صحبت های وقت استراحتشان در كارخانه نیز بندرت از این مسائل فراتر می رود. عده یی از كارگران دختر مشتری پرو پا قرص رنگین نامه های هفتگی از قبیل جوانان میباشند.

خواست هائی كه در رابطه با كار برایشان مطرح است خواستهای ابتدائی اقتصادی است مثلاً خواهان آنند كه دستمزدها اضافه شود و اضافه كاری اجباری لغو گردد. آنچه كه بیش از همه خشم كارگران را بر می انگیزاند جریمه های بی مورد و اضافه كاری اجباری است.

شرح اعتصاب از زبان یکی از

كارگران كارخانه

برای خبرگیری از جریان اعتصاب كارخانه كفش ملی به خانه زهرا رفتم.

زهرا كارگر بسیار جوانی است با دو سه سال سابقه كار در كارخانه كفش ملی كه با مادرش در خانه ثنی بدون آب و برق و با حیاطی خاکی زندگی میكنند. از روستا آمده، شادابیش را از دست داده، اما ساده بینی های روستائی خود را حفظ كرده است. كار طاقت فرسا در كارخانه و سوء تغذیه رخوت محسوسی در او ایجاد نموده است. تا آنجا كه من دیده بودم عصرها كه از كارخانه باز میگشت غذایی می خورد و از شدت كوفتگی با همان بلوز و شلوار و جوراب میخوابید. صبحها هم مادرش زحمت شانه كردن موهایش را میکشید. با شناختی كه از زهرا داشتم او را هم چنان كارگر ناآگاهی می پنداشتم كه هنوز فكر میكند: "ایروانی (صاحب كارخانه) انسان نيكوكاریست كه

نمی‌خوام برا ایروانی کار کنم." برای اینکه با جریانات درونی اعتصاب مزبور بیشتر آشنا شویم، بهتر است شرح اعتصاب را از زبان خود زهرا بشنویم: *

"از سال ۵۰ بدستور شاه قرار شد که حقوق کارگرها زیاد شود. سال اول یعنی سال ۵۱، ۱۲ ریال به حقوق اضافه شد ولی فقط در لیست حقوق، چون همسپون ۸ تومن را بهم میدادند. امسال حقوق طبق لیست ده تومن و ۴ ریال شد ولی باز ندادن، میدونی که آیین وضع من تنها نیست، همه کارگرها همین وضع رو دارن توی لیست حقوقمون اضافه میشه ولی موقعیکه پول میگیریم نه تنها زیاد نشده، تازه اگه جریمه هم بهمون خورده باشه کم شده. قند و شکر و روغن و همه چیز روز بروز گرونتر میشه، اونوقت صنار سه شاهی هم که قراره بهمون اضافه بدن فقط توی لیست حقوق نوشته میشه. خلاصه، بیه روز موقع نهار پیچ و پچ "کار نکردن" توی کارگرها شروع شد و قرار شد عکسهای شاه و فرح و ولیعهد را بیاریم و از فردا صبحش کار نکنیم تا وقتیکه حقوقها مون رو بدن. فردا ش در حالیکه داد می‌زدیم: "جاوید شاه، جاوید شاه." * * دست از کار کشیدیم. بعضی از کارگرها خیلی عصبانی بودند: با چاقو دنبال رئیسها میدویدن و اونها با ترس و لرز فرار میکردند. این رئیسها با اینکه ۷، ۸ هزار تومن حقوق میگیرن باز سیر نمیشن و با هزار دوز و کلک از حقوق ما هم میدزدند.

خلاصه چند روز گذشت تا اینکه يك روز، ژاندارمها آمدند. همشون تفنگ داشتند. ما باهاشون شوخی میکردیم، میگفتیم: "آخه شما دیگه چرا اومدین؟ ما که فقط اضافه حقوقها مون رو میخواستیم." ژاندارمها هم می‌گفتند: "ما هم با شما کاری نداریم. فقط

کردن، ما هم همه شیشه‌ها و پنجره‌ها رو خورد کردیم." تو هم شیشه شکستی زهرا؟

"آره منم می‌شکستم. یکی از ژاندارمها با ته تفنگ زد تو سرم که هنوز سرم گیج میخوره." *

مادر که با غرور به دخترش نگاه میکرد، دنباله کلام را گرفت که:

"آخه ۲۴۰ تومن هم شد حقوق، ما فقط ۱۱۰ تومن اجاره این تکه اطاق رو می‌دیم. می‌بینی که نه آب داره و نه برق. ۱۳۰ تومن میمونه، باهاش چه کار می‌تونیم بکنیم، قند گرون، شکر گرون، روغن گرون..... داداشم میگفت پلاسکوئیشها که اعتصاب کرده بودند حقوقشون زیاد شده. ما هم اگه اعتصاب رو ادامه بدیم، دولت مجبور میشه کارخونه رو از ایروانی بگیره. دولتی کنه، اونوقت حقوق ما هم اضافه میشه. اما این ایروانی که نمیداره حرفامون بگوش دولت برسه. اگر دولت بفهمه که ما فقط حقمونو می‌خواستیم حتما ایروانی رو مجبور میکنه بمون بده." *

شروع کردم به توضیح اینکه شاه همه چیز را میداند. با همان سرعت که به صحت گفته‌هایم پی میبردند، شور و هیجان هم از چهره‌شان محو میشد و جایش را اندوه می‌گرفت. مادر با حسرت و افسوس سر تکمان میداد:

"آره شاه میدونه، چطور شاه نمیدونه که همه چیز اینقدر گرون شده. قند، شکر، روغن... همه چیز گرون ولی حقوق کارگر، زیاد نشده. باید وقتی گرونی شد حقوق کارگرها رو هم اضافه کنن دیگه. بعله شاه هم میدونه." *

زهرا خیلی دماغ شده بود گوئی دیگر نه حال تعریف کردن داشت و نه حال شنیدن توضیحات من را.

اصلا دیگه از این کارخونه دل چرکین شدم. میام بیرون میرم کفش بلا، برای آقای عمیدی کار میکنم. دیگه

* زهرا جریان اعتصاب را بسیار پراکنده و نامنظم تعریف میکرد. اما از آنجائی که نقل این شرح مغشوش موجب تشتت فکری خواننده میشود، لازم دیدیم همراه با تغییرات اندکی در عبارات، آنها را منظم نماییم.

* در کلیه اعتصابات چند سال اخیر، کارگران اعتصاب را با فریادهای "جاوید شاه، جاوید شاه" شروع میکنند. این امر از شدت خفقان حکومت فاشیستی محمد رضا شاه سرچشمه می‌گیرد. کارگران در واقع می‌خواهند با اعلام غیرسیاسی بودن اعتصاب از سرکوب سریع آن جلوگیری کنند.

اومدیم اینجا که نظم بهم نخورد" ، ایروانی بهمسون قول داد که تا بیست و پنجم خرداد اضافه حقوقها رو بده. ما هم که میدونستیم دروغ میگه برای اینکه بهانه دستش ندیم قرار گذاشتیم نقدا سرکار برگردیم تا ببینیم بعد چی میشه.

بیست و پنجم خرداد هم گذشت و از دادن اضافه حقوق ها خبری نشد ، کارگرا دیگه خیلی عصبانی شده بودند. باز عکس ها رو تو دست گرفتیم و دست از کار کشیدیم و مرتبا می گفتیم : "جاوید شاه" بعد عدهای میگفتن مثلا : "پارسا بیرون ، بیرون ، بیرون" ، دیگه همه مون می رفتیم سراغ پارسا و تا از کارخونه بیرونش نمی انداختیم ولش نمیکردیم. تقریبا همه رئیس ها رو بیرون کردیم. مثل برکت ، عتیقه چی ، گنج دانش ، همه رو . رئیسائی که قبلا بروبیائی داشتند حالا مثل سگ از ما می ترسیدند و هی میگفتن چشم ، چشم و هی میدویدند .

دیگه کارخونه مال ما شده بود. هرکس که خلاف حرف همه کاری میکرد تنبیه میشد. مثلا آشپز کتیک مفصلی خورد چون توی آشپزخانه داشت کار میکرد. بعد از این که خوب کتک خورد اونو توی کارتس گذاشتند و به وسط خیابون پرتابش کردند. راستی راستی کارخونه مال ما شده بود. حتی شبها بعضی از کارگرا خونه نمی رفتند و اونجا توی کارخونه میموندند .

برای اینکه کارخونه های کفش ملی توی رشت و بندر پهلوی از اعتصابمون باخبر بشوند، به آنها تلگراف زدیم. عصرها هم که با سرویس از جاده کرج میگذشتیم داد می زدیم :

"جاوید شاه ، جاوید شاه" تا کارگراهای کارخونه ها بفهمند که ما اعتصاب کرده ایم و قوت قلب بگیرند . این کارمون خیلی خوب بود . چون چند روز بعدش کارگراهای کفش بلا و شیر پاستوریزه و ارج هم دست از کار کشیدند .

پنج شش روز بود که کار نمیکردیم ، هر روز که میگذشت عصبانی تر میشدیم ، طوریکه چند تا از

* پارسا یکی از ایادی مزدور کارفرماست.

مردها تصمیم گرفته بودند که ایروانی رو ببینند شقه شقه اش کنند و ماشینشو آتیش بزنند. ایروانی هم که از ترس جانش ، کارخونه نمی آمد پیغامی برایمان فرستاد که شماها دختر و پسرهای من هستید ، اگر بر سر کار برگردید من هم قول میدهم حقوق ها را اضافه کنم. " ما که دست ایروانی را خوانده بودیم ، ایمن دفعه دیگر گولش زو نخوردیم و داد می زدیم : "دروغه دروغه" . ایروانی به زنش متوسل شد و او را فرستاد . اما او هم نتیجه ای نگرفت و رفت . او خیال می کرد که ما از زنش رودروایی داریم و اگر زنش ازمون خواهش کنه سرکار برگردیم ، ما هم قبول میکنیم .

به وزارت کار هم شکایت کردیم ولی خبری نشد . از حال و حوصله افتاده بودیم. آخه صبح تا عصر بیکار و سرگردان این طرف و آن طرف می رفتیم. مردها برای رفع خستگی با "جاوید شاه ، جاوید شاه" و زنده و جاوید باد سلطنت پهلوی" بشکن می زدند و می رقصیدند . بیکار یک دختر کارپرداز داد زد "چاپید شاه ، چاپید شاه" . ما زود اونوساکت کردیم چون باعث میشد که دولت خیال کند ما اخلالگر هستیم و ژاندارمها بریزن سرمون. دیگه خیلی بی حوصله شده بودیم. پریروز وقتی میخواستیم از یک قسمت بریم به یک قسمت دیگه ، ژاندارمها نگذاشتن زد و خورد شد . آنها چون تفنگ و سرنیزه داشتند مارو خیلی زدند اما ما هم هرچی پنجره و شکستنی سرامون بود خورد کردیم. از ما خیلی ها زخمی شدند که دسته دسته میفرستادنشون بیمارستان. یک ژاندارم هم با تفنگ به سر من زد که هنوز سرم گیج میخوره. فرداش از هر قسمت ۲۰ ، ۳۰ نفر نیامدند. مردها میگفتند : اونها رو برده اند سازمان امنیت" . نزدیک به ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر رو برده بودند ، همشون رو با شلاق سیمی زده بودند ، از کارخونه هم اخراجشون کردند. شنبه که دوباره کار شروع شد ، چند تا از کارگرا کار را شروع نکردند و هنوز تو اعتصاب بودند. اونها عصبانی و ناراحت گوشه حیاط ایستاده بودند. کارپردازها و فورمن ها مارو به طرف کارگاهها هل میدادند. ما

بسیار دور می‌رسید. ولی حالا با ۶۰۵ تومان می‌شد آرزوی مادر پیر را برآورده کرد. اگر وضع به منوال سابق می‌گذشت چه بسا مادر هرگز به آرزویش نمی‌رسید. از دست زهرا برای کارگران اخراجی چه کاری برمی‌آمد؟ کارگران یکبار دیگر سرکوب شدند و وحشیانه‌ی ارتش و پلیس شاه مزدور را تجربه کرده بودند اگر هربار از دیگران می‌شنیدند و یا فقط بسا چشمهای خود نظاره می‌کردند این بار تجربه مستقیم در این زمینه داشتند. زهرا از یاد آوری رفقای کارگر اخراج شده غمگین می‌شد ولی فوراً خودش را تسکین می‌داد: "مگه کار قحطی است، کارگیر می‌آورند. همین همسایه ما اسماعیل آقا توی یک خیاطی توی بازار کار پیدا کرده خیلی هم از اینجا بهتر!" بعد هم گفت: "آخه ما چکار می‌توانیم بکنیم؟"

جریان از این قرار بود که کارگران کفش ملی بعد از سرکوب پلیسی اگر چه به سر کار خود برگشتند ولی عده‌ای از آنها به تهدید ایروانی و فورمن‌ها و سرپرست‌ها پرداختند مثلاً یک کارگر پیش فورمن رفته بود و گفته بود: "برو به ایروانی بگو اگر حق ما را ندهد و کارگران اخراجی را برنگرداند کارخانه را به آتش می‌کشم و خودش را هم می‌کشم." کارگر دیگری به یکی از فورمن‌ها گفته بود: "میدانی که ما از جان گذشته ایم و از هیچ چیز نمی‌ترسیم، برو به اربابت بگو اگر به درخواستهای ما رسیدگی نکند در همین جا اول ترا می‌کشم بعد خودم را" فورمن‌ها و سرپرست‌ها که در جریان اعتصاب مرتباً تهدید به مرگ شده بودند از خشم کارگران می‌ترسیدند. اینها گزارش خشم کارگران را به ایروانی می‌دادند و ایروانی هم تهدید امنیت خودش و کارخانه را به دولت گزارش می‌کرد. واقعیت این بود که ایروانی نمی‌توانست کارگران را با دستمزد سابق وادار به کار کند دولت شاه نیز دریافته بود که دستمزدی که ایروانی به کارگزارانش می‌دهد بسیار کمتر از قیمت نیروی کار در جامعه سرمایه داری است یعنی بسیار کمتر از پولی است که کارگران بتوانند با آن حداقل معاش خود و خانواده‌شان را تامین کنند و با بخور و نمیری زنده بمانند و نیروی کار تحویل جامعه دهند.

همه مون دماغ بودیم و اصلاً نمی‌تونستیم دل به کار ببندیم. من همش یاد کارگرهای اخراجی بودم. می‌خواستم به طرف چند تا کارگری که هنوز اعتصاب رو ادامه داده بودند بدوم ولی کارپردازها جلوی من را گرفتند. بغضم گرفته بود. دلم میخواست همه چیز رو بسوزونم دلم میخواست کارخونه رو آتیش بزنم." این بود شرح جریان اعتصاب از زبان زهرا.

* * * *

یک هفته بعد دوباره به سراغ زهرا رفتیم. زهرا خوشحال و سرحال بود.

تعطیلات سالانه کارخانه بزودی شروع می‌شد و زهرا قصد داشت با مادرش به مشهد برود. از جریسان اعتصاب پرسیدم زهرا گفت: ایروانی حقوق‌هایمانرا زیاد کرده حالا من که قبلاً ۸ تومان می‌گرفتم ۱۰۲ ریال می‌گیرم و قرار شده که بابت اضافه حقوقهای عقب افتاده در مدت دو سال به کارگر روزی ۸ تومانی سابق ۱۶۰۵ تومان بدهند همین الان به من ۶۰۵ تومان داده اند و ۱۰۰۰ تومان بقیه اش را هم شهریور خواهند داد. پرسیدم این ۶۰۵ تومان را به همه داده اند؟ گفت نه به بیشتر کارگرها نداده اند. گفتم کارگران اخراجی را برگرداندند؟ زهرا گفت نه و موقتاً آثار غم در چهره اش ظاهر شد ولی فوراً حالت عادی بخود گرفت و حرف را عوض کرد و گفت با این پول مادرم را میبرم مشهد و شروع کرد به تعارف کردن نوشابه‌ای که به اصرار برای من خریده بود. من دوباره از اعتصاب و از ایروانی سوال کردم چند سوال اول را سرسری جواب داد ولی بالاخره حوصله اش سر رفت و گفت "بابا تو هم همش از ایروانی حرف میزنی، گور بابای ایروانی، بجای این حرفها کانادا بخور."

ایروانی بار دیگر حيله دیگری به کار بسته بود. به عده کمی از کارگران ۶۰۵ تومان را داده بود و به این وسیله اتحاد آنها را برهم زده بود. زهرا هم چندان تقصیری نداشتند. بعلمت فشار شدید اقتصادی و سالها محرومیت ۶۰۵ تومان برای آنها وسیله‌ی خوبی برای برآوردن آرزوهایی بود که تا بحال بنظرشان

و کارگرانی که ۶۰۵ تومان را گرفته بودند بار دیگر مزه سرکوب آریامهری را چشیده و ضربه سختی خورده بودن بدون اینکه بتوانند متقابلا به دشمن خون خوارشان ضربه بزنند.

* * * * *

تحلیل انگیزه های شروع اعتصاب

عدم پرداخت اضافه دستمزد های اعلام شده ، محرک اصلی اعتصاب کارگران کارخانجات کفش ملی گردید . البته نارضایتی هایی از قبیل جریمه های بیمه و اضافه کاریهای اجباری نیز عوامل موثری بودند اما همانطور که تجربه اعتصابات کارگری در روسیه ، چین ، قبل از انقلاب نیز نشان می دهد ، در آغاز جنبش کارگری و قبل از اوج گرفتن مبارزات خودبخود طبقه کارگر انگیزه شروع اعتصابات تقریبا همیشه پایمال شدن قسمتی از دستمزدها و مزایایی بوده است که بطور معمول به کارگران پرداخت می شده . مثلا قرار دادن يك جریمه بیمه تازه ، کم کردن بعضی از امتیازات و پاداشها ، پرداخت نکردن به موقع دستمزدها از عواملی هستند که آتش خشم فرو خورده مدتها سکوت طولانی را در کارگران شعله ور می کند . در کارخانجات کفش ملی نیز با وجود اینکه دو سال بود اضافه دستمزدهای قرارداد شده پرداخت نمی شد تنها وقتی کارگران ، اعتصاب را شروع کردند که گرانی بی سابقه ی ارزاق ارزش دستمزد آنها را به نصف مقدار سابق تقلیل داده بود . کارگرانی که بنا دستمزد سابق به هر سختی بود گذران می کردند اکنون با بالا رفتن قیمت ها نمی توانستند با همان دستمزد مخارج خود را تامین کنند از طرفی کارفرما از دو سال پیش به آنها قول اضافه دستمزد داده بود و پرداخت نشدن این اضافه دستمزد برای آنها در رابطه با گرانی شدید ملموس تر گشته بود . در واقع مثل این بود که کارفرما حقوق آنها را کسر کرده باشد .

به این ترتیب ولوله اعتصاب بین کارگران افتاد و خبر

تجربه نشان داده است که دولت شاه تا آنجا که بتواند سعی می کند از پیروز شدن اعتصاب جلوگیری کند زیرا يك اعتصاب پیروز اثر بسیار مثبتی بر روی کارگران می گذارد و کارگران را به نتایج مبارزه امیدوار می سازد . تنها در صورتیکه دستمزد کارگران به اندازه حداقل معاش نیز نباشد دولت شاه مجبور می گردد دستمزدها را اضافه کند . در چنین مواردی دولت شاه که قبلا اعتصاب را سرکوب کرده است با مشاهده اینکه سرکوب خشن نیز نتوانسته است کارگران را آنچنان که باید به کار وادار کند ، مجبور به دادن حداقل درخواستهای کارگران می گردد یعنی علاوه بر امتیاز دادن سرکوب نیز می کند تا کارگران نتوانند از نتایج مثبت پیروزی بهره مند گردند .

در کارخانجات کفش ملی نیز وقتی دولت شاه مشاهده کرد که بعد از سرکوب وحشیانه ی پلیسی باز هم کارگران جرات نشان دادن خشم خود را دارند دریافت ، آن ها بسیار جان به لب رسیده تر از آن هستند که بتوانند با دستمزد سابق گذران کنند از این رو قرار شد ایروانی اضافه دستمزدهای قرار داده شده در دو سال پیش را عملا پرداخت کند . ایروانی به این ترتیب با پرداخت طلب عده ای از کارگران سرو صداها را خوابانید و دغلیکارانه ۱۰۰۰ تومان بعدی را نیز پرداخت نکرد . این یکی از حيله های سرمایه داران است که وقتی کارگران جمع و متشکل هستند به آنها وعده های دروغین می دهند ولی وقتی آنها را سرکوب و پراکنده کردند وعده های خود را فراموش می کنند . پس از شروع مجدد کارها نیز ایروانی با کار کشیدن بیرحمانه از کارگران ، تولید را به دو سه برابر مقدار سابق افزایش داد . او که همه فعالین اعتصاب را اخراج کرده بود عده زیادی کارگر جدید استخدام کرد و کارگران تازه استخدام را به کلی از کارگران قدیمی جدا نمود . این پایان يك اعتصاب خودبخودی اقتصادی بود که سال گذشته خبر آن بعنوان يك اعتصاب پیروز پخش شد . در پایان يك اعتصاب پیروز وضع کارگران از این قرار بود : در حدود ۴۰۰ - ۳۰۰ نفر از فعالین اعتصاب از کارخانه اخراج شده بودند . عده ی زیادی به زندان شهربانی رفته و شکنجه شده بودند و رویهمرفته همه کارگران اعم از اخراج شدگان

بود . دولت شاه مایل بود هر چه زودتر اعتصاب را سرکوب کند . البته برخورد خشن کارگران و ژاندارمها اجتناب ناپذیر بود و بهرحال بین آنها و ژاندارمها درگیری پیش می آمد . اما دولت شاه نیز با فرستادن جاسوس های کارفرما در بین کارگران ، سعی میکرد روز سرکوب را جلو بیندازد . مثلاً دختر کارپردازی که زهرا از او نام میبرد برای برهم زدن جو مسالمت آمیز و برزخی اعتصاب و بدست دادن بهانه ای برای سرکوب آن ، شعارها را عوض می کند . به گفته زهرا برای حفظ ظاهر دختر کارپرداز را دستگیر کردند ولی فقط یک روز او را نگهداشتند . در حالیکه بقیه کارگران دستگیر شده را تا چندین روز آزاد نکردند و بعد از آزادی نیز آنها را اخراج نمودند .

چگونه مبارزات خودبخودی طبقه کارگر آگاهی کارگران را رشد می دهد ؟

عده ای از روشنفکرانی که مفاهیم انتزاعی از طبقه کارگر در ذهن خود دارند ممکنست در برخورد با این واقعیت که طبقه کارگر برای پیشبرد مبارزات اقتصادی خویش از این تاکتیکها استفاده میکنند در ذهن خود طبقه کارگر را تحقیر کنند ، اما در چنین شرایطی از اختناق جهنمی دیکتاتوری شاه ، طبقه کارگر چگونه می تواند بدون استفاده از این شعارها چند روزی بسه اعتصاب ادامه دهد ؟ طبقه کارگر میهن ما برای پیشبرد مبارزات اقتصادی خویش در ابتدا ناچار به استفاده از این تاکتیکهاست . این قبیل اشخاص باید بدانند که پرولتاریا را نباید در این يك نمونه از برخوردش دید بلکه پرولتاریا را باید در پروسه مبارزاتیش مطالعه کرد . شرایط تولیدی و قابلیت تشکلی که پرولتاریا از آن برخوردارست می تواند از کارگر ناآگاهی مثل زهرا ی قبل از اعتصاب زهرا ی دیگری بسازد که بمراتب رشد یافته تر است . درست است که زهرا ی بعد از اعتصاب نیز هنوز آگاهی سیاسی پیدا نکرده و ارتباط ارگانیک بین سرمایه دار و دولت شاه را بصورت علمی درک نمی کند ولی مقایسه ی سطح آگاهی و بینش زهرا

شروع آن يك روز خیلی ساده در نیمساعت وقت ناهاری بین کارگران پیچید و از فردای آن روز کارگران اعتصاب را آغاز نمودند . آنها عکسهای شاه و زن و پسرش را با خود حمل می کردند و شعار " جاوید شاه ، جاوید شاه " می دادند . همان طور که در زیر نویس صفحات قبل نیز گفته شده است توده کارگر قصد دارد با شعار " جاوید شاه " غیر سیاسی بودن اعتصاب را اعلام کند تا بتواند به مقاصد اقتصادی خویش برسد . بسه گفته زهرا " وقتی ما بگوئیم " جاوید شاه " چه کسی جرات دارد ما را ساکت کند " و یا " ما فریاد می زدیم جاوید شاه که به ما نسبت اخلاکگر ندهند . " اگر به گفته های زهرا بیشتر دقیق شویم به مصلحتی بسودن شعارها پی می بریم . یکبار يك دختر کارپرداز داد زد : " چاپید شاه ، چاپید شاه " . ما اونو زود ساکت کردیم چون باعث می شد که دولت خیال کند ما اخلاکگر هستیم و ژاندارمها بریزن سرمون . " بنابراین کارگران برای جلوگیری موقت از سرکوب ارتش شاه به ایمن شعارها متوسل می شوند . نمونه زیر استفاده جالب کارگران از عکس " گفتار منحوس " را نشان می دهد :

در اعتصاب شهریور ۵۲ پالایشگاه آبادان وقتسی مسئولین پالایشگاه قصد کردند کارگران را مجبور کنند با اتوبوس از محوطه پالایشگاه خارج شوند ، کارگران عکسهای شاه خائن را در وسط دو لنگه در اتوبوس های خالی چسبانند و گفتند : حالا چه کسی جرات دارد در اتوبوسها را باز کند ؟ " (باز کردن در اتوبوس منجر به پاره شدن عکسها می شد) در تمام موارد موجود توده کارگر برای پرهیز از برخورد و درگیری با ژاندارمها به این وسیله متشبث می شود و روشن است که دولت شاه نیز از این تاکتیک کارگران دل خوشی ندارد .

در اعتصاب کفش ملی کارگران در آغاز با ژاندارمها شوخی می کردند و اجازه نمی دادند برخورد خشنی بین آنها و خودشان پیش بیاید و بدین ترتیب بهانه ای برای سرکوب اعتصاب بدست دولت شاه نمی دادند . از طرفی برای دولت شاه ادامه اعتصاب بسیار ناخوشایند بود زیرا اعتصاب طولانی کارگران کفش ملی توجه کارگران بسیاری از کارخانجات جاده کرج را جلب کرده

اصلاحات ارضی و بقیه مامورین دولت که روستائیان ماهیت فاسد آنها را می شناسند. دیگر دولتی که در پایتخت است و از همه ی زور گوئی ها و اجحافتی که به آنها می شود بی خبر است. چه بسا آنها معتقدند که اگر دولت تهران که مظهر آنرا شاه میدانند از وضع آنها باخبر شود، به وضع آنها رسیدگی خواهد کرد.*

اینجاست که زهرا نمی تواند حمله وحشیانه ژاندارم ها را با دولت و شاه ارتباط دهد و می گوید "اگر دولت بفهمد... حتماً ایروانی رو مجبور میکنه که حقمو نو بده" "ایروانی که نمیداره حرفهامون به گوش دولت برسه" وقتی هم که برای او توضیح داده می شود که دولت شاه دولت ایروانی هاست زهرا آشکارا غمگین می شود و به جای مبارزه مثبت و متعرض که تا چند لحظه قبل از توضیحات فوق با شور و هیجان از آن حرف میزد، تصمیم به حل مساله برای شخص خودش می گیرد: "اصلاً دیگه از این کارخونه دل چرکین شده ام. میام بیرون میرم کفش بلا برای آقای عمیدی کار می کنم، دیگه نمی خوام برای ایروانی کارکنم" مادر که با مختصر توضیحی، به آگاهی شاه از شرایط ناجور زندگی کارگران پی برده است با حسرت و اندوه واقعیت را تایید می کند: "بله شاه میدونه" اما زهرا با اینکه توضیحات من برایش مفهوم واقع شده و قانع کننده بوده است، مایل نیست واقعیت را بپذیرد. زهرا واقعیت را بسیار تلخ می یابد به همین جهت از پذیرش مستقیم آن امتناع میکند. قبول واقعیت برای او به مثابه دست کشیدن از مبارزه و اعتصاب است. زیرا او هنوز به قدرت عظیم طبقه کارگر پی نبرده است. او که خود را بسیار ضعیف تر از آن می یابد که با قدرتی چون ایروانی درگیر شود، (ایروانی به نظر زهرا قدرتی است که

بعد از اعتصاب با ساده بینی های قبلی او، اثربخشی مبارزات پرولتاریا را در رشد این طبقه پیشرو نشان میدهد. زهرا در طی دوران اعتصاب در ارتباط با کارگران آگاه تر روحیه ی تعرضی کسب کرده و تا حدودی از حالت بی تفاوتی و سستی قبلی اش خارج گشته است و اگر اعتصابات دیگری روی دهد زهرا بمراتب پر دل تر و آگاه تر خواهد شد. زهرا بعد از اعتصاب دیگر شروتمند بودن ایروانی را مشیت الهی نمیداند بلکه پی برده است که او از کار کارگران است که شروتمند شده زهرا بعد از اعتصاب میدانند که کارفرما دغلكار بی شرمی است که با پول کارگران برایشان پتو می خرد و سر سال به هنگام تحویل آنها وانمود می کند که از جیب خودش آنها را خریده است. حيله گر پلیدی است که برای بازگردانی کارگران به سر کار و ادامه بهره کشی از آنها از دادن قولهای دروغین ابائی ندارد. جلادی است که برای سرکوبی مبارزه حق طلبانه کارگران از توسل به نیروی سرکوب دریغ نمی کند و کارگران اعتصابی را بسه شکنجه گاهها می فرستد و آنان را از کارخانه اخراج می کند، زهرا همچنین بعد از اعتصاب رابطه پول و قدرت را حس می کند و می گوید: "ایروانی بسه ژاندارمها پول داده، می دونی که هر چی بگی پول داره و همه رو میتونه با پول بخره" او همچنین رشوه گیری مامورین دولت را نیز مشاهده می کند. به نظر زهرا ژاندارمها بی که دور کارخانه و اطراف اطباق ایروانی از او محافظت می کنند مزدور ایروانی هستند. البته زهرا رابطه دولت شاه را با ژاندارمها نمی تواند به آسانی درک کند. زهرا کارگری است روستایی، در ذهن بسیاری از روستائیان روستاهای دور افتاده تصور دوگانه ای از دولت وجود دارد یکی دولتی که با آن رودر رو هستند یعنی مامورین ژاندارمری، مامورین

* بسیاری روستائیان که پولی جمع کرده شکایت نامه ای را که نوشته اند بوسیله یکی از روستائیان قابل اعتماد به تهران میفرستند تا شکایت نامه را در تهران پست کرده باشند و مامورین پست شهرستان که از ارباب رشوه گرفته اند نتوانند اعمال نفوذ کنند. تنها روستائیان که بارها و بارها به مراجع مختلف از جمله تهران، از بدی وضع خود شکایت کرده اند به تجربه دریافته اند که همه دستگاههای دولتی با هم ارتباط و پیوستگی دارند و نمیتوان آنها را از هم جدا دانست.

فرهنگد امپریالیستی است ، حساب شده و طبق برنامه آنها را به این سمت هدایت می کنند . دسته ای نیز مثل زهرای قبل از اعتصاب آرام و مطیع تسلیم وضع موجود می شوند .

اما از آنجا که مبارزه اقتصادی با طبقه ی سرمایه دار برای طبقه کارگر يك "نیاز" است اگر چندین سال هم با شرایط دشوار زندگی خود را تطبیق دهد و به مبارزات آشکار دست نزنند بهر حال باید کوششی در جهت تغییر شرایط نامطلوب و دشوار زندگیش بنماید ، بهمین جهت نطفه مبارزه در زندگی این طبقه وجود دارد و به رشد خود حتی بصورت کندو آرام ، آرام ادامه می دهد . منتها این مبارزات به اشکال مختلف ظاهر می گردد .

اکنون طبقه کارگر ایران هنوز به خود آگاهی طبقاتی دست نیافته و به قدرت لایزال خویش پی نبرده است . ، از این رو برای تغییر در شرایط نامطلوب زندگی خود به تنها مرجع قدرتی که می شناسد متوسل می شود . این مرجع قدرت به نظر طبقه کارگر "مسئول و موظف" به رسیدگی به وضع "ملت" است و تنها نیرویی است که با در دست داشتن همه ابزار قدرت امکان آن را دارد که تغییری در شرایط موجود بدهد . نباید تصور کرد که طبقه کارگر دولت را حامی و دلسوز خود میدانند بلکه به زعم او دولت "موظف" و "قادر" است کاری انجام دهد .

همانطور که گفته شد وقتی به علت خفقان شدید پلیسی در ایران طبقه کارگر نمی تواند به امکان مبارزه امیدوار باشد برای حل مسایل عمده اش به راه های فردی کشیده می شود و نیازی هم به فرهنگ پیشرو و انقلابی احساس نمی کند . اما وقتی که طبقه کارگر آگاه شود که امکان مبارزه وجود دارد ، برای جذب آگاهی سیاسی یعنی پیدا کردن راه های ایمن مبارزه آماده می گردد . یعنی در آغاز با مکان مبارزه معتقد میشود و سپس راه های عملی مبارزه برایش مطرح می گردند .

چه وقت طبقه کارگر میهن ما به ممکن بودن مبارزه پی خواهد برد؟ وقتی که بتواند از نیروی شکست ناپذیر طبقه خود آگاه گردد . پرولتاریا از لحاظ

می تواند با پولش همه ژاندارم ها را با تفنگها یشان بخرد (امیدوار است که در مبارزه خود با سرمایه دار از حمایت قدرت دیگری برخوردار گردد . در اینجاست که وقتی پی می برد قدرتی که تا بحال او را حامی می پنداشت دشمن اوست خود را در مقابل قسدرت سرکوب دشمن ضعیف می یابد و تصمیم می گیرد مساله را برای خودش به تنهایی حل کند . زهرایی که تا بحال از یکی شدن جمع کارگران و نزدیکی بی اندازه شان در هنگام اعتصاب صحبت می کرد یکباره می گوید از کار - خونه دل چرکین شده ام و می خواهم به کارخانه دیگری بروم . او هنوز در مرحله ای است که دشمن طبقاتی اش را نمی شناسد زهرا فقط ایروانی را شناخته است و نمی داند که عمیدی هم مثل ایروانی استثمارگر است بهمین جهت راه چاره را در بیرون آمدن از کارخانه ی ایروانی و کار کردن برای کارخانه عمیدی می یابد و - نکته جالب توجه کشیده شدن او به مبارزه فردی است . این راهی است که ناگزیر در این شرایط تسوده کارگر به سوی آن کشیده می شود . "مبارزه برای نجات خود" آنها که بعد از هر اعتصاب سرکوب شده ، خود را بسیار ضعیف تر از آن می یابند که دست به مبارزه جمعی بزنند یا در مبارزات جمعی خود پیروز شوند به صورت های مختلف درصد نجات خویش بر می آیند زیرا شرایط کار بسیار طاقت فرسا ست و باید زندگی را به نوعی قابل تحمل ساخت . بسیاری از کارگران که بعد از سالها کارگری به تجربه دریافته اند "از کارگری آدم به جانی نمی رسد ، تو این مملکت کارگری عاقبتی ندارد" به شدت در تلاش پیدا کردن کساز و کاسبی ناچیزی برای خود هستند . عده زیادی از اینها با ۴ تا ۸ ساعت اضافه کاری در روز و صرفه جویی از دستمزد ناچیز خود سعی می کنند پولی جمع کنند تا سرمایه اولیه کسب مورد نظر خود را تهیه نمایند تا بدین ترتیب از محیط خفقان آور کارخانه رهایی یابند . عده ای با چابلوسی کردن پیش کار فرما از او امتیاز می گیرند . اینان مساله گرفتن اضافه دستمزد را برای خودشان به تنهایی حل می کنند . عده ای نیز به تفریحات خورده بورژوازی پناه می برند تا خود را سرگرم سازند . وسائل ارتباط جمعی نیز که در خدمت

قدرت جمع متشکل طبقه کارگر قادر است "دولت را مجبور به صدور قوانینی نماید که برای کارگران لازم است" در این جاست که نقش عنصر آگاه مطرح می گردد: قدرت انقلابی سازمان پیشاهنگ که در ارتباط نزدیک با خواستهای طبقه کارگر همراه با کار توضیحی وسیع اعمال می شود قادر است طبقه کارگر را از وجود نیرویی آگاه گرداند که به دشمن او ضربه می زند. این نیرو از طرفی ضربه پذیری دشمن را به طبقه کارگر نشان میدهد و از طرف دیگر چون با اعمال مسلحانه خود از مبارزات کارگری حمایت می کند، طبقه کارگر او را نیرویی از خود و متعلق به خود خواهد شناخت. سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر باید به طبقه کارگر نشان دهند که سازمانی که با چنین قدرتی به دشمن طبقه کارگر ضربه می زند فقط قسمت بسیار کوچکی از نیروی طبقه کارگر است و از این طریق قدرت عظیم طبقه را نیز به او بشناساند این را که می توان با دولت مبارزه کرد سازمان مسلح پیشاهنگ باید به طبقه کارگر نشان دهد و همچنین باید نشان دهد که این جزیی از نیروی طبقه کارگر است که این چنین بدشمن ضرب شصت نشان می دهد. طبقه کارگر به جای حمایت کفشار پیر باید به حمایت سازمان انقلابی پیشاهنگ امیدوار باشد و بخصوص آنرا نیرویی از خود بداند. چه وقت طبقه کارگر سازمان انقلابی پیشاهنگ را نیرویی از خود خواهد دانست؟ وقتی که سازمان از مجرای مبارزات طبقه کارگر وارد عمل شود و به دشمن طبقاتی اش ضربه بزند و بخصوص در درجه اول به دشمنانی که در نزد او شناخته شده تر و منفورتر هستند.

هرگونه تشکل طبقه کارگر تنها حول محور مبارزه مسلحانه عملی خواهد شد.

"با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی
خلق"

شیوه های خشن و وحشی گرانه دولت شاه را نیز تجربه می کند و از این طریق به ارتباط بین دولت شاه و سرمایه دار بیشتر پی می برد یعنی زود تر به نتایج سیاسی می رسد ولی در عوض به نتایج مبارزه و کسب پیروزی کمتر امیدوار می گردد. به تشکیل اتحادیه و مبارزه با کارفرما مجبور کردن دولت نیز بهیچ وجه امیدی نخواهد داشت.

تاریخی در مرحله ای از رشد مبارزات خویش با تشکیل اتحادیه ها و سندیکاها قدرت جمع متشکل طبقه خود را درک می کند، اما طبقه کارگر میهن ما در طسی اعتمایات اقتصادی خود هرگز نخواهد توانست از نیروی عظیم طبقه خود آگاه گردد. زیرا اولاً در شرایط خفقان موجود مبارزات اقتصادی او در کمیتی بسیار محدود و با درخواست هائی بسیار ابتدائی می تواند به وجود آید و خفقان شدید پلیسی مانع از تشکلی کارگران در اتحادیه ها و سندیکاها واقعی می گردد. دوما در میهن ما حتی کارگران اعتصابی يك کارخانه پس از پایان يك اعتصاب به جای بیشتر امیدوار شدن به قدرت جمع متشکل خود و آینده مبارزه و ادامه آن، دچار یاس و بدبینی میگردند. فضای بعد از يك اعتصاب سرکوب شده عمدتاً فضایی یاس آلود است. تقریباً همه کارگران نتیجه گرفته اند که نمی توان با قدرت حاکم در افتاد. دولت شاه هر اعتصابی را سرکوب می کند و با سرنیزه جلوی آنرا می گیرد. به نقل از مادر زهرا: "با اسلحه وارد خانه های کارگران شدند". بله با اسلحه وارد خانه های کارگران بی سلاح می شوند و آنها را کت بسته می برند. سپس در سلول های انفرادی به دفعات با کابل سیمی و ششوک الکتریکی شکنجه اش می کنند. پس کارگر بی سلاح چگونه می تواند در مقابل اسلحه های آمریکائی و اسرائیلی دولت شاه احساس قدرت کند؟

وقتی طبقه کارگر علیرغم متشکل شدن در طی يك اعتصاب از دشمن به شدت ضربه می خورد و جمع متشکلش پراکنده می گردد چگونه نتیجه بگیرد که

* طبق گفته رفیق لنین "طبقه کارگر با قوای خود منحصر می تواند آگاهی تردیونیونیستی کسب نماید یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد. با کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی نماید که برای کارگران لازم است و غیره". اما در ایران بعلافت خفقان شدید فاشیستی، طبقه کارگر در ارتباط با مبارزات خود بخودی اقتصادی نمی تواند به این نتایج برسد. در اینجا ویژه گی وجود دارد. طبقه کارگر بعد از هر سرکوب پلیسی

اقلیت

همدوش اگونومیست‌ها (۵)

"اقلیت" همدوش اگونومیست‌ها

(قسمت پنجم)

در ملاحظات قبلی شمه ای از دیدگاه واقعی "اقلیت" را نسبت به استراتژی جنگی انقلاب ایران که وی آنرا "تدارك قیام" میخواند ، مورد کندوکاو قرار دادیم . در آن ملاحظات ثابت شد که "اقلیت" در برنامه "تدارك قیام" ، بین بسیج سیاسی و نظامی توده ها ، هم از لحاظ تاکتیکی و هم استراتژیک ، هم از نظر سازمانی و هم عملیاتی (پراتیک) شکاف ایجاد نموده و بالنتیجه برای مبارزه ضد امپریالیستی - دموکراتیک توده ها دو استراتژی ماهیتا دوگانه و گوناگون قابل میگردد .

برنامه عملی "اقلیت" برای انقلاب ایران ، از یکسو با قوانین قیام مسلحانه همگانی همساز شده است و از سوی دیگر با مبارزه مسلحانه توده ای طولانی . بدینسان از نظر وی پیروزی انقلاب ایران هم با استراتژی جنگی یک قیام ناگهانی کوتاه مدت ممکن است و هم با استراتژی جنگ توده ای طولانی !

اما با همه این احوال نباید در شناخت دیدگاه "اقلیت" ذره ای این تصور را به ذهن راه داد که شاید "قیام مسلحانه" ای که وی انتظار آنرا میکشد بمثابه جزیی از استراتژی کلی انقلاب ایران تابع قوانین یک جنگ توده ای طولانی است . بالعکس ، هرگز نباید چنین تصور بیجایی !! را در مورد کنگه دیدگاه "اقلیت" کرد ، زیرا که : "سرانجام نیسز سرنوشت انقلاب را قیام عمومی و سراسری کارگران و زحمتکشان در شهرها تعیین خواهد کرد" (به نقل از : حول برنامه عمل ۰۰۰۰۰ ص ۸)

تضاد آشکاری که در برنامه "تدارك قیام" "اقلیت" نهفته است ، از این روش برخورد غیر دیالکتیکی وی نشات گرفته که میخواهد هم به الگوی مقدس ! روسی انقلاب پایبند باشد و هم فاصله عقب افتادگیش را از مبارزات توده ها پر نماید . ظاهرا "اقلیت" قصد دارد که "تدارك قیام" را در دو وجه سیاسی و نظامی بانجام رساند . "سازماندهی جنبش توده ای" در وجه سیاسی "تدارك قیام" قرار دارد و شامل برنامه ریزی جهت "تشکیل کمیته های مخفی - اعتصاب" ، "ایجاد کمیته های مخفی مقاومت" است . "سازماندهی جوخه های رزمی" در بعد نظامی "تدارك قیام" قرار دارد و مشتمل بر عملیات گوناگون بسیاری است که "آموزش و تسلیح توده ها" و "ایجاد کانونهای پارتیزانی و تسخیر منطقه ای قدرت" از نظائر آنند . از ترکیب این تاکتیکها "اقلیت" انتظار دارد که "توده های مردم آزاده - کنند و با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه سرتاپای این رژیم را درهم کوبند" (حول برنامه عمل ۰۰۰ ص ۵ - تاکید از ماست) . بنابراین تمام این تاکتیکها در خدمت یک هدف اصلی است : برپایی "اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه" .

ولی فهم تحلیل "اقلیت" از وظایفش و تشخیص ماهیت آن بدین سادگی که بیان شد امکانپذیر نیست . بایسد وارد

جزئیات و دقایق ریز و کوچک تحلیل و تبیین وی از "قیام مسلحانه" شد تا بطور مشخص و زنده دریافت که چسرا "اقلیت" همدوش اکونومیستها ست.

ما در بررسی های پیشین نشان دادیم که چگونه "اقلیت" از مبارزه سیاسی و نظامی در ایران درکی متافیزیکی دارد ، بین این دو شکل از مبارزه که در کل ارگان واحد و تجزیه ناپذیری را تشکیل میدهند ، تقابل ایجاد کرده و سپس با همان بینش خاص ، مبارزه نظامی را به تبعیت از مبارزه سیاسی قرار میدهد . درک اکونومیستی از مبارزه طبقاتی موجب گزیده که وی به مبارزه سیاسی تنها بمتابه شکل مسالمت آمیز و غیر قهری مبارزه بنگرد و بدین لحاظ نیز وقتی بسیج سیاسی توده ها را مد نظر قرار میدهد بلافاصله اشکال مسالمت آمیز مبارزه نظیر "تشکیل کمیته های مخفی اعتصاب" در ذهنش مجسم شود . و همین درک باعث شده که محتوی واقعا سیاسی اشکال قهرآ آمیز مبارزه را تهی نموده و ایسین اشکال را صرفا بصور "تاکتیک های نظامی" صرف درآورد . (۱) بدین دلیل است که وی نمیتواند بپذیرد که يك عمسل نظامی ، محتوایی ماهیتا سیاسی داشته باشد و یا مبارزه نظامی هم بتواند با اشکال قهرآ آمیز در صحنه بوقوع بپیوندد . با اتکاء به چنین برداشت نازلی از اشکال مبارزه طبقاتی در شرایط ایران وی بین مبارزه سیاسی و نظامی شکاف ایجاد مینماید بنحوی که هر کدام از آنها مسیر جداگانه و ناهمگونی را برای خود طی مینمایند و در نهایت سه دو استراتژی دوگانه متضاد منتهی میشوند .

"اقلیت" چرا قیام را تدارک می بینند؟

یاد آور شدیم که "اقلیت" کلیه سیاستها و تاکتیک های مبارزاتی اش را در خدمت "قیام مسلحانه" توده ها تدوین و تنظیم نموده است . وی معتقد است که در شرایط کنونی ایران ، توده ها آمادگی يك قیام مسلحانه را دارند و لذا باید برای هدایت آن قیام از هم اکنون مهیا بود .

اکنون این پرسش مطرح است که چرا و مطابق کدام تحلیل درستی از قانونمندی مبارزه طبقاتی در ایران ، شکل قیامی مبارزه ، تنها شکل پیروزی انقلاب ایران از طرف "اقلیت" انتخاب شده است؟ برای پاسخ بدین سؤال و نتیجتا فهم همه جانبه تر دیدگاه "اقلیت" ناگزیر بایستی وارد تحلیل وی از این مسئله بشویم .

اعتقاد "اقلیت" از اوضاع کنونی مبتنی بر اینستکه انقلاب ایران با قیام ۲۲ بهمن و برقراری حکومت ارتجاعی ، نه با شکست روبرو شد و نه به پیروزی نائل گردید : "انقلاب در نیمه راه متوقف شد" و بالنتیجه "با توجه به دوران انقلابی که ما در آن بسر میبریم ۰۰۰۰ احیاء نوین و مجدد جنبش انقلابی امری بسیار محتمل است .۰۰۰۰ تکمیل اینقلاب بعنوان فوری ترین وظیفه در برابر جنبش انقلابی ایران قرار گرفته است ."(نبرد خلق دوره جدید ، شماره ۳) شیوه ای که "اقلیت" برای سرنگونی جمهوری اسلامی و پیروزمندی انقلاب بیان میکند ، "تدارک قیام" است . سه دلیل عمده را میتوان از میان آثار نظری وی در اتخاذ "قیام مسلحانه" بعنوان راه فتح و پیروزی و "تکمیل انقلاب" پیدا کرد .

دلیل اول اینستکه : "از آنجائیکه احتمال وقوع يك قیام دیگر وجود دارد ، باید بتدارک قیام پرداخت" !! (نبرد خلق ص ۱۲) - طبعاً طبق چنین منطقی چنانچه "اقلیت" ، پیش بینی بروز يك قیام را در همین شرایط نمیکرد ، فرمان آتش بس میداد . (۲)

علت دوم که "اقلیت" بیان میکند ناشی از برخورد ساده اندیشانه وی به قیام ۲۲ بهمن است . وی چنین میگوید : "بیاد آورید روزهایی را که تمام کارخانه ها و موسسات را اعتصاب فرا گرفته بود .۰۰۰۰ بنابراین باید نظیر روزهای قبل از قیام بهمن ماه بابرپایی يك اعتصاب عمومی سیاسی رژیم را فلج کرد ، رژیم را بزانو درآورد و آنگاه با يك قیام مسلحانه برانداخت" (حول برنامه عمل .۰۰۰ ص ۵- تاکیداها از ماست)

و بالاخره علت سوم هم در نتیجه يك برخورد دگم و قشری به نوشته جات لنین بدست آمده . لنین در برخورد به انقلاب ۱۹۰۵ روسیه چنین گفته است : "یا ما باید بپذیریم که انقلاب دموکراتیک در پایان خود قرار دارد ، مسئله قیام را به کنار بگذاریم و راه "قانون اساسی" را برمی گزینیم ، یا قبول می کنیم که انقلاب هنوز در حال پیشرفت است و ایسین

را وظیفه خود میدانیم که آنرا تکمیل کنیم و در عمل شعار قیام را تکامل بخشیم و بکار می‌بندیم" (انقلاب روسیه و وظایف پرولتاریا به نقل از نبرد خلق همانجا)

"اقلیت" که به ناتمام بودن انقلاب ایران اعتقاد دارد و نتایج اصلی قیام ۲۲ بهمن را نه شکست انقلاب و نه پیروزی آن میدانند، طبق سخن لنین "تکمیل انقلاب" ایران را در دستور خود قرار داده است. ولی همانگونه که لنین گفته است می‌خواهد انقلاب ایران را مطابق مدل روسی با یک قیام دیگر تکمیل نماید. برای "اقلیت" صرفاً شکل قیامی مبارزه برای "تکمیل انقلاب" ممکن و ضروریست و البته این شکل از مبارزه هم نزد "اقلیت" فقط بهمان روالی در شرایط جامعه ما بوقوع می‌پیوندد که در شرایط جامعه روسیه به واقعیت درآمده و پروسه تدارک و احیای سوازم آن در همان پروسه‌های و با همان کیفیتی به نتیجه میرسد که در جامعه روسیه به ثمر رسید. مشروح تر به موارد فوق بپردازیم.

ارزیابی "اقلیت" از انتخاب "تدارک قیام"، مبتنی بر "نیمه کاره ماندن" انقلاب ایران است، وی بر این اساس شکل مبارزاتی "قیام" را برای تداوم و یا "تکمیل انقلاب" استخراج میکند. از رینابسی از نتایج قیام ۲۲ بهمن که چیزی جز استقرار مجدد دستگاه سلطه امپریالیستی و تهاجم وسیعتر و خشونت بارتر امپریالیسم به خلقهای ایران نبود، برای "اقلیت" بمعنای شکست خوردن انقلاب تلقی نمیشود. وی این نتایج را، حاصل راه نیمه تمام انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک ایران می‌پندارد. بدین ترتیب ما باید اطمینان خاطر داشته باشیم که با وجودیکه توده‌ها نتوانستند به اهداف واقعی انقلاب نائل گردند، نیاستی چندان هم از مستقر شدن دولت وابسته به امپریالیسم و تجدید سازماندهی قوای نظامی آن در کشور نگران شوند، زیرا بهرحال نیمی از راه انقلاب را پیموده اند و شاه را سرنگون کرده اند و اینهم که بنوبه خودش خیلی قدم بزرگی است. (۳) با این منطق آیا نمیتوان به این نتیجه رسید که چنانچه توده‌ها در یک "قیام مسلحانه دیگر" توانستند خمینی را از پای درآورند و حتی دستگاه روحانیت حاکم را بزیر کشند، باز "اقلیت" سر بلند کرده و بگوید نگران نباشید، "انقلاب با شکست روبرو نشده"، حالا باید بفر یک "قیام دیگر" باشیم!

در بحث زیرین می‌خواهیم نشان دهیم که "اقلیت" چگونه در همه جا به پیروزی نرسیدن یک انقلاب را مترادف با نزول دامنه روحیه انقلابی توده‌ها فرض کرده و از همینجا نیز به عدم وجود شرایط عینی انقلاب پی می‌برد. به کلام دیگر می‌خواهیم با رجوع به آثار و احکام وی ثابت کنیم که در نزد "اقلیت" یک انقلاب در صورت شکست و عدم دستیابی به اهدافش، ضرورتاً موجب افت انرژی توده‌ها شده، قدرت تهاجمی آنرا سلب نموده و از روحیه مبارزه طلبی آنان تا آن حد میکاهد که دیگر نشانی از یک خیزش انقلابی در توده‌ها مشاهده نشده و آنان وارد "دوره پایانی خستگی و فرسودگی انقلاب و سرآغاز یک زندگی یکنواخت" (نبرد خلق - ۲) شده و بالنتیجه "هیچ صحبتی از یک انقلاب واقعی نمیتوان بمیان آورد." (همانجا) کلید اصلی درک دیدگاه "اقلیت" از مسئله فوق در این نکته نهفته است که دریابیم وی با چه مختصاتی شکست یا پیروزی یک انقلاب را تعیین میکند. برای عموم مارکسیستها، نتیجه نهایی هر انقلاب با این اصل مشخص میشود که چگونه انقلاب به مسئله کسب قدرت سیاسی پاسخ گفته و با چه ترتیبی آنرا حل میکند و بالاخره و طبق آن به ضرورت‌های اجتماعی - اقتصادی جامعه چگونه برخورد مینماید. لیکن برای "اقلیت" این مسئله در شرایط ایران خاصیت دیگری پیدا میکند، وی گر چه اذعان دارد: "نخستین شرط پیروزی انقلاب که انتقال قدرت از دست یک طبقه بدست طبقه ای دیگر است، تحقق نیافت." (همانجا، ص ۲) معهذا هنگامیکه به تعیین نتیجه نهایی قیام ۲۲ بهمن می‌پردازد، بجای کاربرد اصل مذکور از "کشاکش انقلاب و ضد انقلاب" سردرمی‌آورد. "اقلیت" با این اصل اساسی مخالفت می‌ورزد که پیروزی یک انقلاب با دستیابی به اهداف واقعی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی‌اش تعریف شده و محک خورده میشود و بر همین مبنا در رابطه با قیام ۲۲ بهمن و دستاوردهای آن، علیرغم اینکسه معترف است که "خلق ۰۰۰ به ضد انقلاب امکان دارد، قدرت سیاسی را در دست گیرد" (ص ۷) باز هم انقلاب را شکست نخورده دانسته و آنرا در نیمه راه موقوفه میدانند. (۴)

خطای زاویه نگرش "اقلیت" نسبت به مقوله فوق در اینجاست که وی کمیت میل و روحیه مبارزاتی توده ها را پس از انقلاب جایگزین کیفیت درهم شکسته شدن ماشین دولتی توسط انقلاب میکند. تناقض حل نشدنی تفکر "اقلیت" در اینجا بین دو حالت کیفی متفاوت تکامل یک پدیده فرقی قائل نشده و در تحلیل یکی را بجای دیگری بکار میگیرد. وی شرایطی را که توده ها با حرکت خودبخودی شان به مبارزه با نظام موجود برمیخیزند و بر اهداف مبارزه و منافع طبقاتی شان واقف نیستند، (مثل شرایط قیام ۲۲ بهمن) و شرایطی را که همین توده ها در جریان رشد مبارزاتشان، موفق به کشف عرصه مبارزه آگاهانه، متشکل و طبقاتی میشوند، از یکدیگر نمیتواند تفکیک کند. از همین روست که وقتی قیام بزرگ ۲۲ بهمن را می بیند هراسان بخاک افتاده و آنرا یک انقلاب "نیمه کاره" می شمارد.

"اقلیت" پیروزی یک انقلاب را با میزان الحراره عطش توده ها به مبارزه می سنجد و از اینجا نتیجه میگیرد که یک انقلاب با نزول درجه حرارت مبارزات توده ها شکست خورده و برعکس در صورت بالا گرفتن مبارزات آنها انقلاب پیروز شده است. (در اینجا بطور مشخص میگوید: "در نیمه راه متوقف شده"). "اقلیت" تصور میکند که شکست هر انقلاب مساوی ریشه کن شدن آن است. بدین لحاظ است که وقتی به کمیت مبارزات توده ها پس از قیام چشم میدوزد، نمیتواند بپذیرد که این جوشها، غریبها و خروشهای قهرآمیز، چیزی نیست جز نبض تپنده انقلابی دیگر. "اقلیت" نمیداند که هر انقلاب پس از شکست، حتی از اعراف هم میگذرد (نقل بمعنی از مارکس) مارکس به بهترین وجهی وظیفه اساسی و تعیین کننده هر انقلاب خلقی و ضد استثماری را معلوم نموده است. تحقق کامل و تام این وظیفه دال بر پیروزی انقلابیست و عدم موفقیت در سرانجام رساندن آن، اعم از اینکه هرنامی بر خود داشته باشد و یا نتایج فرعی و جنبی مثبت دیگری هم بهمراه خود بیاورد، ناگزیر شکست انقلاب خواهد بود. ببینیم مارکس چسه معیاری را بدست ما میدهد:

"این قوه مجریه با سازمان عظیم دیوانسالار و نظامی خود، با ماشین دولتی بسیار پیچ در پیچ و غیر طبیعی خود، با اردویی مرکب از نیم میلیون کارمند در کنار ارتشی متشکل از نیم میلیون سرباز، این موجود انگیل وحشتناک که تارهای خود را بر سراپای پیکر جامعه فرانسه تنیده و تمام مسامات آنرا مسدود کرده است. در دوران سلطنت مطلقه - هنگام سقوط فتودالیسم که همین موجود به تسریع آن کمک کرد - پدید آمد. امتیازات سنیوری مالکان و شهرها با همان تعدد به ملحقات قدرت دولتی بدل گردید، منصبداران فتودال به کارمندان حقوق بگیر تبدیل شدند و نقشه رنگین از همه رنگ تمام قلمروهای مستقل حکومتی ضد و نقیض قرون وسطایی، جای خود را به نقشه کاملاً منظم قلمرو یک قدرت دولتی داد. سرانجام جمهوری پارلمانی در مبارزه خود علیه انقلاب مجبور شد همراه با اقدامات تزیینی، وسائل قدرت دولتی و تمرکز آنرا نیز تقویت بخشد. تمام دگرگونیها (بخوان: انقلابها) بجای آنکه این ماشین را درهم شکنند آنرا تکمیل کرده اند. احزابی که یکی پس از دیگری برای احراز تسلط مبارزه میکردند تصرف این دستگاه دولتی عظیم را غنیمت عمده پیروزی خود بشمار میآوردند." (هجدهم برومر لوئی بناپارت تاکیدها از ماست)

تمام انقلابات بورژوازی فرانسه که در آن کارگران در صف مقدم مبارزه خونشان را نثار رهایی بشریت میکردند، بجای خرد کردن، منهدم ساختن و زیرو رو کردن دستگاه بوروکراسی و میلناریستی دولت، تنها به "تصرف این دستگاه دولتی عظیم" قناعت میورزیدند و آن ماشین انتظام یافته سرکوب را بدون هیچگونه دستبردی در سیستم گردشی اش، صاف و ساده حفظ میکردند. این انقلابات محکوم به شکست بودند. دیری نمی پائید که بورژوازی بار دیگر، یا در رد "سلطنت بورژوازی" و یا در لباس چروکیده و مردم فریب "لویی فیلیپ" و یا در هیئت "جمهوری فوریه"، همین دستگاه دست نخورده دولتی را برای خاموش کردن مبارزات پرولتاریا بکار میگرفت. از کمون پاریس تا کنون، هر انقلابی که در درهم شکستن دستگاه دولتی تردید نشان داده و صرفاً تصرف آن را "غنیمت عمده پیروزی خود بشمار" آورده ناگزیر شکست خورده است. مارکس پس از شکست کمون پاریس، در تحلیل و جمع بندی خود از آن این اصل

اساسی را استخراج نمود که: "شرط مقدماتی هر انقلاب واقعا خلقی عبارتست از درهم شکستن و انهدام ماشین دولتی حاضر و آماده ۰۰۰" (دولت و انقلاب - تاکید از لنین)

شرایط پس از قیام ۲۲ بهمن چه بود؟ توده ها قیام کردند که به نظام استبداد، استثمار و غارت خاتمه ببخشند. آنها عدالت اجتماعی و آزادی را طلب میکردند. خلقهای ایران در قیام بی نظیر و تاریخی خود بحق خواهان رفع سیستم فقر و فلاکت زایی بودند که پایه هایش در استوانه های قطور زور و سرکوب امپریالیستی قرار گرفته بود. توده ها جامعه نوینی را میطلبیدند که در آن خبری از کشتار و قتل، استثمار و خون نباشد. اما چه بدست آوردند؟ اگر مردم - خواهان انحلال ارتش ضد خلقی بودند، در همان اوان قیام نه تنها با تجدید نظام ارتش امپریالیستی که اینبار دز خرقة عیابوش های تازه بدوران رسیده حفظ میگردد، روبرو شدند بلکه سنگینی بختک هولناک دیگری را که بنام مردگان سنتی گذشته شان تجدید حیات یافته بود و با دم مسیحایی خمینی از خاکستر دورانهای تاریخ گذشته برخاسته بود، بناگهان روبرو شدند. "سپاه پاسداران انقلاب اسلامی"، "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" و دهها ارگان سرکوبگر اسلامی دیگر در کنار همان ارتش احیا شدند. خلق خواستار مجلس موسسان همگانی بود که با "مجلس خبرگان" خواص روبرو شد. اساس دستگاه دولتی دست نخورده باقی ماند و از دست شاه بدست خلیفه منتقل شد. انقلاب توده ها به اهداف اساسی و عاجلش دست نیافت. و همین امر نشانگر اینستکه امپریالیسم یکبار دیگر مبارزات توده ها را به شکلی نوین و نیرنگ آمیز دچار شکست کرد. اما انقلاب که آغاز شده بود، خاتمه بخشیدن قطعی بآن دیگر برای امپریالیسم و مهره های حلقه بگوش آن ممکن نگشت. توده ها بیدار شده بودند و اینبار با یک شکست هرگز هزیمت را انتخاب نمیکردند. خلقهای کرد، ترکمن، عرب، بلوچ و ۰۰۰ یکی پس از دیگری وارد کارزاری تعیین کننده گردیدند که هنوز هم می بینیم ادامه دارد.

حال ببینیم "اقلیت" این موضوع را به چه صورت تفسیر میکند. لب مطلب وی از اینقرار است: "برخوردی ساده - گرایانه تر از این ممکن نیست که تنها یک جنبه از نتایج انقلاب را در نظر گرفت و با اتکاء آن حکم شکست قطعی انقلاب را صادر کرد. رژیم سلطنتی با قدرت توده ها درهم شکست، ارتش، پلیس، ساواک و دیگر ارگانهای ستمگر و سرکوب زیر ضربات توده ها از هم گسیخت. آنچه که طی این افت و خیزها و فراز و نشیبهای دو ساله می بینیم، همانا کشاکش میان انقلاب و ضد انقلاب تضاد میان دو جنبه نتایج انقلاب است. ۰۰۰۰ علیرغم فراز و نشیبها و فروکشهای موقتی در مبارزات آشکار توده ها هنوز انقلاب با شکست روبرو نشده است. ۰۰۰" (نبرد خلق - شماره ۳ - ص ۱۰ - تاکیدها از ماست)

در اینجا بروشنی معلوم است که "اقلیت" با چه معیارهایی به فهم عدم شکست انقلاب ایران دست یافته: "رژیم سلطنتی ۰۰۰ ارتش، پلیس ۰۰۰۰ زیر ضربات توده ها از هم گسیخت"، علاوه بر این حتی پس از آن و با وجود "افت و خیزها" در مبارزات توده ها، هنوز شاهد "کشاکش میان انقلاب و ضد انقلاب" هستیم، با همه اینها آیا باز هم میتوان گفت که انقلاب شکست خورده است؟! چه سؤال نابجایی از "اقلیت" میکنیم. مگر نمی بینید که خلقهای ایران با وجود سرکوبهای مکرر پس از قیام هنوز از پای ننشسته اند؟ دیگر جایی هم برای این حرف باقی میماند که بگوئیم انقلاب شکست خورده است؟! چرا به انقلاب توده ها بی احترامی میکنید؟! نه، نه انقلاب شکست نخورده، انقلاب در نیمه راه ناتمام مانده! اینکه توده ها نتوانستند دستگاه دولتی را کاملاً دگرگون کرده و آنرا از نو بنیاد سازند، اینکه یک ارتش خلقی بجای ارتش امپریالیستی برپا نشد، زیاد نگران نباشید! در عوض "رژیم سلطنتی" که از پای درآمد. جای شکرش باقیست که توده ها کماکان در عرصه مبارزه حاضر و آماده هستند، اینها هستند چکامه و عماره نظریات "اقلیت".

همانطور که اشاره کردیم لنگی دیدگاه "اقلیت" در این رابطه، در دست انداز تحلیل پر از پستی و بلندی وی از نتایج قیام بوجود آمده است. مشکل "اقلیت" در اینجاست که نمیتواند بین نتایج مثبت و منفی انقلاب با اهداف اساسی و واقعی آن تمایز قائل شود. یک انقلاب در هر شرایطی بهر حال نتایج مثبتی را بدنبال خواهد داشت. یک انقلاب علیرغم

شکست خود میتواند از غنای تجربی و مبارزاتی سرشاری برخوردار گردد. کمون پاریس با وجودیکه شکست خورد، این دستاورد بزرگ انقلابی را برای پرولتاریای فرانسه به بار آورد که بهیچ طبقه ای بجز طبقه خود در رهبری انقلاب اعتماد نکند. تجربه مثبت شکست کمون پاریس در این بود که پرولتاریای جهان از آن زمان بیعد و وظیفه اصلی هر انقلاب خلقی را که همانا تلاشی کامل نظام حاکم و در رأس آن ماشین بوروکراسی و میلیتاریستی است، دریافت. اما با این همه کمون پاریس برای پرولتاریای فرانسه یک شکست بود. هدف اساسی و واقعی کمون پاریس حکومت کارگری بود، اما با غفلت از سرکوب نیروی ضد انقلاب بورژوازی، بورژوازی به عمل عکس مبادرت ورزید. لنین مینویسد: "سرکوب بورژوازی و مقاومت وی هنوز هم ضروری است. برای کمون این امر بویژه ضروری بود و یکی از علل شکست آن این است که این عمل را با قطعیت کافی انجام نداد." (دولت و انقلاب)

"اقلیت" نتایج مثبت قیام ۲۲ بهمن را می بیند، سرنگونی شاه و سلطنت را مشاهده میکند، عزم و رزم توده ها را در راه مبارزه با ظلم و غارت نظارت میکند، شور و شعف انقلابی آنرا با وجود سرکوبهای وحشتناک تر از گذشته تشخیص میدهد و از اینجا نتیجه میگیرد که انقلاب شکست نخورده است. چرا؟ روشن است، زیرا طبق بینش "اقلیت" شکست یک انقلاب یا عدم تلاشی تمام و کمال قدرت دولتی در تمام وجوه آن، سنجیده نمیشود، بلکه کافیتست که افسست و پتانسیل مبارزاتی خلقها پس از انقلاب (بخوان: قیام) در سطحی بالا حفظ شده باشد و اتمسفر رکود و سکون حاکم نشده و صحنه جامعه هم "عرصه نبرد کشاکش میان انقلاب و ضد انقلاب" باشد، در اینصورت است که "شرایط عینسی مبارزه از بین نرفته"، بنابراین انقلاب شکست نخورده است! (۵) و (۶)

از طرف دیگر اگر انقلاب شکست نخورده، نمیشود هم گفت که پیروز شده، زیرا این دیگر حرف "سوسیال رفرمیستها" توده ای و جناح راست اکثریت" (نبرد خلق ص ۲) است. با این تحلیل ساده گرایانه است که "اقلیت" خلیسی آسان میتواند این نتیجه گیری را بکند که حاکم انقلاب نه به شکست منتهی شده و نه پیروز شده است، پس چه باید شده باشد که نتیجه ای جز این دو حالت را داشته باشد؟ وی جواب را به آسانی داده است: "انقلاب در نیمه راه متوقف شده انقلاب نیمه کاره و تکمیل نشده است" نکته تعجب انگیز در استدلال "اقلیت" در اینجا است که وی برای اثبات "نیمه کاره" بودن به دستاویز وجود شرایط عینی انقلاب متوسل میشود. وی که مایل است دو "جنبه از نتایج انقلاب" ایران را بخاطر بسپارد، موضوع ناتوانی قیام ۲۲ بهمن را در انهدام و تعویض کامل دولت از خاطر میبرد و در عوض برای اثبات ادعای خود از آثار "کلاسیکهای مارکسیسم" استمداد میجوید. "اقلیت" به نقل از لنین مینویسد: "طبیعی سال ۱۸۵۰، چشم اندازهای یک خیزش جدید انقلاب هر چه بیشتر نامحتمل و نراستی نامحتمل گردید. بحران صنعتی ۱۸۴۷ کنترل شده بود، دوره ای از رونق صنعتی آغاز میگردد و بدین ترتیب مارکس با توجه همه شرایط عینی مسئله را به وضوح و قاطعانه مطرح مینماید. هیچ صحبتی از یک انقلاب واقعی نمیتوان بمیان آورد." (نبرد خلق ص ۴) تاکید از ماست)

بسادگی میتوان از این جملات پی برد که بحث مارکس در باره امکان یا عدم امکان "یک خیزش جدید انقلاب" است و نه پیروزی یا عدم پیروزی انقلاب. بر همین مبناست که مارکس تحلیل از شرایط عینی انقلاب را نقطه حرکت خود قرار میدهد. در حالیکه "اقلیت" با یک برخورد دگم به مفاهیم فوق، تصور میکند که گفتگو بر سر شکست یا پیروزی انقلاب است و باتکاء این برخورد کودکانه شروع میکند که ثابت نماید که شرایط عینی انقلاب در ایران پس از قیام حضور دارد و به همین دلیل هم "انقلاب شکست نخورده است." !!

از طرف دیگر نگاهی مختصر به مبارزات توده های دربند در تمام تجربیات گذشته، نشان میدهد که اساساً "تلاطم انقلابی" و "مبارزات بسیار گسترده و حاد توده ای" امریست که به عوامل گوناگونی بستگی دارد که عمدتاً وضعیت سیاسی و اقتصادی جامعه در بروز آنها نقشی تعیین کننده دارند. غلیان مبارزات مردم در شرایط استثمار و وحشیانه و فقر و بینوایی فزاینده امریست که دیر یا زود قابل رویت میگردد. این مبارزات فارغ از سرنوشت ناکام انقلاب و

بمشابه نتیجه شرایط عینی و مستقل از احساسات، برداشتها و تمایلاتی که توده ها در نتیجه شکست يك انقلاب کسب کرده اند، سر ریز شده و پدیدار میگردند. باین جهت نباید مسئله ظهور نبردهای طبقاتی و بیرون زدن ناراضیتهای توده ها را که بصورت گوناگون مبارزاتی تجلی گر میشود تابع نتیجه به شکست انجامیدن يك انقلاب قرار داد.

پس از قیام ۲۲ بهمن، توده ها که قصد انهدام کامل دستگاه سرکوب رژیم وابسته را کرده بودند در نیمه راه از حرکت باز نگهداشته شدند. در واقع این مبارزات توده ها بود که "نیمه کاره" ماند و نه انقلاب. این پروسه رشد مبارزه ضد امپریالیستی بود که "تکمیل نشد" و این رشد فزاینده و طبیعی مبارزه انقلابی توده ها بود که "متوقف ماند" نه خود انقلاب. و چه نتیجه ای جز این میشد انتظار داشت در شرایطیکه رهبری مبارزه توده ها خارج از اراده کمونیستها و در دست سازشکاران امپریالیسم قرار داشت؟

اما انقلاب به اهداف سیاسی اش دست نیافت. بهمین علت است که مشاهده کردیم درست پس از اعلام دولت موقت بازرگان، علیرغم تعطیل کردن رسمی مبارزه از سوی مقامات دولتی، توده ها به روند مبارزات خود دور تازه تری داده و همچنان بر خواستههای برحق و عادلانه شان پافشاری میورزند.

تنها "اقلیت" است که میتواند باتکاء دیداکونومیستی خود "واژگونی قهرآمیز رژیم شاه، تسلیح توده ها ۰۰۰ ضربات جدی به ارتش و بوروکراسی، حمله به مناسبات سرمایه داری ۰۰۰" (همانجا - ص ۸) - را جزو عواملی بحساب آورد که حکم شکست انقلاب را مورد تردید قرار میدهند. وی از "واژگونی قهرآمیز رژیم شاه" سخن میگوید، اما یسار آور نمیشود که از پس آن توده ها چه بدست آورند، يك شاه دیگر در جامنه خلیفه المسلمین؟ از "تسلیح توده ها" سخن میگوید، اما اینرا نیز اضافه نمیکند که بلافاصله پس از اعلام تعطیل مبارزه، رژیم پس از قیام بجای مسلح کسردن توده ها آنرا خلع سلاح کرد. از "ضربات جدی به ارتش و بوروکراسی" حرف میزند، اما نمیگوید که سرانجام ارتش در دست توانمند خلق قرار گرفت یا تحت اراده عمال امپریالیسم؟ از "حمله به مناسبات سرمایه داری" اظهار شعف میکند ولی روشن نمیکند که در پایان این "حمله" سرنوشت نهایی مناسبات سرمایه داری چه شد؟ والی آخر ۰۰۰

"اقلیت" چنان در اوهم اکونومیستی غرقه است که با دیدن این نتایج خسود بخسودی، دستها را بهم مالیده و میگوید: آری، آری هنوز انقلاب شکست نخورده و "افت موقتی در مبارزه آشکار توده ها پس از قیام بهیچوجه آغاز يك دوران رکود طولانی در جنبش و شکست انقلاب نیست" (همانجا ص ۱۱، تاکید از ماست)

وی نمیداند که: "يك طبقه، طبقه ای که منافع انقلابی جامعه در آن متمرکز شده است، بلافاصله پس از قیامش در اردوگاه خود مستقیماً محتوی و وسایل فعالیت انقلابی اش را مییابد: سرکوبی دشمنان و اقدامات لازمه بر مبنای ضروریات مبارزه" ("مبارزات طبقاتی در فرانسه" - مارکس، تاکیدها از ماست)

حال باید پرسید که طبقه کارگر ایران و سایر زحمتکشان قیام کننده، آیا توانستند پس از قیام ۲۲ بهمن با ابتکار و توانایی خود اقدامات لازمه ای بر حسب "ضروریات مبارزه" و قانونمندی تکامل انقلاب بکار بندند؟ (۷)

چرا تعیین وضع سرنوشت انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک ایران پس از قیام ۲۲ بهمن از اهمیت برخوردار است؟ زیرا پایه تعیین وظایف انقلابی نیروی پیشاهنگ در شرایط ویژه پس از قیام مبتنی بر این بود که آیا انقلاب در مقطع قیام به پیروزی رسید یا نه؟ در واقع تحلیل از دستاوردهای قیام و تفکیک آن از ضرورتهای پیروزی انقلاب، مبداء تعیین تکلیف نیروهای کمونیستی بود. وظایف نیروی آگاه کمونیستی نه بر اساس نتایج اجتناب ناپذیر و خارج از همدفمندی سیر واقعی انقلاب، بلکه طبق ضرورتهای عینی و اهداف واقعی انقلاب توده ها تعیین میشود. نیروی کمونیستی وظیفه ندارد که برای تشخیص وظایف خود، رهسپار صحنه ای بشود که توده ها در جریان حرکت خودبخودیشان فراهم کرده اند، بالعکس این الزامات قانونمند و عینی مبارزه است که بایستی نیروی کمونیستی را برای تعیین وظایفش فرا بخواند.

اگر "اقلیت" بین دو مقوله، یکی آنچه که توده ها لاجرم و خواه ناخواه در جریان قیام خود بدست میآورند با آنچه که واقعا میبایستی بدست میآوردند تا انقلاب به هدف نهایی اش میرسد میتوانست تمایز قائل شود، آنگاه بسادگی میتوانست درک کند که انقلاب ضد امپریالیستی - دموکراتیک میهن ما، با وجود قیام خونین وقهرمانانسه

توده ها ، با وجود دستاوردهای عظیم و خیره کننده آن ، با وجود ترقی کیفی در روحیه و توان مبارزاتی توده ها ، دچار شکست شده است .

اما همانگونه که به تفصیل گفتیم ، "اقلیت" با اتکاء به يك دید سطحی از مقوله انقلاب ، حکم "نیمه کاره بسودن" انقلاب را میدهد و بدینسان زمینه غیر واقعی ای برای تعیین وظایف خود مهیا میکند . بدیهی است که تحلیل - سل از نتیجه قیام ۲۲ بهمن ، تاثیر خود را بر روند حرکت يك جریان سیاسی خواهد گذارد . و در مورد "اقلیت" هم همین امر صدق میکند . برای "اقلیت" که انقلاب را "نیمه کاره" می پندارد ، چون نیمی از آنرا بدینصورت تلویحا تایید میکند ، طبیعا ضروری نیست که به تکاپوی ایجاد يك رهبری نوین پرولتری برآن افتد . از نظر وی که انقلاب را فقط "تکمیل نشده" میدانند ، خواه ناخواه بخش اولی که توده ها تا قیام ۲۲ بهمن طی کردند ، علیرغم وصولش به يك جمهوری ماهیتا امپریالیستی و غارتگر در مسیر درست و واقعی انقلاب ضد امپریالیستی ایران گنجانده میشود .

اما اگر انقلاب را پس از قیام ۲۲ بهمن شکست خورده بدانیم ، آنوقت وظایف کاملا متفاوتی در پیش روی ما قرار خواهد گرفت که در مقایسه با حالت نیمه کاره قلمداد کردن انقلاب بکلی فرق دارد . در اینصورت وظیفه داریم که عوامل تعیین کننده شکست انقلاب را کشف کرده و تمام توش و توان خود را در جهت رفع آنها بگذاریم . آشکارا واقعیت را به توده ها گفته و آنها را از علل شکست آگاه نمائیم . در اینصورت دیگر نمیتوانیم دستاوردهای طبیعی و ناگزیر قیام توده ها را بنام پیروزی نیمی از انقلاب بخورد مردم بدهیم . بلکه باید ضمن حفظ این دستاوردها آنان را نسبت به اهداف واقعی انقلاب و طرق دستیابی به آن آگاه نموده و انرژی و توانشان را در جهت نائل شدن به آنها بکار گیریم .

جمع بندی کنیم : مسئله بر سر این نیست که خیزش توده ها در جریان مبارزات قیام ۲۲ بهمن چه آثار شگرف و با اهمیتی بر ذهنیت آنان گذارده است . زیرا که هر حرکتی انقلابی بنابر محتوی خود بدون شك توده ها را آموزش میدهد و بالطبع قیام ۲۲ بهمن هم از این قاعده استثناء نیست . خلق در ابعاد وسیعی به مبارزه کشیده شد . روحیه و شوریدگی انقلابی بر سراسر جامعه حاکم گشت و جای رکود و خمود گذشته را پر نمود و بطور کلی فصلی نوین و عالیتر از مبارزه طبقاتی آشکار توده ای در سطح جامعه گشوده گردید .

اما در این مقاله بحث ما راجع به معیارهای تعیین سرنوشت انقلاب درست پس از قیام ۲۲ بهمن ماه است . بحث بر سر این نیست که سیر مبارزات توده ای تا مقطع قیام ۲۲ بهمن و پس از آن برغناء تجارب مبارزات توده ها افزود و بار و پتانسیل مبارزه طبقاتی در جامعه را به سطح بالاتری ارتقاء داد . اینها مسائلی است بدیهی و روشن . حتی بحث بر سر این هم نیست که علیرغم ناکام ماندن انقلاب ضد امپریالیستی در مقطع قیام ۲۲ بهمن ، انقلاب بالکل دچار شکست قطعی نشد . زیرا اینهم امریست آشکارا . بحث بر سر اینستکه آیا انقلاب ضد امپریالیستی مردم ایران در جریان قیام ۲۲ بهمن ماه به اهداف اساسی و تعیین کننده اش رسید؟ آیا خلقهای ایران به آنچه که در آغاز بنحو غریزی و سپس در بطن رشد مبارزاتشان بطوری خودآگاهانه خواهان آن بودند ، نائل آمدند؟ هر ذهن ساده ای که آشنایی مختصری با قانونمندی مبارزات طبقاتی داشته باشد با ملاحظه وضعیت توسعه و انکشاف مبارزات توده ای که بدون رهبری و شکل پرولتری جریان داشت ، بلافاصله بدون آنکه منتظر تظاهر نتیجه نهایی مبارزه بنشیند ، باین نتیجه منطقی میرسد که در مقطع قیام ۲۲ بهمن ، انقلاب ایران از وصول به اهداف اساسی باز ماند .

شکست یا پیروزی یا نیمه کاره بودن انقلاب ایران باید از این مجرا تعریف شود که توده ها در جریان مبارزات خود در مقطع قیام ۲۲ بهمن بکدامیک از اهداف اساسی شان دست یافتند که بر اثر آن سیر کلی انقلاب ایران يك گام جلوتر پیش رفته باشد؟ قیام ۲۲ بهمن چیزی از پروسه کلی انقلاب طولانی خلقهای ایران بشمار می آید ، بهمین لحاظ تعیین شکست یا نیمه کاره بودن انقلاب در مقطع قیام بایستی مبتنی بر واقعیاتی باشد که آن واقعیات توانسته باشند توده ها را حداقل به بخشی از مطالبات طبقاتیشان رسانیده و آنها را وارد يك دوره آرامش نسبی بنمایند .

اما واقعیت چه بود؟ قیام ۲۲ بهمن ماه با نبرنگهای امپریالیستی بدست خدمتگزاران تازه بدوران رسیده اش عقیم ماند ، متوقف شد و از حرکت باز ایستاد . هیچیک از اقشار خلق به ناچیزترین مطالباتشان دست نیافتند . سلطنت

سرنگون شد ، اما سلطان بر مسند تکیه زد . دستگاه دولتی با سرعت ترمیم شد و همان بساط استثمار و غارتگری با خشونت بیشتر بکار افتاد . اینها هستند اساسی ترین و تعیین کننده ترین عواملی که باید تعیین سرنوشت انقلاب در بهمن ماه ۵۷ مورد نظر واقع شوند .

"اقلیت" که انقلاب را "نیمه کاره" ارزیابی میکند ، خواه ناخواه لااقل بر بخشی از این اساسی ترین و تعیین کننده ترین نتایج قیام ۲۲ بهمن بعنوان اجزاء پروسه واقعی انقلاب ایران صحنه میگذارد و آن نتایج را جبراً در مسیر پروسه انقلاب ضد امپریالیستی مردم ایران تحلیل میکند .

ما دیدیم که "اقلیت" ضرورتهای "تدارک قیام" را عمدتاً از تشخیص سه خصوصیت اخذ کرد که یکی از آنها "نیمه کاره بودن" انقلاب است . (در مباحثات بعدی راجع به سایر ضرورتها صحبت خواهیم کرد) . استدلال "اقلیت" در اثبات "نیمه کاره بودن" انقلاب و عدم شکست آن ، دایره براینستکه توده ها پس از قیام ۲۲ بهمن کماکان از پتانسیل مبارزاتی قابل توجهی برخوردارند و وجود شرایط عینی انقلاب را شاهد مثال آورد .

"اقلیت" ، انقلاب را "نیمه کاره و تکمیل نشده" تحلیل نمود و اینهم به برکت تحلیلی انجام گرفت که پروسه بی وقفه و یکسره مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان را به اجزاء جداگانه تقسیم میکند . اجزایی که هر جزاهاش در یک قیام توده ای به ثمر میرسد . جزء اول آن باقیام ۲۲ بهمن بدست آمد ، و اکنون باید بفکر تهیه سایر اجزاء اش باشیم تا "انقلاب تکمیل" گردد . "اقلیت" باین صورت "واژگونی قهرآمیز رژیم شاه" را بمشابه گذار ازنیمی از پروسه انقلاب تلقی کرده و تا قیام ۲۲ بهمن ، انقلاب را نیمه کاره تحلیل میکند . اینها همان ته مانده های لجنجوج ایده های شهید جزنی است که یکبار بصورت تضاد خلق با دیکتاتوری ظاهر شدند و اکنون نبرد "اقلیت" ، در تکرار نیمه کاره دانستن انقلاب مجدداً احیاء شده . "اقلیت" راهی را که پیروان راسخ تر شهید جزنی پیموده بودند ، شرمگینانه از نو آغاز کرده است .

نما تمام

رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری :

" می بینیم که لنین شرط تشکیل ، مجلس مؤسسان که واقعا مظهر اراده مردم باشد ، را پیروزی ، قیام مردم ، میدانند و این قیام پیروزمندانه هیچ معنی جز این ندارد که ، مردم ، توانسته اند مقاومت دشمنان خود را خرد کنند و اصلترین ابزار سلطه آنان یعنی ارتش و پلیس را درهم شکستند ، قیام پیروزمندانه مردم ، بلافاصله ارگان خود یعنی حکومت انقلابی موقت را بوجود میآورد و آنگاه این حکومت باید آنچنان شرایطی ایجاد کند که ، مجلس مؤسسان واقعا مظهر اراده مردم باشد ، " .

استخراج از " نقدی بر ، مصاحبه ، "

(طرحی از وظایف)

یادداشت‌ها :

۱- قابل ذکر است که "اقلیت" یکی از طرق بسیج سیاسی توده‌ها و یا "سازماندهی جنبش توده‌ای" را بهره‌گیری از "اشکال قانونی مبارزه"، دانسته و برای اینکار ورود به اتحادیه‌ها و سندیکاها ۰۰۰۰ را پیشنهاد میکنند. و بسیج نظامی توده‌ها را امری میدانند که بمشابه "تاکتیک‌های نظامی"، بطور کلی "فرعی" بوده و هویتی مستقل از تاکتیک‌های سیاسی دارند.

۲- نباید چنین نتیجه گرفت که مگر برای قیام توده‌ها نباید تدارک دید؟ قطعاً نه تنها برای هر قیامی، بلکه اصولاً و بطور کلی برای مبارزات توده‌ها باید به هر شکل و صورتی، نیروی انقلابی بایستی تدارک و اقدامات ضروری را انجام داده باشد؛ در اینجا باید بین وظیفه محوری و وظایف جنبی تفاوت قایل شد. "اقلیت"، مسئله "تدارک قیام" را همچون یک وظیفه اصلی و محوری پنداشته و با این موضع آنرا میخواهد بر حسب "احتمال وقوع یک قیام" تدارک ببیند. بدین سبب اصلی‌ترین وظیفه "اقلیت" بر مبنای "احتمال وقوع یک قیام" سازماندهی میگردد و نه در پرتو تحلیلی مشخص و مسلم از قانونمندی عینی مبارزه طبقاتی. اگر "اقلیت"، اکونومیست نبود، یقیناً میتوانست در پرتو یک تحلیل مارکسیستی از شرایط عینی جامعه نه تنها "وقوع یک قیام" را امری ضرورتاً اجتناب ناپذیر بدانند بلکه قادر بود حتی بر لحظه جوش قیام توده‌ها نیز وقوف حاصل نماید (بدانصورت که لنین به قیام توده‌ها برخورد کرد). لیکن واقعیت اینستکه "اقلیت" غرقه در افکار اکونومیستی است و لذا اولین و اصلی‌ترین وظیفه اش را - مستقیماً از دایره حدسیاتش کسب مینماید.

۳- در اینباره رجوع کنید به نظرات شهید جزنی و تز معروف به غایت انحرافی وی در باره تضادهای عمده و املی ایران. در این تز، سرنگونی شاه بمشابه یک مرحله کامل از انقلاب ایران محسوب میگردد که چه سلطه امپریالیسم پابرجا باشد. با سرنگونی شاه، "تضاد خلق با دیکتاتوری شاه" حل شده و پس از آن توده‌ها بایستی قدم به عرصه بعدی مبارزه بگذارند و تضاد اصلی جامعه که تضاد خلق با امپریالیسم است را هم حل کنند. آیا اکنون "اقلیت" همین ایده‌های انحرافی را به نام "انقلاب نیمه کاره" دوباره مطرح نمیکند؟

۴- خوبست به این مسئله توجه کنیم که برخورد "اقلیت" به نتایج قیام ۲۲ بهمن در همه جا یکسان نیست، وی دو نوع ارزیابی متفاوت از دستاوردهای قیام بجای میگذارد. یک نحوه تفکر نتایج قیام توده‌ها را فرصتی میدانند که: "۰۰۰۰ به ضد انقلاب امکان داد، قدرت سیاسی را در دست گیرد." و شیوه تفکر دیگری هم هست که همین کسب "قدرت سیاسی" را از سوی ضد انقلاب چون غنیمتی گرانبها فرض کرده و تا آنجا پیش میرود که میگوید: "توده‌ها جمهوری را با زور اسلحه بدست آوردند." آشارو بقایای این دو نوع تفکر متضاد در تحلیلهای "اقلیت" در همه جا بچشم میخورد.

۵- بعلاوه طبق نظرگاه "اقلیت"، سرنگونی سلطنت و برکناری شاه خائن، بی آنکه ماهیت آلترناتیو آن مهم باشد به تنهایی عامل تعیین کننده‌ای در ایراد این حکم که "هنوز انقلاب با شکست روبرو نشده ۰۰"، است. باین جهت است که یکی از جنبه‌های تاکید وی بر روی مسئله "نیمه کاره بودن انقلاب"، همین سرنگونی رژیم سلطنتی است. "اقلیت" سرنگونی سلطنت را مد نظر دارد، اما به این مسئله مهم تر بی توجه است که چه پیروزی و چه نیمه کاره بودن یک انقلاب صرفاً با یک تغییر سطحی در راس ماشین دولتی قابل سنجش نیست. برای کمونیستها هم انهدام کامل دستگاه دولتی و هم تسخیر در دست آن هر دو با هم اولین شرط پیروزی انقلاب است.

انجام اولی بدون دومی، بدون شك شكست انقلاب است. در حالیکه در شرایط ایران و در مقطع قیام ۲۲ بهمن حتی همان مرحله اول هم تماما انجام نشد. عوض شدن شاه با خمینی بدون انهدام دستگاه کامل دولتی بدون تصرف آن از سوی نیروهای انقلابی چگونه میتواند پیمودن نیمی از راه انقلاب ایران باشد؟

ع در تمام این مقاله شكست انقلاب را ما به بمعنای شكست تاکتیکی انقلاب توده ها در مقطع ۲۲ بهمن ماه ۵۷ در نظر داریم. این شكست بكمك دسیسه ها و نقشه های تعرضی امپریالیسم بر مبارزات خلقهای میهنمان تحمیل گشت. شرایطیکه زمینه مادی تحقق شكست مذکور را فراهم نمود در راس همه فقدان رهبری قاطع و انقلابی پرولتری مبارزات توده ها و در نتیجه عقب ماندگی و ندانم کاری جنبش کمونیستی در قبال جنبش وسیع توده ها بود. بنابراین هرگونه استنتاجی مبنی براینکه شكست انقلاب در لحظه استقرار دولت جمهوری اسلامی بمفهوم نابودی انقلاب بطور کلی است. استنتاجی غلط است. از طرف دیگر انقلاب در مقطع ۲۲ بهمن در نیمه راه هم پیروز نشد. حکم "نیمه کاره" دانستن انقلاب ایران پس از قیام ۲۲ بهمن به درجه ای مضحك است که تحفه رژیم جمهوری اسلامی را هم چون قسمتی از دستاوردهای انقلاب ضد امپریالیستی مردم ایران دانستن.

۷- در جمله ای که از مارکس آورده شد، وی مضمون يك مبارزه آگاهانه و غیر خود بخودی را در يك عبارت کوتاه بیان میکند. پرولتاریا تنها در صورتی وارد عرصه فعالیت انقلابی و دگرگون کننده میشود که عمل و مبارزه خود را "بر مبنای ضروریات مبارزه" استوار سازد. یعنی از قوانین عینی مبارزه پیروی کند و اینکار را هم پرولتاریا بدون پیشاهنگ آگاه خود نمیتواند انجام دهد. بنابراین قیامی که پرولتاریا و توده میکند دو حالت دارد یا خارج از قانون مندی مبارزه است یا با قوانین رشد مبارزه انطباق دارد. در صورت نخست سرنوشت قیام چیزی جز شكست محتوم نیست، اما در حالت دوم قیام میتواند به نتایج اساسی و تعیین کننده ای برای انقلاب دست یابد. بر این اساس قیام ۲۲ بهمن نتیجه ای جز يك شكست لحظه ای و گذرا را برای انقلاب ایران ببار نیاورد. اما بهمانگونه که بیان کردیم این شكست بمعنای سرخوردگی و یاس توده ها از ادامه مبارزه عادلانه شان نیست. شكست انقلاب در مقطع قیام ۲۲ بهمن مشخصا بمفهوم اینستکه توده ها موفق نشدند آینده سیاسی و اقتصادی زندگی اجتماعیشان را مطابق آرمانهای انقلابیشان بنا سازند.

دنباله: پیشگفتار

نگه میدارند.

در چنین شرایطی راه خروج از این وضعیت بنوعیکه جبرا منافع طبقاتی خلقهای ایران تامین شود، نه در گرو نبرد بازیهای سیاسی با دشمنان طبقاتی مردم ایران در خارج از کشور، نه در عقب ماندگی از مبارزات مردم و نه در هیزم اندودن بپای جنگ حزب دموکرات و کومله، بلکه تنها و تنها در گرو گستراندن میدان عمل و مبارزه توده ها در عالیترین شکلش میباشد. اگر جنبش کمونیستی میخواهد که اینبار از جنبش خودبخودی عقب نیفتد باید فضای کافی برای مبارزات توده ها باز کند. اکنون خلقهای ایران به انحاء گوناگون اشکال قهرآمیز مبارزه را در مخالفت با جمهوری اسلامی بکار میگیرند. راه باز کردن میدان عمل توده ها گسترش مبارزه مسلحانه بوسیله پیشاهنگ واقعی طبقه کارگر است. تنها با توسعه و گسترش مبارزه مسلحانه و گشودن جبهه های تازه تر جنگ انقلابی میتوان دست و پای جنبش کمونیستی را از این مهلکه خلاص کرد و راه رشد و تکامل مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران را گشود.

پایان

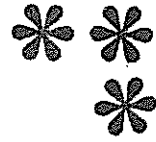
زندگی و پیروزی مبارزه جنگ. انتقامی بر علی،
امپریالیسم و نوکران داخلی

قطعه شعری از " یارین "

به چشمان چریک فدایی خلق

رفیق شهید محسن فرزانیان

(سیروس)



" چراغ روشن چشمانت "

از دسته ی گل سرخ شکفته ی شیرانه

در بالهای سفید پرنده های مهاجر ، کوچیدی و

بر ساحل سحرگاهی خزر ، فرود آمدی

تا پرچم سپید بی ریایی را

به زورق ماه ، دریا ، بادبان کنی و

دست های درشت پینه بسته را

به برگهای بالنده ی جنگل

• باغبان

خیزش خون خورشید

میان آبشار سرسبز جنگل

بال اهورایی سپید ترا

بخون نشاند و

• سیاهی سرشکن شد

تو با شعله های کوچک باروت

سوزاندن مترسک شبها را

به قاصدان قصاص جلادان

ارمغان شدی

ستاره ی چشمان سرسبزت

شبهای خزر در انتظار توفان را

چراغان شد و تابان

به چشمان جنگلی تو چگونه ، بنگرم

اینک که درخشندگی سرد براده ی آهن

از آن می بارد

جنگلی که در آن فرو می روم و می میرم

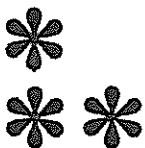
در چشمان دریایی تو

چگونه شنا کنم

اینک که تالو ستارگان را ، غرق خون است

دریایی که ، در آن بسوی ساحل خورشیدها

• بارو می زنم



۶۲/۱۱/۳

هه له دن

* شانزدهم آذر، روز دانشجو و گرامی باد *



شانزدهم آذر، روز دانشجو و گرامی باد!

جنبش دانشجویی ایران از تاریخ مبارزاتی درخشان و کهنی برخوردار است. دانشجویان مبارز و آگاه میهنان همواره در طول دورانهای استبداد و بیداد حکام وابسته به امپریالیسم در صفوف مقدم مبارزه آزادخواهانه و ضد امپریالیستی قرار داشته اند. تمام تاریخ جنبش دانشجویی سرزمین مان گواه براینست که این جنبش همیشه در کنار مبارزات حق طلبانه طبقه کارگر و اقشار زیر ستم ایران قرار داشته و در اینراه شهدای زیادی را تقدیم کرده است.

۱۶ آذر، یکی از نقاط برجسته و با اهمیت جنبش دانشجویی ایرانست که از سالهای گذشته بعنوان با اهمیت ترین یادگار پیوند ناگسستنی مبارزات دانشجویان با خلقهای زیر سلطه ایران بجا مانده است. ۱۶ آذر نمودار ویژگی دموکراتیک و ضد امپریالیستی بودن مبارزات دانشجویی است. در این روز بود که بسیاری از دانشجویان مشکل و آگاه در شرایطیکه اختناق بیرحم، توان و جرات هر نوع اعتراضی را با سرکوب خشن از توده ها سلب کرده بودند، در برابر قدرت حاکم قد علم کردند و برگه نویسی از مبارزات درخشان خود را رقم زدند.

آنها موفق شدند در آستانه دیدار نیکسون از کاخ ستگری شاه که نتیجه اش فقط استنمار بیشتر مردم زحمتکش و چپاول افزونتر و شرورتهای میهنان بود، با برگزاری یک سری تظاهرات بزرگ در محیط دانشگاه و خیابانهای اطراف آن، به افشای برنامه های امپریالیستی رژیم شاه پرداخته و با شعارهای انقلابیشان توده ها را نسبت به این جریان شوم و توطئه آمیز آگاه نمایند. از پی این تظاهرات بود که چتربازان و نیروی گارد ویژه سلطنتی وحشیانه به محوطه دانشگاه ریختند و با خشونت زیاد به سرکوب جنبش دانشجویی پرداختند. سه تن از دانشجویان پیشتاز و مبارز، شریعت رضوی، بزرگنیا و قندچی در طی این حمله سبعانه به شهادت رسیدند و دهها تن دانشجوی دیگر مجروح و دستگیر شدند.

از آن هنگام تا کنون جنبش دانشجویی ایران با مبارزات دموکراتیک و ضد امپریالیستی خود، همچون حرکتی ترقیخواهانه و انقلابی که دائما مدافع و پشتیبان خلقهای محروم و ستعشیده ایران بوده، شناخته شده است. با گشوده شدن جبهه مبارزه مسلحانه بوسیله پیشاهنگان مسلح و انقلابی پرولتاریا، جنبش دانشجویی هم بمانند مبارزات توده ها تحت تاثیر مستقیم شکست شدن جو تسلیم و رکود مبارزاتی و بحریان درآمدن یک مبارزه انقلابی و توفند، خونی تازه گرفت و شمرات پرباری را از خود بجای گذارد. گر چه مبارزات دانشجویی از آغاز تکوین جامعه دانشگاهی ایران در بطن محیطهای آموزشی جریان داشت، اما تنها پس از شکست شدن جوانه های پربار مشی مسلحانه انقلابی و شنیده شدن آوای خروشنده چریکهای فدایی خلق در گوشه و کنار سرزمینمان بود که مبارزات دانشجویی توانست از پوسته نوزادی خویش بدر آمده و دامنه عملی فعالیت خود را توسعه دهد. بدین ترتیب بود که جنبش دانشجویی متاثر از یک مبارزه انقلابی که با گشایش جنبش نوین کمونیستی

ایران پا گرفته بود، توانست يك مرحله كاملا متكامل تری را در مبارزات خویش آغاز نماید و با پیوند یافتن با جنبش مسلحانه ایران ارمغانها و ثمرات واقعا پر ارزش و گرانبایی را به جنبش ضد امپریالیستی میهنان اهداء کند.

دانشجویان آگاه و پیشگام دانشگاههای ایران با تاثیر پذیری از نظرات بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی ایران هر روز بر ابعاد مبارزات خود افزوده و دامنه عملیات ضد امپریالیستی خود را هر چه بیشتر در بین توده ها میگستراندند و بدین وسیله پیوند خود را با مبارزات طبقه کارگر و اقشار خلق محکم تر میکردند. اینچنین بود که جنبش دانشجویی کشور مقام بزرگی را در دل توده ها اشغال کرد و مبدل به تکیه گاه و نقطه امید توده های زیر ستم میهنان گردید. مردم دیگری میدانستند که هر جا احتیاج به مددکاری و یاری در گشایش مشکلاتشان پیش آید، این دانشجویان آگاه و انقلابی هستند که بیدارنگه به سمت آنها خواهند شتافت و با از خود گذشتگی و فداکاری از آنها پشتیبانی خواهند کرد. کارگران و زحمت کشان جامعه ما دیگر فهمیده بودند که دانشجوی بمعنی روشنفکر عزت گزیده ای که بیگانه با مسائل روز مره آنها باشد، نیست. دانشجویان مبارز در طول سالهای اختناق به مردم میهنان سیمای واقعی خود را نشان داده بودند و ثابت کرده بودند که دانشجوی یعنی پشتیبان و حامی مردم ستمدیده و رنجکشی که در برابر بیداد های رژیم سفاک شاه تنها و بی سلاح است. از اینرو بود که جنبش دانشجویی و دانشجویان مبارز در قلوب یکایک توده های عذاب کشیده مقام ارجمندی را پیدا کردند. دانشگاه میرفت که با وجود سرکوبهای خشن دستگاه پلیسی شاه بتدریج مبدل به سنگر و پناهگاه توده ها بشود. جنبش دانشجویی کشور دیگر كاملا با مبارزات مردم ستمکشیده گره خورده بود و هر جا که توده ها مبارزه میکردند و بآنان ظلمی روا میشد این دانشجویان انقلابی بودند که در آنجا حضور داشتند و هر جا که دانشجویان در معرض فشارها و سرکوبها قرار میگرفتند این مردم قهرمان بودند که بیاری دانشجویان شتافته و بصور مختلف انزجار خود را از اعمال دستگاه دولتی ابراز داشته و با دانشجویان و اعتصابات و تظاهراتشان همبستگی میکردند.

جنبش دانشجویی میهنان در دوران پیش از قیام ۲۲ بهمن با یکپارچگی آشکاری توانسته بود در پرتو رهنمود های انقلابی پیشاهنگان چریک فدایی خود و در شعاع گسترده مبارزه مسلحانه کمونیستهای راستین به قتل مرتجع و بلندی دست پیدا کند که تنها شایسته منادیان واقعی آزادی و سوسیالیسم است.

چنین بود که در اوضاع و احوال رشد وقایع انقلابی در سالهای ۵۶ تا ۵۷، در آن هنگام که مبارزات توده ها چون سیلی غرند به بنیانهای حکومت امپریالیستی شاه را از ریشه بلزده در آورده بود و شهرهای کوچک و بزرگ کشور صحنه برخورد ها و کشمکشهای حاد و تند طبقاتی شده بود، دانشگاه که سالیان دراز گذشته سنت مبارزه را حفظ کرده نبود، توانست مکان مناسب و برحق خود را عملا بدست آورده در اینموقع بود که اقشار گوناگون خلق موج وار بسمت فرزندان انقلابی خود سرازیر شدند. تا با قرار گرفتن در محیط و اتمسفری که رژیم در گذشته آنها را از آن منع میکرد، از نزدیک تماس برقرار کرده و پیوند خود را با دانشجویان مبارز علنا ابراز دارند. دانشگاه سنگر انقلاب لقب گرفت و آن وظیفه ایرا که در طی سالهای دراز گذشته بطور عملی بر دوش داشت، اینک با تثبیت شدنش میبایست همان وظیفه مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک خود را با شدت بیشتر ادامه دهد.

پس از برقراری حاکمیت جمهوری اسلامی بسر کردگی خمینی، از آنجا که معلوم بود دانشگاه اساسا نطفه و قرارگاه هر نوع مبارزه انقلابی است، خیلی زود از طرف خمینی و دستگاه ارتجاعیش مورد غضب قرار گرفت. در ابتداء دولت فریبکار وقت کوشید با گسیل امله و اکره هایش در پشت نام دانشجوی، جنبش دانشجویی را از درون مغز کرده و سیمای آنرا در نبرد توده ها لکه دار کند. وقتی این ترفند رژیم کارگر نیفتاد، خمینی بجرم اینکه دانشگاه مرکز فساد و جنگ است بروی دانشجویان مبارز که در مقابل تاکتیک ضد دانشجویی تعطیل دانشگاهها ایستادگی میکردند، آتش گشود. هم شاه و هم خمینی از يك سیاست ماهیتا یکسان امپریالیستی در تاراندن جنبش دانشجویی استفاده کرده و میکنند. رژیم جمهوری اسلامی نتوانست در اوج بحران سیاسی خود شاهد رشد نقش دانشگاه در زندگی توده ها باشد، زیرا که گره خوردن هر پیوند جداگانه ای که بین توده ها و دانشجویان زده میشد برابر بود با گسستن رشته های ناآگاهی و جهالتی که اساس حکومت جمهوری اسلامی بر روی آن بنا شده بود و مرکز رژیم جمهوری اسلامی را ناگزیرا حاصل میآورد. رژیم وابسته خمینی

دانشگاه را در طی يك مصاف خونین طبقاتی، "بفرماند همی بنی صدر" خائن و مطرود از چنگ دانشجویان و پشتیبانان مردمیشان خارج ساخت و تنها پس از آن بود که قادر شد با آسودگی خیال برای چندمین بار جنبش خلق کرد را سرکوب نماید و شبیخون اصلیش، را به طبقه کارگر و خلقهای دیگر سرزمینمان بزند.

مردم مبارز ایران هیچگاه خاطره مبارزات فدائیکاران دانشجویان انقلابی ای را که بخاطر حفظ سنگر انقلاب و آزادی جانیشان را از کف دادند، فراموش نخواهند کرد. در دوم اردیبهشت سال ۵۹ بود که يك صفحه پر فروغ دیگر از تاریخ پر از رشادت و مبارزه جنبش دانشجویی ایران ورق خورد و پسرک دیگری از همبستگی و یگانگی خلق و دانشجویان انقلابی بوجود آمد. در این روز دانشجویان ثابت کردند که از چه اعتبار و نفوذ قابل ملاحظه ای در بین مردم رنج دیده برخوردارند و چطوری میتوانند با کانونی کردن مبارزات خود، اسباب افشای رژیم جمهوری اسلامی را فراهم کرده و توده ها را حول شعارهای انقلابی بسیج نمایند.

دانشگاه بسته شد، اما جنبش دانشجویی هرگز تعطیل نشد و تعطیل هم نخواهد شد. نقطه اتکاء جنبش دانشجویی تا وقتی ضرورتهای واقعی مبارزه ضد امپریالیستی و دموکراتیک باشد، تا وقتی مبارزات دانشجویان بر مرکز منافع توده ها و طبقه کارگر استوار باشد هیچ قدرتی توان تعطیل کردن این جنبش را ندارد زیرا که ریشه های آن از سرچشمه پاک و لایبزال، نیروی بنیان کن خلقهای میهنمان سیراب میشود.

مطالعه جنبش دانشجویی این واقعیت را بیان میکند که بطور کلی مبارزات و حرکات دانشجویی همواره به ناسی از وضعیت کلی جنبش کمونیستی ایران دچار زیر و بمهای متناوب شده است. امروزه که جنبش کمونیستی در مجموع در شرایط بحرانی بسر میبرد و در اوضاعیکه با ضعف جنبش مسلحانه هیچ نیروی کمونیستی هم قادر نیست هژمونی کمونیستها را بر مبارزات توده ها برقرار کند، بالنتیجه مبارزات دانشجویی هم از توان و جوشش گذشته افتاده و موقتاً وارد سیکل نزولیش شده است. این وضعیت که حاصل تداخل عوامل دیگری مثل سرکوب گسترده، قلع و قمع فعالیتهای علمی، جنگ و محذویتهای شدید پلیسی برای ورود به دانشگاه است، بطور مسلم وضعیتی پایدار نخواهد بود و دریر یا زود جنبش دانشجویی خواهد توانست دوباره همان روزهای درخشان و فراموش نشدنی دوم اردیبهشت ماه را در ابعادی وسیعتر خلق کند و بار دیگر نقش ارزنده و ممتاز خود را بر پیشانی جنبش ضد امپریالیستی مردم زحمتکش ایران با نما و برآمدگی هر چه نمایان تری بکوبد.

اکنون که جنبش مسلحانه ایران در ضعف بیسابقه ای بسر میبرد این وظیفه کمونیستی و خطیر بر دوش یکایک دانشجویان هوادار مشی مسلحانه بیش از هر زمان دیگر سنگینی میکند که به تمایلات تسلیم طلبانه و منفعلانه خاتمه بخشند و جهت دفاع و یاری رساندن به مبارزات خلقهای میهنمان، برای پشتیبانی از طبقه کارگر که در زیر استعمار اسلامی و امپریالیستی رنج میبرد، بهر وسیله که میتوانند به افشای جنایتهای هولناک رژیم جمهوری اسلامی که در حق مردم ما روا میشود بپردازند. دفاع و حمایت از مبارزات طبقه کارگر و اقشار دیگر خلق، پشتیبانی از آوارگان جنگ ایران و عراق و زندانیان سیاسی، افشاء مظالم و فجاجع تکان دهنده رژیم خمینی در حق میلیونها مردم ستمدیده ایران و دهها مورد دیگر، اینها هستند وظایف کنونی و همیشگی دانشجویان انقلابی و هواداران شوری مبارزه مسلحانه در شرایط کنونی.

ما دانشجویان هوادار مشی انقلابی "چریکهای فدایی خلق ایران (آرخا)" ایمان راسخ داریم که تنها راه برون رفت از اوضاع کنونی در گرو پاسخ قاطع و جدی به این وظایف میباشد و به سهم خود نیز میکوشیم در این زمینه ها تشریک مساعی داشته و فعالیت کنیم.

گرامی باد خاطره شهدای روز شانزده آذر
مستحکمتر باد پیوند جنبش دانشجویی با مبارزات خلقهای ایران
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است
سرتگون باد رژیم وابسته با امپریالیسم جمهوری اسلامی
ببرقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر

هر چه مستحکمتر باد پیوند دانشجویان
انقلابی با جنبش نوین کمونیستی ایران

یاد رفیق کارگر و دانشجو هامان شفیعی را گرامی می‌داریم *

رفیق هامان شفیعی (رضا)، عضو جنبش دانشجویی ۱۹ بهمن تهران در ماه مرداد سال ۱۳۶۰، به‌مراه قتل عامهای وحشیانه رژیم خونخوار جمهوری اسلامی به شهادت رسید.

رفیق هامان که رفقای هم‌زمش او را با نام رفیق رضا صدا می‌کردند، در خانواده‌ای تهیدست در یکی از روستاهای تابع شهر اهواز دیده به جهان گشود. دوران کودکی و نوجوانی‌اش را با چشیدن فقر و گرسنگی دائمی در زادگاهش گذراند. زندگی فلاکت‌بار و فقیرانه روستایش، فرصت کسب دانش را که تمام سلولهای بدنش آنرا چون آب برای رفع تشنگی می‌طلبید، از وی ربوده بود.

در جریان اوجگیری مبارزات توده‌ای در سالهای ۵۶ و ۵۷، وی نیز مانند نسلی که برای نخستین بار انقلاب را از نزدیک تجربه می‌کرد، همراه با سیل خروشان توده‌ها به مبارزه کشیده شد. رفیق هامان، قصه‌های معلم کودکان روستائی و پیام آور آگاهی، رفیق صمد بهرنگی را شنیده بود. با توسعه و اعتلاء مبارزات مردم در طی دو سال قبل از قیام و آشکار شدن پیوند درونی و عمیق توده‌های زحمتکش میهنمان با فرزندان پاک‌باخته و رشید خود، نسبت به چریکهای فدایی خلق سمپاتی پیدا کرد.

پس از قیام ۲۲ بهمن، رفیق که تشنه کسب دانش و خودآگاهی سیاسی شده بود در شهر تهران اسکان گزید تا در مرکز رویدادهای سیاسی و حوادثی وقفه انقلاب رشد کند. وی برای امر معاش و تهیه مخارج تحصیلش، در بخش امانی شهرداری تهران بعنوان کارگر بیمانی اسفالت کار شروع بکار کرد. از این زمان به بعد بود که زندگی سیاسی فعال رفیق هم‌آغاز گردید. روحیه و شور انقلابی رفیق بر زمینه‌ای بغلیان درآمد که در نتیجه ارتباط برقرار کردن بین واقعیت‌های زندگی پر زحمت و رنج کارگری با درک مسائل دانش سیاسی حاصل آمده بود. اشتیاق و علاقه رفیق به ادراک مسائل اجتماعی و سیاسی، وی را مرتباً به سطح بالاتری از مبارزه عملی و نظری ارتقاء میداد. وی توانست با الهام از گرایشات انقلابی اش در مدت بسیار کوتاهی از حالت یک سمپات غیر فعال درآمده و با ذوق و ابتکار خود، مبدل بیک هوادار فعال و پیگیر چریکهای فدایی خلق بشود. ثمره تماس رفیق هامان با سایر رفقای دانشجوی هوادار چریکهای فدایی خلق، تشکیل یک هسته دانشجویی خودجوش و فعال در جنوب شهر تهران شد. وجود رفیق هامان در این هسته، مظهر مادی پیوند کارگر و دانشجو بود. رفیق هامان در حلقه‌های این هسته شروع بکار کرد که مجبور بود برای امر معاش و تهیه مخارج تحصیلش در روزهای داغ تابستان تهران به اسفالت کاری بپردازد. وی از کمترین فرصتی که در حین کار ایجاب می‌شد استفاده می‌کرد تا با تماس با سایر کارگران آگاهی انقلابی را در بین آنان بپراکند. محل زندگی رفیق که در یکی از نقاط فقیر نشین تهران خیابان خزانه بود یکی دیگر از کانونهای فعالیتش محسوب می‌شد. او توانسته بود با برقرار کردن یک رابطه زنده و طبیعی با کارگران زحمتکش چه در محیط کارش و چه در پیرامون محل زندگیش، مبلغ خوبی در اشاء ایده‌های شوری مبارزه مسلحانه در بین زحمتکشان بشود.

هسته‌ای که رفیق عضو آن بود، قادر شد طی مدت کوتاهی دامنه فعالیت خود را در تمام سطح جنوب غربی تهران از جوادیه تا نازی‌آباد و خزانه تا دروازه غار بگستراند. رفیق هامان یکی از فعالترین اعضاء این هسته بود. او در حالیکه هر روزه ساعتها بکار پر زحمت و خسته کننده اسفالت کاری مشغول بود، وقتی وارد هسته می‌شد تازه انرژی و توان پیدا می‌کرد تا با شور و حرارت زاید الوصفش به فعالیت تبلیغی و ترویجی در بین توده‌ها بپردازد.

با تشکیل جنبش دانشجویی - دانش‌آموزی و معلمین ۱۹ بهمن که زیر نظر رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری هدایت می‌شد، رفیق هامان نیز همانند خیل هواداران فعال و انقلابی مشی مسلحانه در یکی از هسته‌های منشعب از جنبش دانشجویی ۱۹ بهمن تهران شروع بکار منظم و سیستماتیک عملی و نظری نمود. وی در این مرحله از رشد سیاسی خود، بیش از پیش به درستی مشی مسلحانه بعنوان تنها راه رهایی خلقهای زیر ستم ایران ایمان می‌آورد و بهمان نسبت بر نیرو و عزم انقلابی‌اش در

مبارزه میافزود . با اینکه عمر زندگی سیاسی رفیق هامان نسبتاً کوتاه بود ، اما وی نشان داد که شور و علاقه و ایمان سرشار به ثوری مبارزه مسلحانه و الهام از مارکسیسم - لنینیسم چه ارمغانها که میتواند ببار آورد .

تشکیل جنبش دانشجویی که اساساً برای پایان دادن به خردده کاریها و پی ریزی يك کار کمونیستی بادوام در بیستن دانشجویان مبارز هوادار مشی مسلحانه انجام گرفته بود ، رفیق هامان را نیز همچون همزمناشیه کار کمونیستی انقلابی آشنا نمود . وی در طی این مدت از فعالیت سیاسی خود ، کار تشکیلاتی در سطح وسیعی را تجربه میکرد و براندخته های سیاسی اش مرتباً میافزود . عضویت وی در يك هسته دانشجویی جنبش ۱۹ بهمین این امکان را برایش فراهم ساخت تا بنحو ارگانیک و اساسی ای از یکسو به آموزش کمونیسم هم در عرصه عمل و هم در عرصه ثوری بپردازد و از سوی دیگر قادر باشد آرام آرام استعداد های درونیش را بروز دهد . حاصل این پروسه چنین شد که رفیق هامان به مسئولیت يك هسته دانشجویی گمارده شود . در اینجا نیز رفیق بموازات ادامه تحصیل و کارگری در شهرداری تهران ، هسته خود را به پایه یکی از فعالترین هسته های تبلیغی جنبش دانشجویی ۱۹ بهمین رسانید . برپا کردن تظاهرات موضعی اعتراض آمیز در مناطق جنوب شهر تهران ، پخش اعلامیه و خبرنگارانه ، ارتباط با توده های زحمتکش و افشای سیاستهای حاکمیت برای آنان ، شعاریوسی و شرکت در تظاهرات خود بخودی مردم از جمله فعالیتهای هسته رفیق هامان بود .

در یکی از روزهای تیر ماه سال ۶۰ ، در آنهنگام که رژیم با بسیج تمام نیروی سرکوب کنند ه اش ، وحشیانه به قلع و قلم انقلابیون کمر بسته بود ، رفیق هامان در حالیکه در میدان ۲۵ شهریور تهران باعناق چند تن دیگر از رفقای مبارز خود مشغول پخش اعلامیه افشاگری رژیم بود ، بوسیله مزدوران پاسدار دستگیر شد و یکماه بعد خبر شهادتش به همراه تعداد زیادی از ززمندگان خلق در روزنامه اطلاعات درج گردید .

باین ترتیب رژیم خیانت پیشه و ضد کارگر جمهوری اسلامی با خاموش کردن چراغ فروزان زندگی کارگر و دانشجویی پیشرو و انقلابی ، دشمنی و عداوت خود را با کارگران پیشرو و دانشجویان مبارز یکبار دیگر به اثبات رساند . گرچه رفیق هامان از بین رفقای همزمش رفته بود ، ولی اینان هیچگاه خاطره سنت ها و خصائل کارگری وی را فراموش نخواهند کرد . اولین سالگرد شهادت وی به همت بستگان و رفقای دیرینش مبدل بروز اعتراض و تظاهرات موضعی علیه حکومت خونخوار جمهوری - اسلامی گردید . رفقای که با رفیق هامان همزم بودند ، هرگز خاطره صفات کارگری و خصائل پاک و رفیقانه این رفیق - هوادار مشی مسلحانه انقلابی را از یاد نخواهند برد . رفیق هامان نمونه واقعی يك کارگر پیشرو و تجسم حرکت يك دانشجوی انقلابی بود . رفیق هامان در تاریخ جنبش دانشجویی ایران بمثابه سمبل پیوند کارگران پیشرو با دانشجویان مبارز باقی خواهد ماند و ترجمان واقعی پراتیک يك هوادار صدیق ثوری " مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک " در سینه رفقای همزمش خواهد بود .

مستحکم باد پیوند کارگران و دانشجویان مبارز !
گرامی باد خاطره شهادت کارگران و دانشجویان انقلابی !
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است !
سرنگون باد رژیمم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی !
برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق برهبری طبقه کارگر !

در شماره گذشته نشریه " جنگل " اشتباها نام رفیق هامان شفیع در بین اسامی شهدای چریک فدایی خلق ذکر شده بود . ما ضمن پوزش بخاطر پیشامد این اشتباه ، گوشه ای از زندگینامه این رفیق را در اینجا منتشر میکنیم .

دروود بهر شاگ - ردان راستی - ن صده - بد به - رنگ - ی

* سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری *

جنبش کارگری ایران (۶)

* (مبانی درك اریستو کراسی کارگری) *



سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (۶)

(مبانی درك اریستو کراسی کارگری ۴)

بحثی را که ما تا کنون در باره پدیده اریستو کراسی کارگری پیش برده ایم میتوانیم باز هم با بررسی و برداشت از سایر تالیفات لنین بهمین روال ادامه پیدا کند و جنبه ها و مشخصات کلی و عام دیگری از اریستو کراسی کارگری را کشف و جمعیندی نماید . بعنوان مثال آثاری نظیر دولت و انقلاب ، کاریکاتوری از مارکسیسم ، مارکسیسم و رویزیونیسم و دیگر آثار لنین هنوز میتوانند مورد تفحص و جستجو واقع شده تا بتوان منظره کاملتری از قانونمندیهای حیات این پدیده سیاسی را ترسیم نمود . اما تا همینجا هدف ما از ارائه بحث که تدوین مفصل خصائص کلی اریستو کراسی کارگری بود ، برآورده شده و مهم ترین ، تعیین کننده ترین و برجسته ترین جنبه های ماهوی حیات پدیده مذکور را ارائه داده ایم . در این قسمت سعی میکنیم یکی از سخنرانیهای لنین در کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی را انتخاب کرده و با تفسیر آن بخش کنونی بحث را با یک جمعیندی و نتیجه گیری ضروری خاتمه دهیم و وارد مرحله بعدی بحث بشویم .

نظراتی که لنین راجع به اشرافیت کارگری در کشور انگلستان بیان میکند ، بر این اصل دوباره صحه میگذارد که پیدایی اشرافیت کارگری منحصر در جوامعی چون انگلستان و با موقعیت خاص بورژوازی آن به تنهایی بوقوع نمیپیوندد آنچه که انگلستان را اولین گاهواره پرورش و رشد قشر اشراف منش کارگری کرد ، یعنی پیشتاز شدن بورژوازی انگلستان در قدم گذاردن به دوران امپریالیسم بنحو آشکاری نقش وی را در تاریخ پیدایش اریستو کراسی کارگری بر - جسته نمود . از همین رو جامعه انگلستان نیز بمتابه کهن ترین پرورشگاه قشر "کارگران بورژوا شده" در ادبیات و آثار مارکسیستی باقی ماند . لنین این مسئله را بدینگونه توضیح میدهد :

"رفقا تاکید کردند که اشرافیت کارگری در بریتانیا از هر کشور دیگری قویتر است . این درست است . بر رویهم ، اشرافیت کارگری نه فقط چندین دهه بلکه چندین سده در بریتانیا وجود داشته است . بورژوازی بریتانیا که تجربه دموکراتیک بمراتب بیشتری از هر کشور دیگر دارد ، توانسته است کارگران را بخزد و قشر قابل توجهی در میان آنان پدید آورد که بزرگتر از قشر مشابه در هر کشور دیگری است . اما در مقایسه با توده های کارگران ، چندان بزرگ نیست . این قشر ، از سرتاپا به - تعصبات بورژوایی آلوده است و سیاستی قطعا بورژوا - رفرمیستی را تعقیب میکند ." (لنین - سخنرانی درباره پیوستن به حزب کارگر بریتانیا - تاکیدها از ماست)

لنین بوضوح بر روی سابقه تاریخی پیدایش اریستو کراسی کارگری در انگلستان تاکید میکند . وی امکان ظهور و پدیدار

شدن چنین جریانی را در "هر کشور دیگری" نفی نمیکنند و بر دو خصوصیت مهم قشر مذکور در انگلستان، نیرومندی تر بودن و بزرگتر بودن آن در مقایسه با کشورهای دیگر اشارت دارد. در اینجا بین تجربه مندتر بودن بورژوازی - انگلیس از بورژوازی "هر کشور دیگر"، با بزرگتر و قویتر بودن قشر اشرافیت کارگری "از قشر مشابه در هر کشور دیگری" رابطه ای مستقیم برقرار شده است. به بیان واضحتر لنین روشن میکند که چه عوامل عینی مشخص و تاریخی ای موجب شد که پیدایی اریستو کراسی کارگری در انگلستان چنین نمود برجسته ای در آثار مارکسیستی پیدا کند و نقش آن در مقایسه با جوامع دیگر و "قشر مشابه در هر کشور دیگر" چنین حائز اهمیت گردد. وی خود جوابش را داده است: "بورژوازی بریتانیا که تجربه دموکراتیک بمراتب بیشتری از هر کشور دیگر دارد، ..."

به سهولت میتوان درک و استنباط لنین را از عمومیت داشتن اشرافیت کارگری در کشورهای امپریالیستی که بورژوازی امپریالیستی در آن کشورها طبقه حاکمه است، دریافت. تحلیل از موقعیت و مقام بورژوازی جامعه انگلیس در تسلط رقابت ناپذیرش بر بازارهای جهانی، بهیچ عنوان تعینات قانونمندی پیدایش و رشد همین قشر را در کشوری دیگر مشخص نمیکند، بلکه تنها بر این واقعیت اشاره دارد که همانطور که مناسبات سرمایه داری در جامعه انگلیس مقدم تر از کشورهای دیگر گسترش یافت، بهمان طریق نیز کار بست تاکتیک اریستو کراسی کارگری در جنبش کارگری انگلستان زودتر از کشورهای دیگر ضرورت پیدا کرد. بنابراین اگر پیدایی اریستو کراسی کارگری در انگلستان فقط با مشخصات و تعینات موقعیت بورژوازی این کشور و مقتضیات سیاسی وی توضیح پذیر است، بهمان ترتیب نیز نفی امکان و یا اثبات بروز چنین پدیده سیاسی ای در جایی دیگر باید با تحلیل از موقعیت سیاسی و اقتصادی طبقه حاکمه آن توضیح پذیرد؛

در جملاتی که فوقا از لنین آوردیم، وی بدون اینکه منکر وجود اشرافیت کارگری در کشورهای دیگر بشود و یا اینکه بنوعی موجودیت آنرا پدیده انحصاری انگلستان یا کشورهای نظیر آن بداند تنها به بر شمردن علل بزرگتر بودن و نیرومندتر بودن قشر اشرافیت کارگری انگلستان اکتفا میکند که این امر خود گواهی است بر شیوه ادراک اثباتی لنین در مورد موجودیت داشتن چنین قشری و یا "قشر مشابه در هر کشور دیگری".

در همین سخنرانی لنین باز بصورت دیگری مسئله برجسته ترین خصوصیت قشر اشرافیت کارگری انگلیس را بمیان میکشد و از این قشر با عنوان "خائنان به طبقه کارگر" اسم میبرد: "حزب کمونیست بریتانیا باید آزادی لازم برای افشاء و انتقاد خائنان به طبقه کارگر را که در بریتانیا به مراتب قوی تر از هر کشور دیگری است، برای خود حفظ کند." (همانجا - تاکیدها از ماست) در ادامه به هدف سیاسی کار بست تاکتیک مذکور در جنبش کارگری نیز اشاره میکند: "بورژوازی بریتانیا در وضعی است که میتواند شرایط بهتری برای اشرافیت کارگری فراهم آورد و در نتیجتا سیر جنبش انقلابی بریتانیا را کندتر کند." (همان سخنرانی)

کلیه تعریفات و تبیین های لنین در مورد ماهیت قشر اشرافیت کارگری در یک خصوصیت با هم وجه اشتراک دارند، وجه اشتراکی که ما در بررسی های گذشته آنرا به تفصیل بازگو نموده و نشان دادیم که چرا پدیده مذکور را بایستی بمثابه تاکتیکی سیاسی که معلول مستقیم نیازها و الزامات سیاسی بورژوازی در مبارزات طبقاتیش علیه پرولتاریاست مد نظر قرار داد. مضمون اسلوب برخوردار لنین نیز به این پدیده موید این حقیقت است که شناخت دیالکتیکی اشرافیت کارگری ممکن نیست مگر آنکه در تمام مراحل شناخت آنرا همچون پدیده ای که زائیده احتیاجات بورژوازی در مبارزه طبقاتیست و لذا تابع شرایط مشخص مبارزه طبقاتی است، در نظر گرفت.

روش ما هم در تحلیل و توضیح مضمون اریستو کراسی کارگری تا بحال بهمین روال بوده است. بدین ترتیب که برای دخول به بحث اصلی ابتداء از راهنماییهای نظری پیشتازان سوسیالیسم علمی مدد گرفتیم. اینکار از این جهت لازم بود که اساسا درک مقوله اشرافیت کارگری بطور کلی و شناخت از ویژگیهای مشخص آن در شرایط ایران امکانپذیر نیست مگر اینکه نقطه آغاز حرکت خود را بر روی بررسی و کندو کاو نظرات رهبران کبیر پرولتاریا قرار دهیم. بدینسان مهم ترین احکام انگلس و لنین در باره پدیده مذکور مطرح شده و شکافته گردیدند. مراد ما از اینکار این

بود که از درون احکام اساسی مارکسیستی، به اصول عام و زیربنایی ای دست پیدا کنیم که جنبه جهانشمول دارند و میتوانند معیارها و مقیاسهای دانشی ما در برخورد به مقوله اریستو کراسی کارگری در هر شرایطی قرار بگیرند. این شیوه به ما فرصت میدهد که بتوانیم در روبرویی با اریستو کراسی کارگری در شرایط ایران همواره یک اسلوب علمی دقیق را بکار بندیم. به بیان دیگر، اشرافیت کارگری یک مقوله مارکسیستی است که بایستی مانند هر مقوله مارکسیستی دیگر با آن شیوه ای علمی برخورد کرد و از آن شناختی دیالکتیکی بدست آورد. همانطور که برای شناخت درست و دقیق از رویزیونیسم در جنبش کمونیستی ایران ضرورتاً وادار میشویم بیش از هر چیز به تالیفات و اثرات پیشوایان مارکسیسم مراجعه کرده و ابتداءً مقوله رویزیونیسم را در بعد تاریخی - جهانی فرا بگیریم، بهمان ترتیب نیز بایستی آغاز به کسب شناخت از اریستو کراسی کارگری بنمائیم. برخوردی که برای اثبات یا انکار اریستو کراسی کارگری در شرایطی ویژه تمایل دارد در همان نخستین وهله بسراغ شکل مشخص جنبش کارگری در همان شرایط برود بی آنکه بخواهد به علل پیدایش این پدیده، نقش و تاثیر آن در مقیاس جنبش کارگری جهانی توجه نماید تنها یک برخورد عجولانه و غیر علمی است و مثل این میماند که بخواهیم به کشف خصائص تجلی رویزیونیسم در جنبش کمونیستی ایران دست یازیم بدون اینکه از اشکال رویزیونیسم در بعد جهانی شناختی واقعا علمی داشته باشیم. با اتکاء به چنین اسلوبی، مهمترین عناصر تعیین کننده ادراک جریان اشرافیت کارگری را در مباحث پیشین تدوین نمودیم. جوانب و زوایای متعددی که میتوان از آن جهات مقوله اریستو کراسی کارگری را همه جانبه تر فهمید، روشن کردیم. نحوه نگرش ما به این مقوله دارای دو خصوصیت اصلی بود. در مباحث گذشته در متن یک برخورد تاریخی به اشرافیت کارگری و کشف تنوع اشکال پیدایی آن در مقاطع تاریخی گوناگون کوشیدیم به قانونمندی عام پیدایش و رشد این پدیده سیاسی دست پیدا کنیم. باین ترتیب علاوه بر اینکه سیر تاریخی پیدایش و رشد اریستو کراسی کارگری به تفصیل جمعبندی شد به مهمترین خصلتهای سیاسی، ماهیت و نقش آن در جنبش کارگری نیز رسیدگی شد.

کاربست اسلوب فوق الذکر، تشریح مطالب بعدی را سهل تر مینماید و ادراک آنها با سهولت بیشتری ممکن میگردد. بدین مناسبت قبل از اینکه وارد مرحله دیگر بحثمان بشویم نتایج اساسی زیرین را از مباحث قبلی اتخاذ میکنیم. این نتایج همچون مهم ترین و عام ترین اصولی هستند که در شناخت از ماهیت، مضمون، مکان و مقام اریستو کراسی جنبه ای جهانشمول دارند و بایستی در تمام مراحل بحث مد نظر قرار بگیرند.

معرفی قشر اشرافیت کارگری

۱- قشر اشراف منش کارگری (اریستو کراسی کارگری)، قشریست که بر اثر ارتقاء وضعیت معیشتی عده ای از کارگران نخستین بار در جامعه انگلستان بوجود آمد. این قشر که به "کارگران بورژوا شده" ملقب شد، مجرای نفوذ ایده ها و سیاستهای بورژوایی در درون نهضت کارگری میباشد.

۲- پدیدار شدن قشر کلاسیک اشرافیت کارگری ("کارگران بورژوا شده") بر اثر تحول سرمایه داری به مرحله امپریالیسم نخستین بار در جامعه بورژوایی انگلستان صورت پذیرفت. بورژوازی انگلستان با دست انداختن بر بازار جهانی و صدور سرمایه به اقصی نقاط دنیا، امکان یافت تا برای اولین بار در تاریخ نهضت پرولتری، شکل کلاسیک اشرافیت کارگری را بوجود آورد.

۳- قشر اشرافیت کارگری زائیده ضرورتهای دوران امپریالیسم و جهانی شدن نفوذ سرمایه است. حیات و ممات این قشر از یکسو وابسته به گسترش حوزه صدور سرمایه و سود آوری آنست و از دگر سو منوط به شدت اوجگیری و حد اعتلاء جنبشهای کارگری میباشد. موجودیت قشر اشراف منش کارگری بعنوان تابعی از منافع سیستم جهانی امپریا - لیسم، در تمام مناطق تحت نفوذ سرمایه جهانی قابل رشد و رویت است. اشرافیت کارگری در عصر جهانی شدن استثمار طبقه کارگر، تبدیل به یک "پدیده تاریخی - جهانی" گردیده است.

۴- پیدایی و نمود قشر اشرافیت کارگری در نهضت پرولتری از نظر اقتصادی بیانگر تبدیل قشری از طبقه کارگر به خرده بورژوازیست و از نظر سیاسی روشنگر نفوذ ایدئولوژی در جنبش طبقه کارگر میباشد. قشر اشرافیت کارگری از

لحاظ موضع، موقعیت طبقاتی و جهان بینی منطبق به طبقه کارگر نیست. ولی از لحاظ عملکرد سیاسی و طبقاتی حوزه عملش بطور خاص محدود به نهضت پرولتری میگردد.

۵. بموازات انتقال کانونهای انقلابی جهان از کشورهای سرمایه داری کلاسیک به سرزمینهای زیر تسلط سرمایه و زور امپریالیستی، شکل غیر کلاسیک اشرافیت کارگری در اینگونه سرزمینها که اینک آبستن رویدادها و انفجارات انقلابی شده اند، بوجود آمد. باین ترتیب قشر اشراف منش کارگری از یک پدیده کلاسیک به پدیده ای غیر کلاسیک، و از یک تاکتیک خاص به یک تاکتیک عام بورژوازی تغییر شکل داد و مبدل بیک جریان سیاسی در سطح جهان سرمایه داری گردید.

۶. وجود تصادمات و تضادهای تاریخی و اجتماعی و انتخاب ناپذیر نظام جهانی امپریالیسم از یکطرف و رشد و انکشاف کیفی طبقه کارگر بر متن مبارزه طبقاتی از طرف دیگر، عوامل مادی معینی هستند که از دو جهت ایجاد قشر اشرافیت کارگری غیر کلاسیک را در سرزمینها و مناطق بحرانی جهان زیر سلطه سرمایه جهانی ضروری میسازند. بدین لحاظ پیدایش و وجود قشر غیر کلاسیک اریستو کراسی کارگری در جوامعیکه حلقات نامطمئن تر و سست تر سلطه سرمایه جهانی را تشکیل میدهند تابعی است از تشدید و تحدید بحرانهای ذاتی نظام جهانی امپریالیسم از یکسو و بیداری و جهش مبارزات رهایی بخش طبقه کارگر از سوی دیگر.

۷. پیدایی قشر اشرافیت کارگری در یک نهضت پرولتری، نمایشگر پیدایی رابطه بین اپورتونیسم و امپریالیسم است. به کلام دیگر پیدایی قشر اشراف منش کارگری شاخص درجه رشد اپورتونیسم در درون جنبش کمونیستی و بیانگر کیفیت نفوذ اپورتونیسم در جنبش طبقه کارگر است و نماینده سیاسی آن در رابطه با امپریالیسم میباشد.

۸. قشر اشرافیت کارگری از نظر سیاسی - تشکیلاتی بوسیله سازمانهای اپورتونیستی، فرمیستی و رویزیونیستی نمایندگی میشود. بنابراین قشر اشرافیت کارگری در درون نهضت پرولتاریا دارای حرکت مشخص تشکیلاتی بوده و از خود دارای ایدئولوژیهای سوسیال - بورژوا و جهان بینی بورژوایی میباشد.

نقش و وظایف قشر اشرافیت کارگری در درون جنبش کارگری

۱- تنزل دادن، محدود کردن، و از محتوی انقلابی جنبشهای پرولتری را تهی کردن اولین و عام ترین وظیفه قشر اشراف منش کارگریست. سوق دادن طبقه کارگر از اهداف طبقاتیش بسوی یک مبارزه فرمیستی و اکونومیستی مهم ترین وظیفه اشرافیت کارگری است.

۲- قشر اشرافیت کارگری به انحاء گوناگون و با تمهیدات رنگارنگ، از طریق شبکه های سازمانی خود در درون جنبش کارگری سعی میورزد طبقه کارگر را در مبارزه طبقاتیش از عنصر سیاست منصرف کرده و وی را به مبارزه صرفاً اقتصادی دلمشغول نگهدارد. احتراز و وزیدن از اعمال قهر انقلابی علیه قهر ضد انقلابی، به مصالحه کشاندن پرولتاریا در مبارزه اش علیه بورژوازی و بالاخره جنبش کارگری را همچون جریانی بی آزار برای طبقه حاکم گردانیدن از جمله خدمات چاپلوسانه این قشر به طبقه حاکم است.

۳- قشر اشرافیت کارگری به یمن تئوریسین های خود فروخته و منحرف خود و با اتکاء به تشکیلات وسیعش همواره تلاش میورزد با تبلیغ و ترویج آشتی طبقاتی، مبارزه طبقاتی را از سر لوحه کار پرولتاریا بزدايد، با تبلیغ و ترویج فرمهای سطحی مسالمت آمیز، انقلاب قهر آمیز را از دستور کار پرولتاریا حذف نماید، با تبلیغ و ترویج همکاری و سازش طبقاتی، ماشین دولتی را از گزند تهاجم پرولتاریا محفوظ نگهدارد، با تبلیغ و ترویج محاسن آرامش و نظم استثمار شوندهگان را به حفظ وضع موجود تشویق کند.

۴- حرکت قشر اشراف منش کارگری در داخل نهضت کارگری، حرکتی متشکل و سازمان یافته است. سندیکاهای و اتحادیه ها و سایر تشکل های کارگری اصلی ترین جولانگاه این قشر در بین نهضت کارگری میباشد. قشر اشرافیت کارگری از طریق نفوذ در سازمانهای کارگران و با انواع سیاستهای مزورانه و ریاکارانه، در پوشش سوسیالیسم و آزادی میکوشد فعالیت تشکل های کارگری را بزیر سیطره خود درآورد و بدین طریق مبارزات متشکل کارگران را

محتوی بورژوازی ببخشد.

۵- نقش، فعالیت و حرکت قشر اشرافیت کارگری در هر شرایط و اوضاعی در بین نهضت کارگری قابل رؤیت است. اما در مقاطع تاریخی، در لحظات برآمدهای بزرگ اجتماعی، در متن اوج حوادث بزرگ اجتماعی، بر میزان حرکت و فعالیت این قشر در درون جنبش کارگری دوسد چندان افزوده میشود. بدین لحاظ در تاریخ جنبش کارگری جهانی سه مهم ترین و تاریخی ترین دقایق حساس اجتماعی، نقش اشرافیت کارگری در جنبش کارگری با برجستگی ویژه ای بسه چشم میخورد.

وظایف کمونیستهای انقلابی در رابطه با قشر اشرافیت کارگری

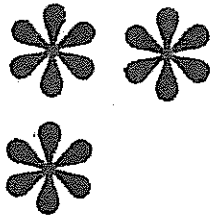
- ۱- از آنجا که پیوند ارگانیک جنبش کمونیستی (آگاهی سوسیالیستی) با نهضت پرولتری بستگی به حد نفوذ ایده های سوسیالیسم علمی در بین کارگران دارد، لذا خنثی کردن تاثیرات ایده های بورژوازی قشر اشرافیت کارگری، دفع کردن مداوم تبلیغات انحرافی این قشر در بین کارگران یکی از طرق اصلی به ثمر رسانیدن امر مذکور میباشد.
- ۲- شرط پیروزی پرولتاریا در مبارزه آش بخاطر سوسیالیسم در مقیاس جهانی اینستکه کمونیستها جنگدبی امانی را علیه قشر اشرافیت کارگری آغاز نموده و باشناخت از کیفیات پیدایش و حرکت آن، طبقه کارگر را از وجود ایســن مودیان خدمتگذار بورژوازی آگاه بنمایند.
- ۳- مبارزه با رویزیونیسم در تمام صور گوناگونش، بدون مبارزه با اشرافیت کارگری که رابطه بین اپورتونیسم و امپریالیسم است، بدون محتوی و بی اثر خواهد بود. وظیفه شکاف بین رویزیونیسم بمثابه جهان بینی بورژوازی بسا قشر اشرافیت کارگری بعنوان ابزار مادی کردن رویزیونیسم در طبقه کارگر، یکی از مهم ترین و همیشگی ترین وظایف کمونیستها در تمام مقاطع و شرایط است.
- ۴- نادیده گرفتن وجود قشر اشرافیت کارگری در نهضت کارگری، مساوی عقب نشینی در برابر اپورتونیسم و امپریا لیسم است. وظیفه شناخت درست و واقعی از این جریان بورژوازی فعال در بین طبقه کارگر، کشف قانونمندی حرکت و رشد آن، پی بردن به اشکال عمل و فعالیتش جزو وظایف نظری کمونیستها میباشد. بدون کسب شناخت از مکانیسم و چگونگی حرکت این پدیده، انجام وظایف کمونیستی در راه جلب طبقه کارگر محال است. مبارزه جدی و بدون وقفه با اشرافیت کارگری شرط دستیابی طبقه کارگر به سوسیالیسم و آزادی است.

ادامه دارد.

گرامی باد خاطره شهادت چریکهای فدایی خلق در مهر ماه

★ رفیق بهرام طاهر زاده	✽	★ رفیق چنگیز قبادی
★ رفیق ناصر کریمی	✽	★ رفیق محمد علی سالمی
★ رفیق حسن جان لنگرودی	✽	★ رفیق سید نوزادی
★ رفیق فرشید فرجاد	✽	★ رفیق مهرنوش ابراهیمی
★ رفیق پروین فاطمی	✽	★ رفیق منوچهر بهائی پور
★ رفیق مستود بربری	✽	★ رفیق همایون کتیرائی
★ رفیق علیرضا صفری	✽	★ رفیق هوشنگ تره گل
★ رفیق نور آذر آقازاده	✽	★ رفیق ناصر مدنی
	✽	
	✽	

«پیش بسوی تشکیل ارتش خلق!»



هفتمین نامه به تارانتابابو

میدانم

بیش از پنج و شش نیست
 سئوالهایی که چون شیشه های در بسته
 در رف های مغز تو جای دارند
 تو که در تیرگی جهلی و نادانی
 چون تمام پرفسورهای حقوق بین الملل
 با وجود این
 اگر از تو بپرسم و بگویم :
 "اگر موهای

فرفری و بلند

بزهائیمان بریزد

و شیرهایی که چون دو جوی روشنایی
 از پستانهای دو شاخه شان جاری است

بریده شود ،

و پرتقال هایمان

چون خورشیدهای کوچکی خاموش شده
 و به شاخه هاشان بخشگند ،

و قحطی

با پاهای استخوانیش

چون يك پادشاه بومی بتازد بر خاك هایمان

تو چه خواهی کرد؟"

تو به من خواهی گفت :

همچون شب پر ستاره ای که

با نخستین روشنایی های سحر

رو به سفیدی بگذارد .

چکه چکه از دست خواهم داد آب و رنگم را

چکه چکه پژمرده خواهم شد و پرپر

تو بمن خواهی گفت که :

این چه سوالی است که از يك زن آفریقایی میکنی ،

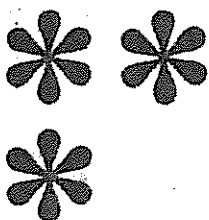
قحطی : مرگ است برای ما

فراوانی : خوشحالی است .

پس چه حکمتی است تارانتابابو ،

که در اینجا کار زارونه است . این

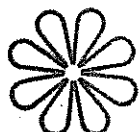
چنان دنیای عجیبی است این دنیا ، که



با قحطی زنده است
و مرده است ، با فراوانی ،
مردم بیمار چون گرگهای گرسنه
سرگردانند در پیاده روها .
انبارها پر از گندم
انبارها بسته

کارگاه ها
میتوانند با حریر بپوشند
راهی را که از خالک بافتاب است .
مردم لخت
مردم پا برهنه
چنان جای حیرت آوری است این دنیا ، که
ماهی هایش تهوه میخورند
بچه ها بی شیرند
مردم را با حرف میپروزانند .
خولک ها را با سیب زمینی .

ناظم حکمت



گرامی باد خاطره شهادت چریکهای فدایی خلق در آبان و آذر ماه

★ رفیق فردوسی آقا ابراهیمیان
★ رفیق ابوالقاسم تیکجه همدانیان
★ رفیق سیما دریائی
★ رفیق فریدون شافعی
★ رفیق فرهاد سپهری
★ رفیق فرج الله نیک نژاد

*
*
*
*
*
*
*
*
*
*

★ رفیق شاهرخ هدایتی
★ رفیق مجتبی احمدزاده
★ رفیق زهرا آقابنی قلمکی
★ رفیق پرویز نصیر مسلم
★ رفیق حسن فرجودی
★ رفیق حسن چوخابی
★ رفیق محسن نوربخش

یادشان را گرامی بداریم و راهشان را ادامه دهیم

* "مارکسیسم انقلابی" و

تئوری مبارزه مسلحانه، (۲) *

"مارکسیسم انقلابی" و تئوری مبارزه مسلحانه

(قسمت سوم)

"کارگر تنها پس از سالها مبارزه خود بخودی، اقتصادی صنفی بتدریج آماده پذیرش مبارزه سیاسی، آگاهی سوسیالیستی، تشکیل سیاسی و حزبی میگردد. در اینجا که هرگونه جنبش صنفی بلافاصله سرکوب میشود، طبیعی است که توده کارگر بیش از پیش از مبارزه سیاسی دور گردد. زیرا مبارزه سیاسی احتیاج به پیگیری، تشکیل و انضباط پذیری دائمی، احتیاج به آگاهی و فداکاری دارد."

"مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"

در آخرین بخش مبحث گذشته، به اختصار این اتهام "مارکسیسم انقلابی" را به طرفداران مشی مسلحانه انقلابی، حاکی از اینکه آنها "انقلاب را کار قهرمانان میدانستند"، بررسی و نقد کردیم. در آنجا ثابت کردیم که معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه، بلکه این "مارکسیسم انقلابی" است که با اعتقادات و اوام خود بزرگ بینانه اش نقش خویش را در پیاده "قهرمانان" عصر "انقلابات پرولتری" رنگ میزند.

اتهام قوق الذکر، در اساس ریشه حزب توده ای دارد. "مارکسیسم انقلابی" هم به تقلید از این آموزگار با سابقه اپورتونیستهای پیش کمونیستی، همان ترهات را بلغور میکند و با زرق و برق بیشتر، بعنوان حرف تازه تحویل جنبش میدهد. وی حقیقت چیست؟ و حقیقت مطلب را چگونه میتوان فهمید؟

مهم ترین وظایف در حکم در کشف حقیقت مطلب، پراتیک چند ساله ایست که چریکهای فدایی خلق در طی سالهای ختناق شاه از خود بجای گذاردند. و اگر اینهم برای "مارکسیسم انقلابی" و امثالهم ناکافی باشد ما وی را به دو - باره خوانی تئوری م دعوت میکنیم. تئوری "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"، برخلاف هوجی گریهای "مارکسیسم انقلابی" اساسا برای کشف و استخراج شیوه و سنت مبارزه انقلابی متناسب با شرایط تاریخی و عینسی جامعه مان، جهت جلب توده های استثمار شونده به بستر اصلی و قطعی مبارزه رهایی بخش و ضد استثمار تدوین شده. این تئوری "انقلاب را کار قهرمانان" نمیدانست بلکه میخواست قهرمانان واقعی انقلاب را با عمل مسلحانه پیشروان و پیشتازان خود به صحنه انقلاب و کسب سازار اصلی فرا بخواند. این تئوری وظایف اساسی و تعیین کننده

کمونیستهای انقلابی را در شرایط ایران، بمنظور کشاندن و گیراندن نیروی قهرمانانه توده های پراکنده و ناآگاه به پروسه واقعی و متشکل مبارزه انقلابی فرموله کرد. این تئوری برای بار نخست، پس از غیبت طولانی پیشرو واقعی و کمونیست، با جسارت و صراحت تمام کمونیستی و با سیاقی قهرمانانه و نقادانه وظایف استراتژیکی و تاکتیکی نیروهای کمونیست را در قبال خلقهای ایران مطرح نمود و پیشتانان خود را نیز برای تحقق آن وظایف رهسپار میدان نبرد کرد. هر که محض یکبار هم شده تئوری مبارزه مسلحانه را مطالعه کرده باشد میتواند به سادگی این قضاوت را در مورد آن بکند که عصاره و جوهره تئوری مبارزه مسلحانه در این مطلب خلاصه شده است که چگونه و با چه شیوه ای پیشاهنگ خلق میتواند نیروی پایان ناپذیر و قهرمانانه توده های زیر ستم هارترین رژیمهای تاریخ را به صحنه تعیین کننده نبرد جذب کرده و با تکیه به آنان به بساط چند ساله استثمار و نظم سرمایه داری خاتمه بخشد.

ولی اذعان به این حقایق را نمیتوان از زبان "مارکسیسم انقلابی" و امثالهم شنید. تمام اپورتونیستهای سابقه دار و کم سابقه، حرفه ای و آماتور همگی در برابر این حقایق، چیزی جز تحریف تحویل جنبش نمیدهند ولی عملاً باتفاق از تعیین وظایف اصلی و تعیین کننده شان در رابطه با جلب توده ها به میدان مبارزه سرباز میزنند.

یکی دیگر از نوآوریهای عوامفریبانه "مارکسیسم انقلابی" در برخورد به معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه در ایران چند کلمه آمده است:

"کسانی که پرولتاریای ایران را فاسد شده و انقلاب را کار قهرمانان میدانستند و ضرورت حزب طبقاتی را نفی میکردند و تشکیل جبهه خلق را بر آن مقدم میدانستند و غیره ... (ب - س، دوره دوم شماره یک - تاکید از نویسنده این مقاله)

تاکنون ما راجع به بخشی از این ترهات درجه اول اپورتونیستی بحث کرده ایم و پس از این میخواهیم یکی دیگر از مباحث فکری کل جماعت اپورتونیستهای جنبش کمونیستی را در مورد مشی مسلحانه مورد بررسی قرار دهیم. "مارکسیسم انقلابی" در اینجا ادای فرصت طلبان استخوان پوسیده ای را در میآورد که سالهای سال در اوج بی عملی و انحرافشان علیه جنبش نوین مسلحانه از خود نشان میدادند. این برخوردهای مودیانه نسبت به تئوری مبارزه مسلحانه - بمشابه پایه عقیدتی و معرفتی طرفداران مشی مسلحانه - برخوردها نیست که بطور کلی بخاطر طبیعت غیر کمونیستی و غیر اصولیشان، هیچگونه ارزش نظری در یک مبارزه ایدئولوژیک ندارند. ولی افشای "مارکسیسم انقلابی" و برملا کردن آشکار ماهیت یگانه و یکسان برخورد وی به تئوری مبارزه مسلحانه با تمامی اپورتونیستها به علمداری حزب توده، هدف این مقاله و سایر بخشهای ماست.

"مارکسیسم انقلابی" با شیوه ای مودیانه و غیر اصولی همانند تمام اپورتونیستهای ترسو که شهامت برخورد رک و بدون پرده پوشی را ندارند، ادعا میکند که معتقدین مشی مسلحانه "پرولتاریای ایران را فاسد شده ... میدانستند" این حکم جزو "سیر انتقادی تکامل" وی از "سهند" به "مارکسیسم انقلابی" است. پاسخ باین حکم بمنزله اینستکه "مارکسیسم انقلابی" را در این جزء از "تکامل" اش نیز تعقیب کرده و به مضمون واقعی آن دقیق تر پی ببریم.

رفیق کبیر امیر پرویز پویان در اثر خود به اسم "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، ریشه هسای مادی و علل روینمایی رکود مبارزاتی کارگران ایران در سطح توده ای را در دهه ۴۰ - ۵۰ کشف کرده و بر مبنای آن راه خاتمه بخشیدن به چنین وضعی را نیز نشان میدهد. تحلیل رفیق متکی بر تجربه عینی و مشاهده و تماس همه جانبه با توده های کارگران در سطوح مختلف بوسیله یک گروه مارکسیستی، بود. نتیجه عملی این تماس و ارتباط گروهی با کارگران در این اصل مختصراً بیان شد که طبقه کارگر در شرایط مشخص آندوره نسبت به مبارزه سیاسی بی علاقه و وحشت زده است. علل این عکس العمل را رفیق پویان در اثر خود در دو اصل بیان میکند. یکی رواج فرهنگ و آداب و عادات بورژوازی و خرده بورژوازی که بوسیله رژیم وابسته به امپریالیسم در سطح وسیعی بین کارگران دامن زده میشد و دیگری گسترش روز افزون سلطه خوفناک پلیسی که بازتاب خود را در ذهنیت کارگران بصورت ترس بیخود از قدرت شکست ناپذیر رژیم بجای میگذاشت. باین ترتیب سرخوردگی و بیعلاقگی طبقه کارگر ایران از مبارزه سیاسی معلولی

شد از غیبت طولانی بینش و فرهنگ انقلابی در بین کارگران^۹ متقابلاً فعالیت و پرکاری بلندگوهای جور و واجور تبلیغاتی فرهنگ ارتجاعی رژیم و از طرف دیگر نبود یک پیشاهنگ واقعی در صحنه مبارزه که عملاً توخالی بودن حاکمیت سیاه امپریالیستی را به توده‌ها ثابت نماید. واکنش روانی و روحی طبقه کارگر و عکس العمل مبارزاتی وی بمثابة پدیده‌ای مستقیماً ناشی از چگونگی توازن قوای انقلاب و ضد انقلاب در عرصه نبرد طبقاتی سنجیده شد.

رفیق پویان با یک تحلیل عمیق و واقع‌بینانه ثابت میکند که چگونگی حرکت پرولتاریا چه در حوزه دانش و فرهنگ انقلابی و چه در حوزه عمل و پراتیک انقلابی، چه در نقش پذیرش بینش انقلابی و چه در نقش تمایل به عمل انقلابی، هر دو در شرایط مشخص زائیده نتیجه نهایی مبارزه نیروهای انقلاب و ضد انقلاب در جبهه‌های نبرد ایدئولوژیک و سیاسی است. و این یک واقعیت است. به درجه‌ای که نیروهای انقلابی در صحنه مبارزه طبقاتی حضور داشته باشند بهمان درجه نیز طبقه کارگر نسبت به انقلابیون تمایل و علاقه نشان میدهد و بتدریج آمادگی طرد تبلیغات بورژوایی و پذیرش آنچه را که این انقلابیون ندا میدهند، پیدا میکند. اما در شرایطیکه هیچ اثری از یک حرکت انقلابی در طی سالهای متمادی دیده نشود و رژیم سیاه شاه با قدر قدرتی تمام، تنها سوار بی‌رقیب میدان کار زار وانمود گردد آیا میتوان از توده‌هایی که زیر شلاق سرکوب جسمی و روحی جان میدهند انتظار داشت که همچون آدمیزادهای فوق‌العاده عمل کنند و به شرایط موجود تسلیم نشوند؟ جوهر و خلاصه اندیشه رفیق پویان در باره وضعیت طبقه کارگر در دهه ۴۰ - ۵۰ هم بر این اساس است.

"پیش از این راههای عمده‌ای را که دشمن برای جدا ماندن ما از پرولتاریا و پرولتاریا از ما برگزیده است بکوتاهی نشان دادیم. اکنون میتوانیم آنها را باز هم خلاصه کنیم. دیدیم که این علل عمده یکی وحشت و خفقانی است که کارگران بطور کلی همه اقشار خلق تحت سلطه فاشیستی پلیس احساس میکنند، و دیگر تسلیم به فرهنگی است که ضد انقلاب میکوشد تا آنها را در ذهن کارگران پیش از تثبیت کند....."

پس برای اینکه پرولتاریا را از فرهنگ مسلط جدا کنیم، سموم خرده بورژوایی را از اندیشه و زندگی او بزدانیم، و با پایان بخشیدن به از خود بیگانگی او نسبت به بینش خاص طبقاتی اش او را برای مبارزه‌رهایی بخش به سلاح ایدئولوژیک مجهز سازیم، باز لازم است که تصور او را از ناتوانی مطلقش از نابودی دشمن، درهم شکنیم. قدرت انقلابی در خدمت این امر قرار میگیرد. ("ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" - تاکیدها از نویسنده این مقاله است)

اپورتونیستها وقتی این جملات را میخوانند بدون اینکه بخواهند اندکی بر روی مفاهیم درونی آنها اندیشه ورزند، عقل وارونه‌شان را قاضی قرار میدهند و روضه مضحک "پرولتاریای ایران را فاسد دانستید، میخوانند. "مارکسیسم انقلابی" هم از دنباله همین اپورتونیستها روان است و این مسائل را دلالت بر عقب ماندگی و جاهل شمردن طبقه کارگر از سوی معتقدین مشی مسلحانه میدانند.

در اینجا جا دارد که برای افشای هر چه بیشتر فقر تئوریک "مارکسیسم انقلابی"، فاش کردن نحوه برخورد مبتذلانه و تحریف آمیزش به مبانی عقیدتی و معرفتی هواداران تئوری م م، بر ملا کردن نقطه مشترک ایدئولوژیک وی با تمام رویزنیستها، ریز و درشت جنبش کمونیستی و بالاخره پرده برداشتن از مضمون واقعی "سیر انتقادی تکامل" وی، هر چند به تفصیل این مقوله را مورد تحلیل قرار دهیم.

آیا برآستی از این جملاتی که از رفیق پویان آوردیم، چیزی حاکی از اینکه وی "پرولتاریای ایران را فاسد" میدانسته، میشود برداشت کرد؟ آیا وقتی رفیق پویان از مسئله تسلیم به فرهنگ ضد انقلاب یاد میکند، این امر را زائیده میل و خواست باطنی کارگران بشمار میآورد یا ثمره بیداری ضد انقلاب در عرصه مبارزه طبقاتی و غفلت و خفتگی چندین ساله نیروهای انقلابی؟ آیا وقتی رفیق پویان زدودن "سموم خرده بورژوایی (را) از اندیشه و زندگی" کارگران را مقدمه و لازمه پیوستن و گرویدن آنها به مبارزه سیاسی میدانند، این "سموم خرده بورژوایی" را ذاتی اندیشه و افکار

و زندگی طبقه کارگر معرفی میکند که چیزی لایتجزاء از زندگی اوست یا آنرا حاصل اشاعه وسیع فرهنگ و دانش ضد انقلابی و ارتجاعی بوسیله رژیم حاکم و فقدان قابل لمس بینش و فرهنگ انقلابی که میبایست بوسیله کمونیستها دامن زده میشد، تلقی مینماید؟ کدامیک درست است؟

هر که اندک شعور سیاسی داشته باشد و نخواهد مانند "مارکسیسم انقلابی" هوچیگری و عوامفریبی کند، با خواندن همان چند سطری که از رفیق پویان نقل شد، داوری خود را بسادگی کرده و بی شبهه حکم "پرولتاریای ایران را فاسد میدانستند" را باطل میکند.

خلاصه و فشرده کلام رفیق پویان بر یک اصل عام مارکسیستی استوار است. بحث بر سر کشاکش و ستیزدائمی، حساد و فزاینده بین دو نیروی اصلی جامعه یعنی پرولتاریا و بورژوازی است. اینجا قانونمندیهای مبارزه طبقاتی است که در یک شرایط مشخص، نتایج واقعی ای را در عرصه جامعه بر جا میگذارد که علیرغم اثرات بد و یا خوبشان، مستقل از میل و اراده انسانهاست. به عبارت روشن تر، کیفیت جبهه بندی طبقات و نمایندگانی سیاسی آنها در برابر سر یکدیگر، وضعیت نیروها و تجهیزات پیشروان طبقات آشتی ناپذیر در جریان مبارزات شان، تاثیر تام و قاطعی بر نتیجه نهایی توازن قوای طبقاتی در جامعه میگذارد. هر قدر کمونیستها بمشابه نمایندگانی طبیعی طبقه پرولتاریا در عرصه درگیری و برخورد طبقاتی از آرایش نیروی، قویتر، مجهز تر و فعالتری برخوردار باشند بهمان نسبت خواهند توانست کیفیت تعادل قوا را به نفع تمام نیروهای انقلابی در جامعه بهم زده و حضور خود را در تمام جوانب سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بر طبقات انقلابی و نیز پرولتاریا نشان دهند. در اینصورتست که علیرغم میل طبقه قدرتمند و استثمارگر، بینش و معرفت کمونیستی میتواند آسوده، بال بگیرد و بر ذهن کلیه کارگران و اقشار دیگر خلقی آشیانه بسازد. در اینحالت است که معرفت و دانش طبقاتی پرولتاریا میتواند در ابعادی وسیع بوسیله کمونیستها در بین کارگران تبلیغ و ترویج شود و آنان را به فرهنگ خاص خود آشنا سازد. در چنین حالتی است که فرهنگ و ادبیات واقعا انقلابی جایگاه دیرینه فرهنگ ارتجاعی را در اذهان توده ها و نیز پرولتاریا اشغال نموده و به آنان امکان میدهد در فضایی که با کوشش و مبارزه طاقت فرسای پیشاهنگ کمونیستی ساخته شده است، فرهنگ طبقاتی خود را شکوفا نموده و به ثمره برسانند. (اصولا شکوفایی آزادانه فرهنگ و دانش انقلابی در شرایط میهن ما در یک منطقه آزاد عملی است. اما در اینجا بحث ما فعلا به این وسعت نیست. مسئله بر سر اینست که این نکته مستقیم ما در رابطه با تز رفیق پویان بفهمیم که اساسا هرگونه ارتقاء فکری و فرهنگی طبقه کارگر مستقیما تابع حد و کیفیت فعالیت انقلابی کمونیستها است.)

اما آیا در شرایط گذشته (دوره مورد بحث رفیق پویان)، وضعیت کلی تناسب قوای طبقاتی چنین امکانی را به طبقه کارگر ایران داده بود که از هجوم فرهنگ تخریب کننده امپریالیستی لحظه ای برهد و اندکی در بستر فرهنگ پویا و متعالی انقلابی قرار بگیرد؟ ببینیم شرایط مشخص آندوره چگونه بود.

در زمینه سیاسی، حکومت مطلق فاشیستی شاه بیداد میکرد. هر جا که کوچکترین صدایی در مخالفت با وضع موجود از طرف کارگران بلند میشد با حیوانی ترین شیوه ها معدوم و سرکوب میشد. حزب توده با خیانت رهبرییش، اثرات ناهنجاری بر اذهان توده ها گذارده بود. صحنه مبارزه بوسیله این حزب کاملا خالی گذاشته شده بود. رژیم قدرت مطلق بود.

در زمینه اقتصادی، استثمار و غارت کارخانه داران وابسته، رفق و توانی برای کارگران نگذاشته بود. کارگران حتی از دریافت مزد واقعی ای که در یک جامعه سرمایه داری معمولا برای حفظ نیروی کار و باز تولید کار پرداخت میشود محروم بودند. کارگر به آنچه میتوانست فکر بکند و زندگی مجال فکر کردن را برای وی میگذاشت، فقط این بود که به چه ترتیبی خود و خانواده اش را از حداقل معیشت زندگی برای زنده ماندن بهره مند سازد. نان امشب کارگر فراهم بود، فردایش معلوم نبود که چطور فراهم خواهد شد. از نظر فرهنگی، طبقه کارگر در زیر منگنه دو جانبه پخش انواع عادات منحط خرده بورژوازی که از طرف رژیم حاکم پخش و دامن زده میشد، قرار داشت. کارگر تا

وقتی در کارخانه بود ، به شیوه مدیریت و اداره بورژوازی کنترل میشد ، بمحض پایان کار اگر خستگی و فرسودگی جسمی و روحی برای وی رمقی میگذاشت ، در بیرون ، در زیر امواج پیوسته و بدون وقفه بلندگوهای تبلیغاتی فرهنگ امپریالیستی دست و پا میزد . تلویزیون ، رادیو ، روزی نامه ها و مجلات ، کتبها و سریالها فیلمها و ... از هر طرف ذهن و روح وی را در محاصره داشتند . و بدتر از همه اینکه بقایای نامطلوب مفهوم "سیاست" کسه از میراثهای زشت و موهن حزب توده بود . وی را نسبت به هر سیاستی بدبین کرده بود . نبود فعالیت و عمل انقلابی در سطح جامعه ، ناگزیر جایی برای اشاعه فرهنگ پرولتری در بین کارگران باقی نمیگذاشت . صحنه مبارزه ایدئولوژیک طبقاتی هم بوسیله دشمن خلقها بالکل اشغال شده بود . اینها بودند مهمترین خصوصیات حاکم بر طبقه کارگر پیش از طلوع مبارزه مسلحانه .

این تصویری که ما به اختصار زیاد در چندین خط از اوضاع کلی ای که طبقه کارگر در آن بسر میبرد ، ترسیم کردیم ، تصویریست که تمام جزئیات و دقایق و الوانش بوسیله بنیانگذاران مشی مسلحانه در طی یک پروسه عینی مبارزه ترسیم شده و بر اساس آن راجع به وضعیت مشخص ذهنی کارگران در آن دوره قضاوت انجام شده است . رفیق پویان وقتی تسلیم تقریبی پرولتاریا به فرهنگ ضد انقلاب را تحلیل میکند بر خلاف تمایلات فکری مبتذل "مارکسیسم انقلابی" ، این پدیده را ناشی از استعداد "فاسد" شدن کارگران تلقی نمیکند بلکه پیدایش حالت مزبور را در بین کارگران حاصل روند مبارزه طبقاتی جامعه که بنفع ضد انقلاب پیشرفت کرده بود ، میدانند . اینکه طبقه کارگر در یک شرایط معین ، فرهنگی بجز فرهنگ خاص طبقاتیش را میپذیرد ، آنگونه که اپورتونیستهایی که قبلهگاه و سجده گاهشان "پرولتاریای ایران" است ، تعبیر میکنند ، "فاسد" دانستن کارگران نیست ، بلکه بر واقعیت تلخ بیچارگی و عقب ماندگی کمونیستها از ضد انقلاب در صحنه مبارزه طبقاتی صحنه میگذارد . بر این واقعیت انگشت مینهد که چقدر نیروهای انقلابی جامعه ناتوان و درمانده از نفوذ دادن بینش و فرهنگ انقلابی در بین کارگران بودند .

بسیاری از اپورتونیستهای سنتی وقتی با تحلیل رفیق پویان ، در مورد از خود بیگانگی طبقه کارگر با بینش و معرفت خاص طبقاتیش در دهه ۴۰ - ۵۰ روبرو میشدند ، ندبه و زاری سر میدادند که چرا پرولتاریا را جاهل و عقب مانده و "فاسد" میدانید؟ همین اپورتونیستها وقتی میشنیدند که بنیانگذاران مبارزه مسلحانه راه دفع کردن و طرد نمودن فرهنگ ارتجاعی و رسوخ دادن و جایگزین کردن فرهنگ انقلابی را در بین کارگران ، اعمال قدرت انقلابی پیشاهنگ کمونیست تشخیص دادند و برای این کار نیز دست به اعمال قدرت مسلحانه زدند ، در آنروز "توده ای" وار زار زدند که این "تئوری قهرمانان" است و امروز هم که "مارکسیسم انقلابی" خیال میکند از درون تئوری مبارزه مسلحانه "تکمیل" یافته ، عوامفریبانه دم میزند که اینها "انقلاب را کار قهرمانان" میدانند و فاضلانیه این تئوری را با حکم "نایب توده ها بودن در امر انقلاب" فرموله میکند . کسی نیست که از این حضرات "مارکسیسم انقلابی" سؤال کند که اگر عملکرد انقلابی پیشاهنگ را بمثابه محافظت کننده ذهنیت کارگران از حمله فرهنگ ضد انقلابی و عامل آگاهی دهنده و تهذیب کننده افکار کارگران دانستن برابر است با "نایب توده ها بودن در امر انقلاب" ، پس چرا شمس حضرات با "آگاه کردن کارگران پیشرو و توده های وسیع کارگر به منافع طبقه خویش" ، (ب - س ، ۶ - ص ۳۲) خودتان را قائم مقام آنها میکنید؟ چرا خودتان را به "تئوری قهرمانان" میآلائید؟ آقایان!

از این بگذریم که اپورتونیستها همیشه در برخورد به مبانی فکری معتقدین مشی مسلحانه خود را افشاء میکنند . اما چنانچه تئوری م م را صرفا بنا باین دلیل که ذهنیت طبقه کارگر ایران را در آن دوره بیگانه با اندیشه و معرفت و فرهنگ پویا وزنده طبقاتیش دانسته ، متهم به فساد اخلاقی و فرهنگی و جهالت و دهها اتهام دیگری کسه اکونومیستها به تئوری م م میزنند ، بکنیم ، آنگاه پیش از آن پیشوای بزرگ پرولتاریا را در جایگاه متهمین درجه یک نشانده ایم . اکنون ببینید که این بندگان ساجد "پرولتاریای ایران" چگونه با تحلیل های ابلهانه شان ، لنین را به گناه بزرگ! "فاسد" دانستن پرولتاریا متهم میکنند . سخن لنین اینست :

"بین استثمارگران که در جریان نسلهای طولانی هم از لحاظ معلومات و هم از لحاظ ثروت مندی زندگی و هم از لحاظ ورزشی مشخص بوده اند و استثمارشوندگان که توده آنان حتی در پیشرو-ترین و دموکراتیک ترین جمهوری های بورژوازی ذلیل و نادان و جاهل و مرعوب و متفرق اند، نمیتوانند برابری وجود داشته باشد." (انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد - تاکید از نویسنده این مقاله)

از این واضحتر و بی پرواتر نمیشد مطلب را بیان کرد. لنین عامه "استثمارشوندگان" را در جوامع بورژوازی در ردیف کسانی قرار میدهد که "ذلیل و نادان و جاهل ... هستند. در راس تمام استثمارشده ها، طبقه کارگر است که بلحاظ شدت استثمارش از امکانات آموزشی و فرهنگی بی بهره تر است. و تازه اینرا لنین در یک جامعه بورژوازی با جمهوری دموکراتیک مطرح میکند و نه در یک جامعه وابسته به بورژوازی جهانی با سلطنت فاشیستی. در جامعه ما، از تمامی "استثمارشوندگان" این طبقه کارگر است که بخاطر شرایط مشقت بار زندگی با تنی کوفته شده در زیر بار سنگین کار روزانه، توان مطالعه و آموزش را از دست میدهد و اوست که با ناداریش ناگزیر از مطالعه آزاد محروم میماند و اوست که بیشتر از همه "استثمارشوندگان" رنج جهالت و بیسوادی را میچشد. هنگامی که لنین وضعیت کلی ذهنیت "استثمارشوندگان" را در مقایسه با وضعیت کلی ذهنی استثمارگران با مفاهیم روشن و صریحی چون "نادان و جاهل" رقم میزند، و اینرا ناشی از نابرابریهای ذاتی نظام غیر عادلانه سرمایه داری میداند، با این وجود کسانی که میآیند در برخورد به تئوری م م، کورکورانه سنگ کمونیست بودن "پرولتاریای ایران" را به سینه میزنند، اینها یا باید عوامفریب باشند و یا کودن سیاسی.

اساسا وقتی تئوری مبارزه مسلحانه از تسلیم فرهنگی طبقه کارگر به فرهنگ حاکم در دوره قبل از شروع جنبش مسلحانه بحث میکند، این امر را پدیده ای در سطح وضعیت سیاسی طبقه کارگر بشمار آورده که با شاخص های سیاسی قابل ارزیابی است. بهتر است در اینمورد بیکی از اسناد اولیه بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی مراجعه کنیم:

"بطور کلی آگاهی کارگران در امور تولیدی کارخانه نسبتا بالا است و کم و بیش قادر به تحلیل برنامه های استثمارگری کارخانه میباشند. در زمینه امور سیاسی آگاهی اندکی دارند که بعلت شرایط پلیسی کارخانه حتی الامکان آترا بروز نمیدهند.

به گفته خود کارگران تمام زندگی آنها در کارخانه میگذرد و از زندگیشان هیچ چیز جز کار طاقت فرسا نمی فهمند و تفریحی ندارند جز دیدن فیلمهای فارسی و تماشای برنامه های منحن تلویزیون از قبیل مراد برقی، روزهای زندگی ... در قهوه خانه ها و صحبت های وقت استراحتشان در کارخانه نیز بندرت از این مسائل فراتر میرود. عده ای از کارگران دختره مشتری پر و پا قرص رنگین نامه های هفتگی از قبیل جوانان ... میباشند." (نبرد خلق - شماره ۳ - رجوع کنید به مقاله "تحلیلی از ... در همین شماره)

این مسائل ثابت میکنند که برخلاف ضدیت های کور اپورتونیستها با تئوری م م، بحث این تئوری هیچگاه این نبوده که کارگران ایران بطور کلی و از بیخ و بن از هرگونه آگاهی و دانش بی بهره اند. بلکه موضوع مورد نظر آن این بسوده است که میزان آگاهی کارگران و دانش انقلابی پذیری آنان با توجه به شرایط روز با معیارهای سیاسی در چه درجه ای قرار دارد. تئوری م م سنجش و ارزیابی کیفیت فرهنگی بینش پرولتاریا را نه با معیارهای تردیونیونی، بلکه با شاخص های سیاسی تعیین میکند. بهمین دلیل نیز می بینیم که وقتی رفیق پویان تحلیل اوضاع فکری و تمایزات فرهنگی خودبخودی طبقه کارگر را خاتمه میدهد تازه رهسپار مقوله "از خود بیگانگی او نسبت به بینش طبقاتیش" میشود. (تمامی سازمانها و گروههای داخل جنبش کمونیستی بدون استثنا، وقتی میخواهند ارزیابی و تحلیل تئوری م م را در باره ذهنیت کارگران ایران نقد کنند، بلافاصله و بلا اراده دیدگاه واقعی اکونومیستی شان را فاش میسازند.

آنها درجه و سطح ذهنیت طبقه کارگر را نه با معیارهای مارکسیستی، بلکه با شمارشگر اعتصابات کارگری اندازه گیری میکنند. بهمین سبب آنان نمی فهمند که چرا تئوری مبارزه مسلحانه کیفیت فرهنگ و دانش طبقاتی پرولتاریا را نه با تعداد اعتصابات خودبخودی، بلکه با شدت نفوذ فعالیت کمونیستها و فشار آگاهی کمونیستی بر ذهنیت کل جنبش کارگری می سنجد (

کمونیستها در برابر وضعیت موجود و حال فکری طبقه کارگر کرنش نمیکنند. آنها رشد و تکامل عینی و مشخص و تاریخی ذهنیت پرولتاریای جامعه معین و مشخص خود را در نظر گرفته و بر اساس آن، نه طبق ایده آلهای ذهنی قشنگ و پر طنطنه شان، به تهذیب و تربیت فکری و بینشی پرولتاریا میپردازند. اگر بنا را بر این بگذاریم که مثل "مارکسیسم انقلابی"، بحساب اینکه کمونیسم "اینک پس از انقلابات کبیر و توده ای کمونیستی، بمثابه یک تجربه واقعی در حیات طبقه کارگر ۰۰۰" است، (ب - س - ۶، ص ۲۴)، اساسا وظیفه سوسیالیستی کردن جنبش های کارگری را نفی کنیم، در آنصورت دیگر ما کمونیستها چکاره ایم؟

کمونیستهای هر جامعه مشخص و معینی وظیفه دارند، در عین حال که حرکتشان را ناظر بر حرکت رشد یابنده و متکامل طبقه کارگر جهانی از لحظه اولین جرقه های جنبش پرولتاری تا دقیقه های اوج گیری آن میکنند مشخصا بسه وضعیت موجود طبقه کارگر جامعه خویش چشم دوخته و بر این اساس به راه جویی های عملی دست یازند. اینکه طبقه کارگر در سطح جهانی و از نظر تاریخی با وجود "انقلابات کبیر و توده ای کمونیستی" رشد کرده است، امریست که هیچ کمکی به انقلابیون کمونیست کشورهای سوماتالی و پاکستان و ایران و ... نمیکنند. انقلابیون این کشورها ناچارند برای پاسخگویی به وظایف کمونیستی شان، کار خود را نه بر پایه اوامر ایده آلیستی شان، بلکه از تحلیل از وضعیت مشخص طبقه کارگر جامعه ای که خود بدان متعلقند، آغاز کنند.

بهمین خاطر بود که رفیق پویان بجای اینکه مثل "مارکسیسم انقلابی"، از آستانه و درگاه "انقلابات کبیر و توده ای کمونیستی" به تقدیس و سجده "صدها میلیون کارگر و زحمتکش در اقصی نقاط جهان" بپردازد، مشخصا دست بسه تحلیل شرایط مشخص ذهنی و فکری و فرهنگی طبقه کارگر جامعه ای میپردازد که خود متعلق بدانست و میخواهد کارگران آن جامعه را به نیروی لایزالشان آگاه گرداند. رفیق پویان از پرولتاریا بارگشاه، جلیل و رفیعی در ذهن خود نمیسازد که در آستان آن سر فرود آورد. وی وضعیت موجود آنرا نقد میکند تا آینده ای پر از شادابی و رشد برایش تضمین کند. این شیوه برخورد به شرایط حال زندگی طبقه کارگر، شیوه ای مارکسیستی است زیرا که در بطن و سرشت خود حرکت متعالی شونده و تکامل یابنده جنبش کارگری را ضمانت میکند.

این قسمت از بحث را خلاصه کنیم. طبقه کارگر در شرایطیکه در معرض افکار و عقاید و سنتهای غیر انقلابی و ارتجاعی قرار دارد، در شرایطیکه از هرگونه امکانی برای تماس با سنن و آداب و فرهنگ انقلابی محروم است، در شرایطیکه نیروهای کمونیست عملا و رسما با ترك میدان مبارزه وی را بدست امواج بیرحم رسوم خرده بورژوایی مورد حمایت رژیم حاکم واگذارده اند، این طبقه در چنین شرایطی بشر فوق ممتاز نیست که بتواند با آسودگی از دام و دانه های عادات خرده بورژوایی برهد. در چنین شرایطی تنها راه خلاصی طبقه کارگر از قید فرهنگ ارتجاعی، توسعه و گسترش فرهنگ انقلابی است. فرهنگ انقلابی هم در شرایط جامعه ما با توسعه و گسترش عمل مسلحانه انقلابی رواج پیدا کرده و بر ذهنیت طبقه کارگر جا میگیرد.

ارتقا خود آگاهی طبقاتی و شکوفایی فرهنگ اصیل پرولتاری نزد کارگران، بطور خودبخودی بوسیله خود کارگران ایجاد نمیشود. این حالت، پدیده ایست که تنها در طی یک پروسه با دوام مبارزه سیاسی (ما از مبارزه سیاسی بطور کلی مبارزه ای را در نظر داریم که طبقه کارگر به رهبری پیشاهنگ خود جهت کسب قدرت سیاسی به آن مبادرت میورزد. بطور خاص در شرایط ایران، مبارزه سیاسی طبقه کارگر ضرورتا مبارزه سیاسی - نظامی است) فعمسال پدیدار میشود. فرهنگ و بینش پرولتاری بطور کلی از آغاز زائیده مبارزه سیاسی طبقه کارگر بوده است و تا پایان هم تنها در طی چنین پروسه خاصی از مبارزه بدست میآید. طبقه کارگر هم هرگز بدون جذب آگاهی سوسیالیستی و

طبقاتی خود که باید بوسیله پیشروانش بنوی رسانده شود ، خودبخودی بمبارزه سیاسی آگاهانه کشیده نمیشود . از این روست که فرهنگ و خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر تنها در پرتو فعالیت کمونیستها در بین طبقه کارگر شکوفا میشود و رشد میکند . اینها هستند ، مسائلی چند از تز رفیق پویان - اکنون بیک مقوله دیگر از این رفیق بپردازیم . گفتیم که دیدگاه معتقدین مشی مسلحانه بر اساس تفکری که رفیق پویان سرچشمه آنرا بنا میسازد نسبت به چگونگی فکر و فرهنگ رایج در طبقه کارگر را باید از مجرای مقوله از خود بیگانگی پرولتاریا درک کرد . هسته مرکزی تحلیل رفیق پویان در باره ذهنیت کارگران در دهه ۴۰ - ۵۰ ، عبارتست از انطباق مقوله مارکسیستی از خود بیگانگی طبقاتی پرولتاریا و جدایی وی از فرهنگ و آداب پرولتری که در یک جامعه بورژوایی ، درک عمیق از این مقوله و بسط آن بر شرایط مشخص زندگی واقعی کارگران ایران ، منشاء دیدگاه تئوری مبارزه مسلحانه نسبت به اتخاذ راه حل‌های بنیانگذاران مشی مسلحانه گردید .

اگر بهمان جمله ای که از رفیق پویان آوردیم ، دقیق شویم میفهمیم که رفیق پویان تسلیم فرهنگی طبقه کارگر را به فرهنگ مسلط یک حالت از بروز از خود بیگانگی طبقاتی فرض کرده و آنرا در رابطه با این مقوله کلی تر ارزیابی میکند . رفیق پویان میگوید :

"پس برای اینکه پرولتاریا را از فرهنگ مسلط جدا کنیم و سموم خرده بورژوایی را از اندیشه و زندگی او بزدائیم و با پایان بخشیدن به از خود بیگانگی او نسبت به بینش خاص طبقاتی او را برای مبارزه رهایی بخش به سلاح ایدئولوژیک مجهز سازیم ، باز لازم است که تصور او را از ناتوانی مطلقش از نابودی دشمن ، درهم شکنیم ." (تاکید از ماست)

"مارکسیسم انقلابی" همچون همگی سجده گران پرولتاریا ، وقتی این جملات را میخواند از خشم بخود میپیشد و می نالد که چرا "پرولتاریای ایران فاسد شده" دانستید . اما واقعیت چیز دیگریست که هیچگاه اپورتونیستهایسی مانند وی با دیدگاه جزئی و شابلونیشان از مسائل مارکسیسم ، نخواهند فهمید .

اساسا در یک جامعه سرمایه داری بطور کل پیدایش و نمود از خود بیگانگی اقتصادی طبقه کارگر امریست ناگزیر و زائیده مناسبات سرمایه داری . مارکس برای اولین بار مقوله از خود بیگانگی اقتصادی طبقه کارگر را طبق قانون مندیهای جامعه سرمایه داری کشف کرد و رابطه آنرا با از خود بیگانگی فرهنگی و طبقاتی پرولتاریا روشن ساخت . طبق تحلیل مارکس از خود بیگانگی اقتصادی کارگران تا زمانیکه کارگر خود روابط استثمارگرانه را برنیانداخته و مالکیت خصوصی را از بین نبرده است وجود دارد . در حالیکه از خود بیگانگی فرهنگی و طبقاتی پرولتاریا بمثابه جزئی از غلبه فکری و فرهنگی بورژوازی بر کل جامعه میتواند با کار تبلیغی و ترویجی کمونیستها از دامن پرولتاریا زدوده شود .

آنجا که رفیق پویان جدایی فرهنگی پرولتاریا از فرهنگ خاص خویش را با عبارت "از خود بیگانگی او نسبت به بینش خاص طبقاتی اش" بیان میکند ، به چیزی غیر از این واقعیت اشاره نمیکند که مارکس آموزگار وی در — سالیان متمادی گذشته بیان کرده بود . در جمله ای که در زیر از مارکس میآوریم این مسئله ثابت خواهد شد .

"نتیجه کار ، تولید ثروتی بیگانه با کارگر و تشدید محرومیت نیروی کار است . هیچ چیز پیچیده ای در این میان وجود ندارد . ماده خامی که کارگر با آن کار میکند مال دیگریست . همچنین ابزار کارش ، پس او فقط وسیله مادیست بخشیدن به جوهر آنهاست : وجود کارگر در چیزهایی عینیت می یابد که از آن خود او نیست ."

تولید که تمام شد کار نیروی حیاتی اش را از دست داده و فقیرتر شده است . و برای از سر گرفتن توانایی شخصی اش در حالتی که هیچ وسیله ای برای معاش ندارد ، دوباره روز از نسو و روزی از نو . اما اگر کارگر دریابد که فرآورده های کار نتیجه زحمت خود او هستند ، و اگر جدایی از شرایط انتفاع تولیدی کارش را محکوم کرده ، بفهمد که وضعیتی غیر قابل تحمل بر وی

تحمیل شده است ، در آن صورت آگاهی عظیمی پیدا میکند که خود آن هم البته ناشی از شیوه تولید سرمایه داری است . اینجاست که ناقوس مرگ سرمایه به صدا در خواهد آمد ، " (مارکس - مبنای نقد اقتصاد سیاسی - تاکیدهها از ماست)

در اینجا بروشنی بین از خود بیگانگی اقتصادی و از خود بیگانگی فرهنگی طبقه کارگر رابطه برقرار شده است . عدم آگاهی طبقه کارگر بر منافع طبقاتیش ، دوریش از فرهنگ و آئین های پوینده و تکامل یابنده اش هر قدر به درازا بکشد دوره استثمار و بندگی وی را طولانی تر میکند . طبقه بورژوازی برای اینکه عمر بیگانگی اقتصادی کارگران را ابدی کند ، یعنی همچنان رابطه استثمارگرانه خود را با نیروی کار پا برجا نگهدارد ، او را وادار به پذیرش مخدرات ^{هنگی} فرسوده و دچار از خود بیگانگی فرهنگی میکند . باین ترتیب در یک جامعه سرمایه داری جدایی فکری و فرهنگی طبقه کارگر از منش و معرفت طبقاتیش مکمل از خود بیگانگی اقتصادی وی است . در یک جامعه سرمایه داری ، طبقه بورژوازی هرگز نمیتواند یک لحظه بدون استثمار فرهنگی طبقه کارگر ، به استثمار اقتصادی وی واقعیت بخشد . از این روست که مارکس میگوید اگر طبقه کارگر "جدائی از شرائط انتقاع تولیدی کارش را محکوم کرده ، بفهمد که وضعیتی غیر قابل تحمل بر وی تحمیل شده است ، در آن صورت آگاهی عظیمی پیدا میکند . . . اینجاست که ناقوس مرگ سرمایه دار صدا در خواهد آمد ."

آری ناقوس مرگ سرمایه داری را زمانی پرولتاریا میتواند صدا در آورد که بر غریبگی و بیگانگی اثر از فرهنگ و آگاهی طبقاتیش خاتمه بخشد . و آن هنگام پرولتاریا از فرهنگ پاکیزه و با طراوت و سیال خود جرعه ای مینوشد که هرگونه فرهنگ و عادات و رسوم کثیف و مبتذل جامعه بورژوایی را با نفرت تمام پس بزند و حاضر نباشد در شرایطی که از هر سو موضوع تبلیغات سوء و منحط بورژوایی قرار گرفته ، دمی با پناه بردن به تفریحات رایج خرده بورژوایی زندگی دردناک و پرمشقت خود را تسکین بخشد .

و اما در اینجا پرولتاریا به تنهایی و با نیروی خود صرفا ، نمیتواند از جریانات فرهنگی و بینشی بورژوایی رهایی یابد . اینجاست که باید پیشروان و پیشاهنگان کمونیست وی آستین ها را بالا زده و به جای کرنش در برابر "پرولتاریا" ، با عمل و پراتیک خود زمینه تهذیب فرهنگی و اخلاقی وی را بوجود آورند . اینست عصاره و جوهر کلام رفیق پویان . اینها "فاسد" دانستن طبقه کارگر نیست . اینها کلام پیشوای بزرگ پرولتاریا ، مارکس است . کس که مثل "مارکسیسم انقلابی" میخواهند کاتولیک تر از پاپ و از روی عوامفریبی و یا خصلت اکنومیسستی دیدگاهشان تئوری م م را بجرم اینکه گفته است راه برهم زدن تمکین کارگران ایران به جو و اتمسفر شاهانه ، پخش و ترویج فرهنگ کمونیستی بوسیله عمل مسلحانه است ، آنرا "تئوری قهرمانان" مینامند ، اینها فقط فرصت طلبانی مودی هستند .

رفیق پرویز پویان در اثر خود شیوه انقلابی خاتمه بخشیدن به جدایی فرهنگی طبقه کارگر از بینش خاص خویش را نشان میدهد ، وی نیز به تاسی از مارکس معتقد است که رفع خود بیگانگی فرهنگی طبقه کارگر ، سرآغاز حرکت بنیان کن - اش در راه واژگون کردن مناسبات استثمارگرانه است و لحظه اختتام جدایی طبقه کارگر از فرهنگ و آگاهی طبقاتیش ، همزمان با لحظه افتتاح حرکت خروشان و توفنده پرولتاریا در راه مخروبه کردن نظم سرمایه داریست . برخلاف افکار دنباله روانه "مارکسیسم انقلابی" اذعان به واقعیت مستولی شدن فرهنگ غیر پرولتری بر اذهان کارگران ، "فاسد" دانستن کارگران نیست . این مسئله یک پدیده واقعی بوده است که در دوره ای از رشد جنبش پرولتری ایران وجود داشته و از نظر تئوریک هم کلا بوسیله آموزگاران کبیر پرولتاریا تصدیق شده است .

در هر صورت اگر بخواهیم مضمون "پیشروی های (!) مارکسیسم انقلابی در برابر پوپولیسم (عجب پیشروانی که برای انگ زدن به یک طرز فکر معین در عصر حاضر ، به سمیلهای فکری پوسیده صد سال قبل رجعت میکنند !) و نمایندگان تئوریک ، سیاسی و تشکیلاتی" (ب ، س - ۶ ، ص ۳) آنرا لمس کنیم و به "سیر انتقادی تکامل" وی آشنا بشویم ، ما توجه خواننده را به این مقاله و مقالات قبلی جلب میکنیم . در این سری مقالات ثابت شد ، که اساس و

کلیت برخورد با اصطلاح انتقادی "مارکسیسم انقلابی" به تئوری م م چیزی، جز تحریف سازی و وارونه سازی واقعیت مطالب و مضامین این تئوری نبوده است. مهم ترین خصوصیات مبارزه ایدئولوژیک "مارکسیسم انقلابی" در رابطه با بنیادهای اعتقادات هواداران مشی مسلحانه از این قرار بوده اند. عدم شهامت انقلابی، پوسیده فکری، تناقض گویی محض، و فقر تئوریک. "مارکسیسم انقلابی" هم نظیر کلیه اپورتونیستهای رنگارنگ وقتی به تئوری م م میخواید بپردازد، در آغاز و بیش از هر چیز ترجیح میدهد آنرا بالکسل مثله کرده، مضامین درونیش را وارونه جلوه داده و تا سطح تفکر خود، مفاهیم آنرا به ابتدال بکشد، آنوقت هست که وی به کالبد شکافی این جسم بدون هویت شده و تکه پاره شده و کشیف می پردازد. در اینجا حکمی که "مارکسیسم انقلابی" صادر میکند از قبل روشن است: این تئوری "انقلاب را کار قهرمانان" میدانند! این تئوری "پرولتاریای ایران را فاسد شده" میدانند! این تئوری حزب طبقه کارگر را "یک تشکیلات خلقی و صرفاً ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیست در نظر میگیرد"! این تئوری "تشکیل جبهه خلق را (برحزب) مقدم" می شمارد! این تئوری "ضرورت حزب طبقاتی را نفی" میکند! این تئوری ... و دهها ترهات و جعلیات تحریف دیگر است که پس از این طرز کالبد شکافی "بلشویکی" بر زبان "مارکسیسم انقلابی" جاری میشود. "مارکسیسم انقلابی" امروزه در این مرحله از رشد جنبش کمونیستی بر جایگاه نمایندگان مبتذل ساز سنتی جنبش کمونیستی در مبارزه ایدئولوژیک تکیه زده است. ما این حکم را در سراسر این مقاله با نقد شیوه و محتوی برخورد وی به مبادی فکری منتقدین مشی مسلحانه ثابت کردیم و مضمون غیر اصولی و غیر مارکسیستی "سیر انتقادی تکامل" اش را افشاء کردیم. اگر حیات امروزین "مارکسیسم انقلابی" از درون - چنین "سیر انتقادی تکامل" ی تراویده است، روشن است که این حیات از چه سرشت و ماهیتی بهره مند است. پایان این مقاله، پایان افشاگری ما از ماهیت مبارزه ایدئولوژیک و "پیشروی های مارکسیسم انقلابی"! در برابر تئوری ظفر نمون مبارزه مسلحانه نیست ما در آینده افشاگریهای تازه تری از "مارکسیسم انقلابی" نوید میدهم.

پایان

رفیق کبیر عبد الرحیم صبوری

"از نظر عملی هیچگاه طبقات حاکم، در پروسه مبارزه طبقاتی، دست روی دست نخواهند گذاشت و در مقابل دشمنان خود منفعل نخواهند نشست. هر وضعیت سیاسی، نتیجه چگونگی رابطه نیروهای طبقاتی با یکدیگر است. مسلماً هر نیروی، بنابه جایگاه و قدرتی که در این منظومه از تضادها دارد و نقشی که در پروسه بازی میکنند، در حفظ و یا تغییر آن موثر است."

"سخن با رفقا"

(در باره برخی از مسائل جنبش کمونیستی ایران)

زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی مبارزه میکند

* کوبا از پیروزی انقلاب تا

برگزاری نخستین کنگره حزب *

(۲)



کوبا : از پیروزی انقلاب تا برگزاری نخستین کنگره

(قسمت دوم)

کودتای نظامی باتیستا

در تاریخ دهم مارس سال ۱۹۵۲ ، بازی خطرناک کودتای نظامی به فرجام رسید . باتیستا در سال ۱۹۴۴ قدرت را ترک گفته بود ، دهها میلیون پزو با خود برده بود و ارتش مزدوری را در سربازخانه ها باقی نهاده بود که در طی ۱۱ سال سوء استفاده بیشمارش از امتیازات ، از وی پشتیبانی کرده بود . این ارتش ، ارتش جمهوری ای بود که در طی اولین اشغال نظامی توسط امریکا ، بمتابه عامل سرکوب خلق پایه گذاری شده بود . همین ارتش بود که در سال ۱۹۳۳ بوسیله سربازان شورشی بیک وسیله رام شدنی جهت رهبری نظامی تغییر شکل داده شده بود ، که بعدا قدرت را برای خدمتگذاری بی قید و شرط به منافع امپریالیسم امریکا بدست گرفت . این ارتش همواره از منافع طبقه حاکم و امپریالیسم در روستاها ، مزارع شکر و در شهرها دفاع کرده بود . ارتش مزدور هرگاه بنا بود دهقانان خلع ید شوند و یا کارگران سرکوب گردند ، نقش تعیین کننده ای را بازی کرده بود . و جو تروری را که تحت شرایط دیکتاتوری طبقه حاکم امپریالیستی توصیه شده بود ، حفظ مینمود . و بیش از هر چیز دیگر از جمهوری تاسیس شده . سربازان ، درجه داران و افسران [باتفاق هم] بیک چتر دفاع نظامی را در مزارع اربابان ، خدمات صنعتی و زراعتی ایجاد کرده بودند .

طبیعی بود که در درجه اول منافع انحصاری امریکا بود که از آن دفاع میشد . این دستگاه ترور در دستهای دیکتاتورها همچون مانعی فوق العاده بزرگ بود که از رشد سیاسی و اجتماعی جامعه جلوگیری مینمود . [دستگاه مزبور] به وسیله امریکا آموزش داده شده و مجهز میشد که مطابق قضاوتهای خیلی ها مغلوب نشدنی بنظر میرسید . چون که بعنوان وسیله ای در نظر گرفته شده بود که فقط برای سرکوب خلق باشد ، لذا فاقد این توانایی بود که از استقلال کشور بطور موثر دفاع نماید . در عین حال در داخل کشور وحشت عظیمی از سیستم نگهبانی مسلح جامعه جریان داشت . درست در وسط این اوضاع آشوب زده ، توام با ناراضی وسیع [مردم] از دولتهای غیر نظامی تضعیف شده ، باتیستا بسادگی توانست قدرت سیاسی را تصاحب نماید . او همیشه با توجه زیاد به خواستههای واشنگتن گوش فرا داده بود و شخصا کوششهای مذبحخانه زیادی برای کسب قدرت کرده بود . وی آنگونه که به سربازانش گفته بود ، خیلی ساده توانسته بود بیک پست نگهبانی در کنار حاکمیت کلمبیا بوجود آورد و حاکم جدید بشود . این رویدادها از طرف طبقه حاکم و امپریالیسم با قوت زیاد پشتیبانی شد ، زیرا که آنان نسبت به عواقب رشد ناآرامیها سیاسی نگران بودند . دولت اختلاس گر بدون هیچگونه مقاومتی از کشور گریخت و مردم را با سرنوشتی شوم باقی

نهاد. باز هم یکبار دیگر ماشین های نظامی و سرنیزه ها مبدل به قضاوتگران جدال سیاسی شدند. مردم کودتای نظامی و بازگشت باتیستا به قدرت را بمانند يك تحقیر بزرگ تلقی نمودند. تصمیم سیاسی مردم کسه قرار بود در اول ژوئن، اتخاذ شود از میان دستهای سرد [کودتاگران] بیرون آمد. راه سیاسی ای که در سال ۱۹۴۰ آغاز شده بود، نیمه کاره ماند و مصائب کشور بمراتب بدتر شد. خلق فاقد هرگونه وسیله ای برای ایجاد تغییری در سیر رشد وقایع بود سیاستمداران رشوه خواری که [قبلا] بوسیله دولت مخلوع در رهبری اتحادیه ها گماشته شده بودند، اکنون بلافاصله خود را به فاتح [باتیستا] سپردند. مطبوعات بورژوازی از وی حمایت کردند و يك دوره از خشونت و فشار در کشور آغاز گردید.

اوضاع در مقطع ۲۶ جولای ۱۹۵۳

احزاب سنتی و رهبران آنها از برپایی مقاومت علیه مرتجعین دیکتاتوری نظامی تماما ناتوان بودند. در طی اینمدت مشکلات اجتماعی عمیق تر شده بود که خود نتیجه ای از رشد جمعیت و رکود اقتصادی مادون رشدی بود که پس از دهه ۱۹۲۰ در کشور جریان داشت. نیروی ذخیره کار در مزارع شکر بشدت مورد بهره برداری قرار میگرفت و رقم آن به مرز ۶۰۰ ۰۰۰ تن رسیده بود و اینها همه در سرزمینی اتفاق میافتاد که در آغاز قرن مجبور بود برای زراعت زمین و برداشت محصول شکر، کارگر وارد نماید. دهها هزار تن دهقانان، بابت اجاره داری زمین، پول می پرداختند و یا چون باغبانی ساده به مرحمت ارباب بزرگ زندگی میکردند. طبقه کارگر بنحو بیرحمانه ای بی بضاعت شده بود، در همه جا بیسوادی، بیماری، تیره بختی، اهانت، کلاهبرداری، قمار، فحشاء و فساد حاکم گشته بود.

و درست افزون بر تمام اینها، صحنه سیاسی توسط ایدئولوژی بورژوازی و شبه امپریالیستی تسخیر شده بود. در خلال اوچگیری جنگ سرد، تنبانی کمونیستی در میان توده ها بالا گرفت.

حتی اگر يك گروه متواضع و مبارز از کمونیست های کویائینها وجود داشت. طبقه بورژوازی و امپریالیستها موفق شده بودند آنرا از نظر سیاسی ایزوله نمایند. احزاب بورژوازی بدون استثنا از [انعقاد] هرگونه موافقت نامهای با کمونیستها سرباز زده بودند. امپریالیسم کاملاً بر زندگی سیاسی جامعه حاکم گشته بود. اینچنین بود اوضاع جامعه در ۲۶ جولای ۱۹۵۳.

خلق - یعنی کارگران، دهقانان، دانشجویان و طبقه متوسط فاقد سلاحی بودند تا در برابر سلطه استبداد بایستند. ارتش بر اوضاع مسلط بود و تمام قدرت را در دستهایش داشت و از طرف امریکا مجهز میشد و آموزش داده میشد. چگونه خلق میتواند این رهبری مزدور را درهم شکسته و حقوق ملی و اجتماعی را بیان نماید. [در حالیکه] پس از آنهمه مراحل تاریخی بوی خیانت شده بود؟

احزاب سیاسی ای که از مناصب قدرت خلع ید شده بودند، میلیونها پزو کلاهبرداری شده و سلاح در اختیار داشتند، ولی آنان میل مبارزه جویی و ارزش معنوی مبارزه را از دست داده بودند. احزاب اپوزیسیون فاقد رهبر، شیوه و استراتژی مبارزه بودند. حزب مارکسیست لنینیست نه دارای تجهیزات بود و نه نیرو. و شرایط داخلی و بین المللی نیز بدانگونه نبود که بتواند يك قیام مسلحانه از طرف حزب به انجام برسد، زیرا که نمیشد به جز نیروی خود به چیزی دیگر متکی شد. تحت این شرایط گفته شده، میتواندست [قیام مسلحانه] بيك حمام خون غیور ضروری منتهی شود.

ولی هر قدر شرایط از آنچه که هست، پیچیده تر باشد باز هم یگراه خروج سیاسی و یا اجتماعی وجود دارد. هنگامی که شرایط عینی انقلاب آماده باشد، میتواند شرایط ذهنی ای چند نقشی مهم در رشد بعدی حوادث ایفا نماید. مشابه همین وضع در سرزمین ما روی داد و خدمت انسانیایی که برای استراتژی انقلاب همکاری نمودند که در آینده پیروز شدند خود را نشان داد نیز چیز خاصی نبود. مبارزه طولانی سیاسی - نظامی خلق ما، توانست دانش پرارزشی را به آنان عرضه نماید و آنها توانستند از مبارزه ای قهرمانانه برای استقلال - سرچشمه سرشار مبارزه آزادیخواهانسه - الهام بجویند. آنها از تفکر سیاسی ای که به انقلاب سال ۱۸۹۵ منتهی شد و نیز دکترین انقلابی ای که جنبش

اجتماعی آزادیخواهانه را در دوران جدید توجیه مینمود ، خوراک میگرفتند . تمامی اینها این امکان را بوجود آوردند که بتوان یک برنامه عملی را بر اساس بنیادهای زیرین به مرحله اجراء درآورد : خلق ، تجارب تاریخی ، آموزشهای مارتیس ، اصول مارکسیسم - لنینیسم و یک ارزیابی واقعی از آنچه که بایستی در آن مقطع تاریخی بسا توجه به شرایط ویژه کوبا انجام بشود .

طبق برنامه عملی لازم بود که شیوه ای از مبارزه مسلحانه به اجراء درآید که قادر باشد در مقابل ارتش مجهز و مدرن به مقاومت بپردازد . کسانی بودند که یک تئوری ارتجاعی را بدینگونه بیان میکردند که میتوان با وجود ارتش یا بدون آن ، انقلاب کرد اما هرگز نمیتوان علیه خود ارتش انقلاب کرد . یک چنین نظرگاهی میتواندست هرگونه عمل انقلابی ای را در کشور ما از کار ساقط نماید .

مبارزه مسلحانه به جلو میروید .

در آن موقع ایده ای مبنی بر اینکه مبارزه را باید در ایالت های شرقی آغاز نمود ، حاکم گشته بود . این ایده از ارزیابی سنت های مبارزاتی مردم منطقه ، ناهمواری زمین برای ماشین های جنگی [دشمن] ، موقعیت زمین از نظر جغرافیایی ، فاصله منطقه تا پایتخت و نیروهای اصلی ارتش سرکوبگر که مجبور بود به نقاطی با فاصله زیاد نقل مکان نماید ، ناشی گشته بود . سلاح ما بایستی از انبارکهای دشمن در این مناطق مصادره میشد و عملیات مسلحانه با قیام خلق که به شکل اعتصاب عمومی انقلابی بروز میکرد ، توأم میشد . اما در همان موقع این امکان نیز مورد تحلیل و بررسی قرار گرفت که به کوه عقب نشینی کرده و در آنجا جنگ چریکی را آغاز نمود . در همان موقع تجارب ارزشمندی از جنگهای آزادیبخش وجود داشت . و بذریهایی وجود داشت که از سیرا ماتسرا به بعد بواقعیّت در آمد راجع بسه اینکه از همان اولین لحظه برنامه ریزی عملیات مسلحانه ، بتوان آنها را با مبارزه اجتماعی توده ها ترکیب نمود . (۱۸) بعد از دوران بالینوس و ماس ، و تحت تاثیر انقلاب ظفرنسون اکتبر ، آموزشهای کمونیستها کمک نمود تا شیوه تفکر مارکسیستی لنینیستی اشاعه یافته و جوانان زیادی را که بر اثر آگاهی سیاسی بیدار شده بودند ، بسوی خود جلب نماید . ادبیات نقش مرکزی جدیدی را در رشد تاریخ ، بعهده گرفت . خلق نیز روزی با بینشی عمیق نسبت به حقایق آموزشهای مارکس ، انگلس و لنین بیدار خواهد شد . در طی یک دوره وظیفه جدید انقلابیون این شد که این [حقایق] را بنحو مناسبی تعبیر نموده و با شرایط مشخص و روابط ویژه سرزمین ما منطبق نمایند . مبنایست وظیفه جدید کمونیستها ، این میشد و از آنجا که آنان بمتابه کمونیست شناخته نشده بودند ، لذا لزومی نداشت که رنج [ناشی از] پیشداوریهای عجولانه و فشار کنترل پلیس امپریالیستی که جامعه کوبا را به عفونت مبتلا کرده بود ، تحمل نمایند . آنها همچنین لازم نبود که همان شرایط ایزوله گی دشواری را تحمل نمایند که مبارزین انقلابی متواضع ما در اولین حزب کمونیست تحمل نمودند . حتی اگر این ادراک در میان آنها نیکه مبارزه مسلحانه را در کشورمان رهبری کردند . وجود نمیداشت ، بوسیله پیشتازترین رهبران بخش میشد و شرکت کنندگان از اتمسفر پیشرفته میهن پرستانه و دموکراتیک تحت تاثیر قرار میگرفتند . آنها دارای خلوص سیاسی حقیقی ، فننداکساری و تواضعی که تنها نزد کارگران میتوان سراغ گرفت ، بودند . زیرا که تقریبا تمامی شان از خانواده های فقیر برخاسته بودند و دارای وجدان نیرومندی بودند و بطور درونی دریافته بودند که یک رهایی سیاسی و اجتماعی ضرورت دارد . آن تعداد کمی هم که از طبقه کارگر نبودند ، مدرسه سیاسی خود را از دامن مطالعات ، خود انگیختگی و احساس انقلابی کسب کرده بودند . اما همین رهبران مدرسه ای سیاسی نیز به کسب تجارب زندگی انقلابی احتیاج داشتند تا بتوانند در عمل آنرا بر پایه تئوریک عمیق تر نمایند . از بطن همه اینها بود که پروسه جدید انقلاب زاده شد . اما در میان مبارزین جوانی که در حال رشد بودند ، احترام و شیفتگی عمیقی - چیزی که غالباً در کشورهای دیگر هم دیده شده است - نسبت به کمونیستهای قدیمی وجود داشت ، آنانیکه شجاعانه در طی سالهای سخت برای تغییرات اجتماعی مبارزه کرده بودند و با استواری و ثابت قدمی مارکسیسم لنینیسم را محترم میشمردند . اینان در بسیاری موارد معلمین روشنفکر ، منبع الهام و همزمان جوانان ما شدند . در همان اتمسفر بورژوایی ای که به داخل

دانشگاهها و سایر حوزه های جوانان رسوخ کرده بود ، شیفتگی نسبت به ملا و مارتینس ویلنا و کمونیستها ایجاد شده بود و عمیقا نسبت به فداکاری ، تواضع و از خود گذشتگی شان در مبارزه ، احترام بوجود آمده بود . اینها اساسی ترین آموزشهایی است که میتوان از انقلاب ما بیرون کشید . این مسئله متاسفانه همیشه از طرف بسیاری از غیر کوبانیان مورد توجه قرار نمیگیرد ، گر چه آنها عظمت تاریخ و خلوص انقلاب را درک میکنند . تاریخ بدانگونه بایستی نوشته شود و مورد عنایت قرار بگیرد که واقعا هست .

حمله به سربازخانه مونکادا (MONCADA) به يك پیروزی سریع منتهی نگردید ، اما باعث شد که راه - مبارزه گشوده گردد و برنامه انقلاب را برای آزادی ملی مطرح نماید [چیزی] که میبایست دروازه ها را بسوی سوسیالیسم در سرزمین ما باز کند . مصائب تاکتیکی همیشه بمعنی شکست نیستند . آنهائیکه حمله را سازماندهی کرده بودند ، مرادشان این بود که رسیدن پیروزی در سال ۱۹۵۳ کاملاً زودرس بوده تا بتوان بر آن کمبود هایی که توازن قوای بین المللی با خود همراه داشت ، تاثیر گذارد . امپریالیسم امریکا بنحو فوق العاده ای نیرومند بود و چنانچه انقلاب در برابر این انتخاب قرار میگرفت که تسلیم شود و یا سرکوب گردد ، بدون هیچگونه تردیدی سرکوب شدن را برمیگزید . در هیچ کجا تاریخ بدون رویدادهای تراژدیك نقش خود را ایفا نکرده است . در آن هنگام که مسیر آینده با عرضه تلاشهای سخت گشوده شده است ، آنچه که دارای اهمیت است ، داشتن روحیه مبارزه جویانه استوار و خود اعمال انقلابیون میباشد . بدون مونکادا ، هرگز گرانمایی (۱۹) هم وجود نداشت ، هیچگاه مبارزه ای در سیرا ماسترا یا پیروزی اول ژانویه ۱۹۵۹ بوقوع نمیپیوست . و بهمین ترتیب نیز کوبا بدون سالهای برجسته ۱۸۶۸ و ۱۸۹۵ نمیتوانست استقلال خود را بدست آورد و با وجود بیشترین امنیت در امپراطوری نفرت انگیز امریکسا ، اولین سرزمین سوسیالیستی قاره امریکا بشود . احساسات ملی قرار بود برای همیشه عقیم گردد . و این امراد نمیتوانستند حتی در سرزمین خودشان بزبان اسپانیایی سخن بگویند . دوره زندگی عدم وابستگی ، انقلابی و سوسیالیستی میهن مان با خون و قربانیهای گزاف ساخته شد .

انقلاب پیروز میشود

پنج سال ، پنج ماه و پنج روز پس از حمله به مونکادا ، انقلاب در کوبا پیروز شد . وقتی در نظر بگیریم که رهبر انقلاب ، در خلال این مدت ، ۲ سال در زندان ، بیش از یکسال و نیم در تبعید و ۲۵ ماه در جنگ گذرانده است ، حقیقتاً برانگیزنده است . در طی گذشت اینمدت ، توازن قوای بین المللی هم بحد کافی تغییر نمود تا انقلاب کوبا بتواند ادامه پیدا کند .

برای پیروزی انقلاب تنها کافی نبود که انقلابیون با عزمی راسخ عمل کنند ، بلکه هم چنین بایستی با زیرکسی و انعطاف عمل نمایند . در هر مرحله از انقلاب ، اهدافی که لازم بود در دستور کار قرار گیرند ، برای خلق و جنبش انقلابی که دیگر به بلوغ رسیده بودند صورت بندی شده و اعلام میگردد . اگر سوسیالیسم اعلام میگردد ، خلق آنرا نمیتوانست بفهمد و امپریالیسم قادر بود به کشور ما حمله نظامی کند . در این مقطع تمام خلق در اطراف این وظیفه متحد شده بود که دیکتاتوری خونین را سرنگون ساخته و برنامه مونکادا را به نقطه نهایی اش برساند (۲۰) هنگامیکه انقلاب پیروز مند و نیرومند ، بدون تزلزل به حرکت خود ادامه داد ، بودند کسانی که ادعا میکردند انقلاب شکست خورده است . آنها در آنموقع نمی فهمیدند که بدترین شکست ، شکستی است که انقلاب در نیمه راه متوقف گردد ، که اجازه داده شود خون هزاران کوبایی بخاطر حفظ سلطه امپریالیسم و بورژوازی و استثمار انسان از انسان به زمین ریخته شود . این به معنی قصوری تکان دهنده نسبت به آنهایی بود که از ۱۸۶۸ به بعد برای آینده میهن ، برای عدالت پشیرفت زندگیشان را فدا کرده بودند .

انقلاب هیچگاه اجازه نداد که مصائب ، مانع و سد راه آن شوند . آن دوباره شکستی که در مونکادا و الجریادپه یو (۲۱)

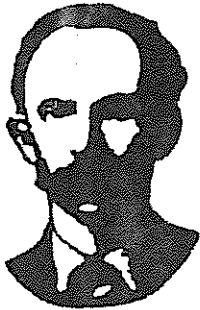
(ALEGRIA DEL PIO) رخ داد ، نتوانست از رشد بعدی مبارزه جلوگیری کند . با ۷ قبضه اسلحه مبارزه نوینی در سیراماسترا آغاز شد و پس از ۲ سال ، ارتش سرکوبگر "خدشه ناپذیر" ، ضربه خورد و خلق فاتح ، ۸۰.۰۰۰ تفنگی که قبلا علیه تمام ملت از آنها استفاده میشد ، تصرف کرد . جنگ همچون نمونه ای قانع کننده بود از آنچه که خلق با سرسختی و میل انقلابی میتواند بآن دست یابد . در آخرین دوره مبارزه تعداد انقلابیون مسلح به مرز ۳۰۰۰ تن رسید . اسلحه در جنگ با دشمن مصادره میشد آنان در طی آخرین جنگ استبداد را درهم کوفتند و ارتش اختناق را ویران ساخته و به هدف نائل گشتند : یک سرزمین دائما مستقل . طبقه کارگر توسط اعتصاب عمومی انقلابی ، بنحو تعیین کننده ای به پیروزی انقلاب کمک نمود . شاهکارهای نظامی درخشانی که انقلاب را به پیروزی رساندند ، ظاهرا هنوز در خارج از کوبا شناخته نشده اند . آنچه که تا کنون در باره کارهای انجام شده انتشار یافته است ، تنها خرده چیزهایی است از یک تاریخ مستند و سیستماتیک که هنوز برای نوشتن باقی مانده است .

تمام مانورهاییکه امپریالیستها تا آخرین دقایق به انجام رساندند ، مانورهاییکه در جهت یک کودتای نظامی ، یک دولت موقت و غیره به انجام میرسید ، [همگی] عقیم ماند . امپریالیسم اکنون در مقابل یک ملت امریکای لاتین بدون ارتش سرکوبگر ولی با یک خلق مسلح قرار گرفته بود . این بدین مفهوم بود که از اول ژانویه ۱۹۵۹ - ۹۲ سال پس از جنگ دماجاگوا ، کوبا سرانجام بر سرنوشت خویش حاکم گشته و پرچمهای قهرمانان مونکادا پیروزمندانسه در سرزمین مان به اهتزاز درآمده بود . این [دستاوردها] فقط حاصل کار جنبش ۲۶ ژوئیه (۲۲) نبود . حزب مارکسیست - لنینیست که طبقه کارگر را بعنوان نخستین طرفداران مجتمع کرده بود ، بهای سنگینی را با خون تشنه زیادی از اعضا اش که زندگی شان را به انقلاب اهدا کرده بودند ، پرداخت . انجمن دانشجویان انقلابی (۲۳) ، عملیات بسیاری را به انجام رساندند که حمله به قصر رئیس جمهوری در ۱۳ مارس ۱۹۵۷ یکی از آنها بود و آنسان فنانا در قیام شرکت جستند . پس از این سه گروه حزب کمونیست پرافتخار ما قرار دارد .

هنگامیکه ما در اول ژانویه ۱۹۵۹ وارد سانتیاگوکوبا شدیم ، اینطور گفتیم : " بدین منوال سرانجام ما به سانتیاگو رسیدیم . راه دشوار و طولانی بود اما با وجود این ما به هدف دست یافتیم . اینبار انقلاب سرکوب نخواهد شد . به خاطر کامیابی کوبا اینبار انقلاب به اهداف خود دست خواهد یافت . سیر وقایع سالهای پس از ۱۸۹۵ به بعد ، دیگر تکرار نخواهد شد ، در آن موقع امریکائیان آمدند و خود را اربابان سرزمین ما کردند . آنان در آخرین لحظات [پیروزی] حمله کردند و اجازه ندادند کالیکستوگاریا (۲۴) که در ۳۰ سال تمام مبارزه کرده بود به سانتیاگو کوبا وارد شود . و نیز اینبار آنچه که در ۱۹۳۳ روی داد ، پیش نخواهد آمد . آن هنگام که خلق بتدریج میرفت تسلط انقلاب را باور کند ، باتیستا وارد صحنه شد ، انقلاب را به مهلکه انداخت و قدرت را بدست گرفت تا یک دیکتاتوری پیرحمانه را برپا نماید . و نیز آنچه که در سال ۱۹۴۴ روی داد ، دوباره پیش نخواهد آمد . در آن هنگام که بسیاری از این اندیشه دلخوش شده بودند که بالاخره خلق به قدرت رسید ، حال آنکه بجایش ، دزدها قدرت را بدست گرفته بودند . اما اینبار ، نه دزدها ، نه خائنین و نه مداخله گران هیچکدام چیزی را نمیتوانند غارت کنند ، زیرا که اکنون بحث بر سر یک انقلاب حقیقی است ! "

لیکن ما از مکتبات نیز آگاهی داشتیم . وقتی در ۸ ژانویه ۱۹۵۹ وارد پایتخت شدیم ، اینطور اظهار داشتیم : " اکنون لحظه ای تعیین کننده در تاریخ ما فرا رسیده است . استبداد نابود شده است . شادمانی غیر قابل توصیف است . اما با وجود همه اینها ، هنوز خیلی چیزها برای انجام دادن باقی مانده است . ما دچار خوشحیالی نمیشویم که پس از این همه چیز روبراه شده است ، نه ! ، شاید اوضاع از اینهم دشوارتر بشود . "

≡ تساویر رهبران انقلابی کوبا ≡



José Martí



Antonio Maceo



Máximo Gómez



Frank País



Camilo Cienfuegos



Ernesto Che Guevara

یک مرحله نوین در تاریخ کوبا

ما میدانستیم که یک مرحله کاملاً جدید در تاریخ میهنمان آغاز شده و راهی که در پیش است، طولانی و دشوار خواهد بود. و نیک میدانستیم که تنها در رابطه ای نزدیک با خلق قادر خواهیم بود گام برداریم. لحظه ای فرا رسیده بود که میبایست به پیمانهای مونکادا جامه عمل پوشانید.

یکی از اولین اقدامات انقلاب این بود که به شیوه ای نمونه وار، مسئولین اصلی جرائم استبداد باتیستا به مجازات رسانده شوند. شکنجه گران، قاتلین و اشخاص متعددی که چون جلادان میهن پرستان عمل کرده بودند، بهیچ وجه لازم نبود در برابر اعمالی که مرتکب شده بودند جوابی داشته باشند. اقدام اساسی فوق که برای احقاق عدالت انجام شده بود و بنحو یکپارچه ای از طرف خلقمان لازم شمرده میشد، انگیزه ای شد تا رسانه های مطبوعاتی امپریالیسم دست به حمله ای وحشیانه به انقلاب ما بزنند. با وجود اینها دهها تن مجرم موفق شدند به امریکا بگریزند و گرچه آگاهانه در قتل هزاران کوبایی شرکت داشتند ولی توانستند پناهگاهی در آنجا برای خود بجویند.

بهمین ترتیب تمام دارایی هایی که خادمین رژیم خونبار بنحو غیر قابل سنجشی غارت کرده بودند، بلافاصله

مسترد گردید. این نیز برای اولین بار در تاریخ مان اتفاق میافتاد.

ارتش پیشین که بیرحمانه خلق را سرکوب کرده بود، بالکل منحل گردید و جای آنرا ارتش مسلح شورشیان پر کرد که بکلام کامیلیو: (۲۵) "خلق در لباس یونیفورم" نامیده میشود. در دستگاه اجرایی کشور، اشخاصی که شریک جرم رژیم استبدادی بودند پاکسازی شدند. اختلاس به شیوه رسمی، امتیازات و آن رسوم مخربی که حقوق بدون کسار را رایج کرده بودند، همگی ریشه کن شدند. احزاب سیاسی ای که موجد اختناق بودند نیز منحل اعلام گردیدند. رهبران رشوه خوار اتحادیه ها تصفیه شدند و حقوق کارگران به آنان باز پس گردانیده شد. کارگرانی که از فشاغشان اخراج شده بودند، مجددا استخدام شدند، همزمان خلع بید از دهقانان قطع گردید.

در سوم مارس ۱۹۵۹، کسب مجدد اداره شرکت تلفن کوبا، یک شرکت انحصاری امریکایی که با معاملاتی مفتوح بر خلاف منافع توده ها گسترش یافته بود، آغاز شد.

در ششم مارس همان سال، قانونی به تصویب رسید که طبق آن تا ۵۰ درصد از اجاره بهای سنگین مردم، کاهش یافت. این اقدام باعث برانگیختن شور و احساسات عظیم در میان مردم کشور و همزمان دلوایسی عمیق در بین اقشار بورژوازی گردید.

در بیست یکم آوریل، کلیه سواحل شنای کشور برای عموم آزاد شد. اینکار به تبعیض نژادی و اهانت فردی که از طرف بورژواها در مکانهای زیادی به اجراء در میآمد، خاتمه داد.

در هفدهم ماه مه، اولین قانون اصلاحات ارضی بصورت اجراء گذارده شد. این قدم مصممانه، ضروری و عادلانه بمعنای یک برخورد مستقیم نه فقط با طبقه حاکم کشور بلکه همچنین با امپریالیسم بود، زیرا تعداد زیادی از شرکتیهای امریکایی در حاصلخیزترین مناطق، زمینهای بزرگی را در اختیار خود داشتند که در راس همه مزارع شکر در مالکیت شان بود. حداکثر مرز برای تملک اراضی تا ۴۰۲ هکتار تعیین گردید که نسبتا سخاوتمندانه بود. در حالیکه شرکتیهای امریکایی ای بودند که بیش از ۲۲۷ هزار هکتار زمین را در تملک خود داشتند. برای آنها البته این قانون خیلی رادیکال بود.

در بیستم اگوست ۱۹۵۹، مالیات مصرف برق کاهش یافت. متقابلا یکی دیگر از سوء استفاده های انحصارناتراست امپریالیستی ملغی گردید.

علاوه بر این اقدامات ذکر شده که در طی چندین ماه به اجراء درآمد، انقلاب اولین قدم خود را برای از بین بردن بیکاری برداشت. توجه خاصی نسبت به امر بهتر کردن وضعیت بی نهایت وخیمی که در داخل حوزه آموزش و خدمات درمانی و بهداشتی وجود داشته مصروف گردید. هزاران نفر معلم به روستاها اعزام شدند و کار ساختن بیمارستانهای زیادی در مناطق روستایی و بیشتر در نقاط دور افتاده آغاز گردید.

با قدرت تمام علیه قمار، مصرف مواد مخدر و قاچاق مواد مخدر مبارزه شد. سپس متعاقب آن اقدامات ضروری ای که برای محو فحشاء - این سرنوشت خوار کننده ای که به زندهای زیادی تحمیل گشته بود - لازم بود - به مورد اجراء گذارده شد. فحشاء از طریق اقدامات عادلانه و انسانی یعنی با آموزش و ایجاد کار برای هزاران تن قربانی آن، محو گردید.

در فاصله زمانی نسبتا کوتاهی، کار موفقیت آمیز تخریب نواحی بی آبرو، که در تمام شهرهای امریکای لاتین به یک سان وجود دارند آغاز گردید. گدایی قدم بقدم ناپدید گردید و بهمان صورت منظره بچه های پابرنه ای که در خیابانها گدایی میکردند.

اما کشور در یک تنگنای اقتصادی سخت قرار گرفته بود. قیمت شکر پائین نگهداشته شده بود و ذخیره ارزی کشور توسط رژیم استبدادی تهی شده بود. امپریالیسم امریکا با دشمنی فزاینده ای در پی آن بود که ببیند آیا برنامسه مونکادا به مورد اجراء گذارده میشود. امریکا تجارت غیر نقدی اش را با ما حفظ نمود و این تاثیر منفی بر واردات ما گذارده این امر باعث شد که انقلاب مجبور به قناعت گری سختی بشود، ولی نه به قیمت محروم شدن مردم فقیر

که معمولاً در کشورهای سرمایه داری رخ میدهد. به واردات کالاهای لوکس خاتمه داده شد، و تقسیم کالاهای ضروری به نحو عادلانه ای آغاز شد. این اقدامات بدون تردید جزو رادیکالترین، ضروری ترین و عادلانه ترین اقدامات انقلاب در مواجهه با سالهای سخت آینده و مبارزه ای که در پیش بود، میباشد.

امپریالیسم امریکا به اقدام متقابل دست میزند

اما امپریالیسم مایل نبود به سادگی اجازه دهد که يك انقلاب در کوبا پا بگیرد. نقشه هایی که قرار بود با کودتایی نظامی در يك جنگد فرجام بخش، مانع پیروزی انقلاب گردد، بوسیله يك خلق مسلح و پیروزمند همگی خنثی شده بود. لذا سعی شد که از متدهای دیپلماتیک برای اینکار سود جسته شود. دولت انقلابی به رسمیت شناخته شد و امریکا سفیر خود را اعزام داشت. مطبوعات بورژوازی با تیراژهای عظیمی از وی استقبال نمودند. وی بلافاصله شروع بسه اعمال همان حکمروانیهای قدیمی و آشنایی نمود که همیشه از طرف امریکا بنحو برجسته ای شناخته شده است. وی با وارد کردن فشار میکوشید تا به انقلاب مهار زده و آنرا رام نماید. اما تلاشهایش عبث ماند. برای اولین بار آنها با کوبایی مواجه بودند که خلق آن مسلح بود و يك دولت انقلابی در قدرت قرار داشت. آنها دیگر از طرف يك ارتش مزدور پشتیبانی نمیشدند، و نمیتوانستند از این طریق منافع خود را دیکته نموده و محافظت نمایند. مشاورین نظامی امریکا که ارتش باتیستا را آموزش داده بودند و میکوشیدند تا در کشور باقی بمانند بدون هیچ چانه ای در همان اولین ماههای انقلاب، اخراج گردیدند.

يك وضعیت کاملاً جدید پدیدار شده بود. اما امپریالیسم هنوز امکانات قابل ملاحظه ای در سرزمین ما داشت. شرکت های انحصاری، مالکین زمین و بورژواها عملاً تمام کشور را در تصاحب خود داشتند. از نقطه نظر اقتصادی آنها بر تمامی توده ها حاکم بودند و در جامعه ما يك ایدئولوژی ارتجاعی رسوخ داده بودند. بسیاری از کوبائتها - حتی آنها که از روابط فقر و تنگدستی برآمده بودند، از شنیدن کلمه سوسیالیسم و از آن بدتر کمونیسم احساس ترس میکردند. این نتیجه ای بود از آن تبلیغات خیانت آمیز و افترا آلودی که در طی ده سال علیه ایده های انقلابیون انجام می پذیرفت. بخش بزرگی از خلق، قربانی فریب و توهم شده بودند و از بینشی اساسی نسبت به علت مشکلات کشور محروم بودند و به روشهایی که يك جامعه انسانی را ارتقا میدهد، آگاه نبودند. اینکه استثمارگران موفق شدند عده زیادی را تحمیق نمایند. حاصل انعکاس نظرات ارتجاعی بود تا رواج ایده های واقعا سیاسی. برنامه سیاسی امپریالیسم و طبقه حاکم توسط اقشار نسبتاً وسیع خرده بورژوازی، بیسوادان و کم سوادان بسادگی پذیرفته شده بود. همانگونه که ما از نظر اقتصادی مستعمره امریکا بودیم. از نظر ایدئولوژیک کلنی امریکا محسوب میشدیم. يك نظام کهنه اجتماعی تنها با نیروی اسلحه، قدرت دولتی و نفوذ اقتصادی طبقه صاحب امتیاز حفظ نمیشود، بلکه هم چنین به اولی درجه از طریق ایده های ارتجاعی و پیشداوریهای سیاسی ای که به توده ها حقنه میگردد حفظ میشود. این نکته بویژه در انقلابات سوسیالیستی عصر کنونی خود را به قدرت تمام نشان میدهد. زیرا که این انقلابات بمعنی عمیق ترین و رادیکالترین تغییرات در تاریخ بشریت است. بدین جهت است که کلیه تحولات انقلابی اجتماعی مستلزم آنست که فرهنگ سیاسی کهنه محو شده و ایده های نوین پیروز شوند. در سرزمین ما، این مبارزه هماهنگ با رشد سیر وقایع پیش برده شده است. خلق با مبارزه خود تحت شرایط توسعه انقلابی و نیز در بطن مبارزه سخت طبقاتی که هم در داخل کشور و هم در سطح بین المللی بروز کرده بود آگاهی سوسیالیستی کسب نمود. مبارزه علیه اختناق گران و بخاطر منافع خلق، لزوم تحقق انقلاب را محتوم ساخته بود و این مبارزه بوسیله انقلاب بسه عالیترین نقطه خود رسید. در طی این مبارزه بود که آگاهی توده ها بنحو فوق العاده ای سریعاً رشد کرد و فقط در عرض چندین ماه آنان فهمیدند که چگونه تعداد کمی موفق شدند استبداد بی مهار ده ساله و سلطه بورژوازی امپریالیستی را درهم بکوبند.

در همان اولین ماههای انقلاب، امپریالیسم و مرتجعین دست به يك حمله ضد کمونیستی شدید زدند. آنها از متدهای کلاسیک استفاده نموده و از طرف توده هائیکه هنوز زیر کنترلشان بودند، حمایت میشدند. سلاح ضد

کمونئیستی به نهایت ترین وجهی استفاده میشد تا توده ها را در وضعی دچار توهم نمایند که هنوز آنان از نظرسر آگاهی سیاسی ضعیف بودند. بدین طریق امپریالیسم و مرتجعین امیدوار بودند که بتوا نند خلق، تشکیلاتهای انقلابی و ارتش مردان شورشی را متلاشی سازند و وادارشان نمایند که پشتیبانیشان را از دولت کاسته و جریانات ضد انقلابی را تشویق نمایند.

اما ایمان خلق به انقلاب، اعتماد سیاسی نسبت به رهبر انقلاب، یگانگی محکم انقلابیون و از همه مهمتر، اعمال و اقدامات مطلقا عادلانه ای که به واقعیت درآمدند بنحو قابل ملاحظه ای کمک کردند که این مانورهای خطرناک خنثی شوند. چنانچه آنها میتوانند [در اینکار خود] موفق شوند، این بمعنی خاتمه یافتن پروسه انقلاب بود.

اما هرگاه مسئله مربوط به يك انقلاب آنهم در سرزمینی با شرایط کوبا باشد در راس هر چیزی [انقلاب] میتواند یا خود را وقف رهایی ملی و همزمان حفظ سیستم استثمارگرانه نماید و یا اینکه همچنان پیش رفته تا به رهایی اجتماعی نهایی برسد.

امپریالیسم نمیتوانست انقلابی را در کوبا بپذیرد که میخواست به هدف آزادی ملی نائل گردد. قبل از آنکه امریکا دست به اقداماتی بزند که کوبا را اشغال نظامی کند، قانون اصلاحات ارضی بسختی میتوانست جامه عمل پوشانده شود. از اینهم کمتر مایل نبودند سوسیالیسم را در کشور ما تحمل نمایند. تنها فکر اینکه يك نمونه انقلاب در کوبا میتواند در امریکای لاتین اهمیت پیدا کند، کابینه دولت امریکا را دچار وحشت میکرد. اما ملت کوبا آلترناتیو دیگری نداشت. خلق نمیتوانست و یا نمیخواست از حرکت باز بایستد. آزادی ملی و آزادی سوسیالیستی ما بطرز تفکیک ناپذیری بهم گره خورده بودند. ادامه حرکت بجلو يك ضرورت تاریخی بود. در نیمه راه متوقف ماندن دال برضعف و قصور ورزیدن بود که نمیتوانست ما را به نحو جدیدی مستعمره امریکا نموده و بصورت بردگان استثمارگران درآورد. بدیهی است که این توازن قوای جدید در جهان بود که به کشور ما ملزوماتی را بخشید تا بتوانیم آزادی ملی و سوسیالیستی را به فرجام برسانیم. ولی در تحلیل نهایی، این کمک طلبیدنها نبود که ما را هدایت کرد، بلکه مقدم بر آن، ثبات قدم خلق و رهبران بود که در کسب آزادی به هر قیمتی - حتی اگر بخواهد به حمام خون کشیده شود - دخیل بودند. ما تصور میکنیم که این فاکتورها بودند که نقشی تعیین کننده داشتند. بدون این فاکتورها، تمام همبستگی و معاضدت بین المللی که بعدا از آنها برخوردار شدیم، بیپوده میماند.

ادامه دارد.



توضیحات

۱۸ - سیرا ماسترا (Sierra Maestra) رشته کوهی که در جنوب شرقی کوبا قرار گرفته و جنگ چریکی از آنجا آغاز شد .

۱۹ - گرانما (Granma) اسم قایقی است که فیدل کاسترو و رفقاییش با آن در تاریخ دوم دسامبر سال ۱۹۵۶ باز - گشتند تا مبارزه چریکی را شروع کنند .

۲۰ - پس از حمله به سربازخانه مونکادا در ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۳ ، فیدل کاسترو در نطق دفاعی خود بنام "تاریخ ماسترا تبرئه خواهد کرد" ، تغییرات اجتماعی را که جنبش ۲۶ ژوئیه بعنوان اهداف خود برگزیده بود ، تشریح کرد . برنامه مزبور شامل اصلاحات ارضی ، کاهش اجاره بها ، تجدید بنای بهداشت و درمان ، آموزش - ایجاد مسکن ، صنعتی کردن و غیره بود .

۲۱ - الجریادپیو ، در ناحیه اسبق اورینته (Oriente) واقع شده است . الجریادپیو جایی است که يك قسمت از گروه چریکی بوسیله نظامیان باتیستا ، در ۵ دسامبر ۱۹۵۶ غافلگیر شدند ، فقط چند روز پس از آن بود که تقریباً تمام گروه که بوسیله "گرانما" به خشکی رسیده بودند ، تاراندہ شدند .

۲۲ - جنبش ۲۶ ژوئیه ، از بین اعضاء گروهی که پس از حمله به مونکادا باقی مانده بود رشد کرد . این جنبش برنامه "تاریخ مرا تبرئه خواهد کرد" را اشاعه داد و توانست پشتیبانی کاملاً بیشتری را برای عضو باقی افراد بعیند . از مونکادا بدست بیاورد . جنبش ۲۶ ژوئیه به رهبری فیدل کاسترو در سراسر کشور سازماندهی شد . این جنبش چریکیها و مقاومت در شهرها را سازماندهی کرد . در سال ۱۹۵۸ توافق نامه عملی ای با حزب کمونیست و سازمانهای دانشجویی منعقد شد . این سه سازمان بتدریج با یکدیگر حزب تازه کمونیست کوبا را ساختند .

۲۳ - انجمن دانشجویان انقلابی ، سنن مترقی و ضد امپریالیستی جنبش دانشجویی را از جولینو آنتونیو ملاس کسب کرده بود . انجمن مزبور در جنگ مقاومت در شهرها در پایان دهه ۵۰ خیلی فعال شرکت کرد .

۲۴ - کالیکستو گارسیا یکی از رهبران پیشرو در جنگ علیه اسپانیا در سالهای ۱۸۹۵ - ۹۸ بود .

۲۵ - کامیلیو سین فوگوس (Camilo Cienfuegos) - (۵۹ - ۱۹۳۲) یکی از برجسته ترین رهبران چریکیها بود که باتفاق چه گوارا حمله به مناطق مرکزی را رهبری مینمود . در اکتبر ۱۹۵۹ ، کامیلیو ماموریتی را بعهده گرفت تا يك گروه را که قصد پشت کردن به انقلاب را داشتند خلع سلاح کند . در هنگام بازگشت در ۲۹ اکتبر وی دچار يك حادثه هوایی گردید . او هر ساله به همراه چه گوارا بمتابه یکی از قهرمانان بزرگ انقلاب ارج نهاده میشود . جوانانیکه در مدارس نظامی به تحصیل مشغول هستند ، پس از او "کامیلتوس" نامیده میشوند .

پیش بسوی تشکیل ارتش خلق

فاکت هایبی در باره، السالوادور (۲)

فاکت هایبی در باره السالوادور (۲)

جنگ فوتبال

برای اکثر اروپائیان ، السالوادور تا سال ۱۹۶۹ سرزمینی ناشناخته بود . روزنامه ها در باره دیکتاتورهای نظامی در طی سده قرن ۱۹ بهیچوجه چیزی نمی نوشتند . اما در سال ۱۹۶۹ ، السالوادور معروفیت جهانی یافت . جنگ فوتبال آغاز شد . السالوادور جنگی را با همسایه اش هندوراس شروع کرد . علت : یک باخت در مسابقه فوتبال . مردم اروپا میخندیدند . همگی فکر میکردند که این دو کشور مضحك هستند . چه اپرای جهانی ای . فکر کن کسسه هواپیماهایت را روانه کنی تا آنها کشور همسایه را بمباران کنند آنها بخاطر یک باخت در مسابقه جهانی فوتبال (W.M)

با اینحال آیا واقعا چیز دیگری در پس این قضیه قرار نداشت ؟ اجازه دهید که از بررسی قضایای مسابقات فاجعه آور فوتبال شروع کنیم . در ابتدا باید گفت که فوتبال هم برای السالوادور و هم برای هندوراس یک ورزش است . بدین خاطر موقعیکه هر دو کشور میخواستند در سال ۱۹۶۹ با هم روبرو شوند ، اضطراب زیادی وجود داشت . برنده مسابقه میتواند راهش را برای جام جهانی فوتبال ادامه دهد . قرار بود اولین مسابقه در تگوسیگالپا ، پایتخت هندوراس برگزار شود . تیم السالوادور یک روز قبل وارد شد و در هتل پرادو اقامت گزید . در طول شب آنها توسط صدها تن که در خارج از هتل و در خیابانها سوت میکشیدند ، فریاد میزدند و ... بیدار نگهداشته شدند . هندوراس مسابقه را برد . بازی برگشت می بایست در سان سالوادور برگزار میشد ، یعنی پایتخت السالوادور . بازیکنان دو روز قبل وارد شدند . آنها وارد هتل کران شدند . آنان نیز در طی شب بهمان ترتیب که با السالوادور بها در تگوسیگالپا رفتار شده بود ، بیدار نگهداشته شدند . السالوادور بازی را برد . هندوراسی ها شتابان برای دیدن مسابقه آمده بودند . کمی زود خورد شد . اما بنحو بخصوصی جدی نبود . تعدادی السالوادوری که با خودشان کیسه های پلاستیکی ادرار داشتند بر سر و روی هندوراسی های میهمان پاشیدند . دو تن هندوراسی مجروح شدند . جدی ترین جراحت یک بینی شکسته بود . چندین وسیله نقلیه هم صدمه دید .

اما روزنامه های هندوراسی از اوضاع نهایت استفاده را کردند . آنها تصویر شخص دماغ شکسته را در روزنامه هایشان چاپ کردند . مولینا مساه مشهور شد . دروغگویی بی تناسب بود . روزنامه ها در مورد دوستداران هندوراسی فوتبال

نوشتند که توسط توده های مردم مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند ، زنبایشان در خیابانها مورد تجاوز قرار گرفته و تعداد زیادی از اتومبیل هایشان بطور کلی آسیب دیده و صدها هندوراسی در رستورانهای سان سالوادور با ادرار - پذیرایی شده اند .

حساسیت چنان قابل انفجار شده بود که تصمیم گرفته شد سومین و تعیین کننده ترین مسابقه در يك زمین بیطرف در مکزیکو برگزار شود . این مسابقه را هندوراس برد .

السالوادور پس از آن مناسبات دیپلماتیک خود را با هندوراس قطع کرد . و هواپیماهای خود را برای بمباران هندوراس فرستاد . حمله ، برای هندوراس کاملاً غافل گیر کننده بود . ولی هندوراس هم بلافاصله هواپیماهایش را برای بمباران فرودگاهها و مخازن نفتی السالوادور اعزام نمود . در نزدیکی مرزها ارتشهای طرفین با یکدیگر درگیر شدند .

آتش بس بعد از ۱۰۰ ساعت نبرد ، بخاطر فشارهای کشورهای دیگر برقرار شد . کسی پیروز نشد ، کسی هم مغلوب نشد ، اما هزاران تن انسان و غالباً افراد غیر نظامی زندگیشان را از دست دادند .

روزنامه های اروپایی نوشتند : "پراقی رنگین" . اما برای سربازان هر دو طرف و مردم غیر نظامی مرزنشین ، به هیچ وجه اپرا نبود . یکی از آنها که در این جنگ فوتبال معروف در جبهه السالوادور بود ، مارکوس اورتگا - ۲۹ ساله نام داشت :

۱۶ - ساله بودم که از طرف ارتش احضار شدم . ناگهان همگی گفتند که جنگ شده است . ما را به مرز اعزام کردند . در آنجا میبایست با ارتش هندوراس وارد کارزار میشدیم . من هرگز نفهمیدم ، چرا ؟ اما وضع طوری بود که بایستی فقط از دستورات اطاعت میکردم . وحشتناک بود . من دخترکان جوان کشته شده را دیدم . دوستانم را دیدم که تیسر خورده بودند و به عقب جبهه برده میشدند . خود من از ناحیه پا زخمی شدم .

هنگامیکه مارکوس اینها را تعریف میکرد ، شب سال نو بود . شب سال نو در السالوادور يك ماجرای خوشونت بار است . همگی افراد مذکور از پسرکان کوچک تا سالمندان در خیابانها هستند و با فشفشه و باروت بازی میکنند . سراسر شب بنظر میرسد که جنگ کامل است . مارکوس خیلی ناراحت بود و تمام شب از پشت پنجره به بیرون نگاه میکرد . دست آخر گفت : من این محیط را دوست ندارم . مرا عصبی میکند و باعث میشود که به دوران قدیم فکر کنم . آرزو میکنم میتوانستم تمام خاطراتم را از جنگ فوتبال از بین ببرم .

علت جنگ چه بود ؟

اول از همه اینکه مرز بین دو کشور نامعلوم بود . اختلاف مرزی یکی از علل بود . برای اینکه بقیه علتها را بفهمیم باید به تاریخ السالوادور در قرن ۱۸ باز گردیم .

در آنهنگام که دولت زمین سرخپوستان را مصادره کرد و بسیاری بی زمین شدند . بسیاری از آنان مهاجرت نمودند . بیشتر این بی زمینها به کشور همسایه هندوراس رفتند . هر قدر که زمین بیشتری از دهقانان فقیر مصادره میشد ، بهمان اندازه نیز هرکس بار و بندیل خود را در کیسه ای ریخته و شروع به مهاجرت به هندوراس مینمود . احتمالاً بیشتر از صد هزار تن در پایان کار بدین صورت مهاجرت کردند .

بسیاری از السالوادوریهها در خط راه آهن مشغول کار شدند . بقیه هم کاری در معادن پیدا کردند . اما اکثریت آنها در زمینهای دولتی بطور قاچاق تکه ای زمین را زیر کشت گرفتند .

در سال ۱۹۶۵ ، دولت السالوادور تصمیم گرفت که کارگران مزارع از حقوق بیشتری برخوردار شوند . هر کارگر میبایست روزانه حداقل حقوقی برابر ۲ کولونس و ۲۵ سنتزوس دریافت کند . کارگران فقیر مزارع خوشحال شدند اما خوشحالیشان چندان به درازا نکشید . آنها خیلی زود فهمیدند که بجای این افزایش حقوق ، چیزهایی بیشتری نصیبشان شده است . ارباب کل ظاهراً حقوق بیشتری میبرداخت ، حال آنکه هیچ نقشه ای وجود نداشت که از سود اصلی اش بکاهد . بدین خاطر آنها مثلاً زمین هایی را که به قرض داده بودند ، پس گرفتند . در مزارع زیادی کارگرانی بودند که قطعه ای زمین از مالک قرض کرده بودند تا برای خانواده شان کشت کنند ، حال از همین هم خبری نبود ،

اگر تا بحال کارگران مزرعه هر روز يك وعده غذای نان ساجی با لوبیا میخوردند ، حالا همان غذای اعیان و اشرافی هم عمرش به سر آمده بود . خیلی ها دچار صدمات شدند . آنها که در مزارع باقی ماندند مجبور به کاری دو برابر سخت تر شدند . نتیجه افزایش حقوق کارگران مزارع در سال ۱۹۶۵ يك موج جدید مهاجرت به هندوراس بود . هندوراس خیلی بزرگتر از السالوادور بود . و نیز چندان زیاد هم پرجمعیت نبود . ولی آنها کشوری بود با مردمی فقیر . سال ۱۹۶۹ برای دیکتاتور هندوراس ، سال انفجار شد .

برای کم دامنه کردن ناآرامیها بین فقرا ، دولت هندوراس تصمیم گرفت يك قسمت از زمینهای دولتی را بین بی زمین ها تقسیم کند . منتهی فقط آنکس که در هندوراس متولد شده بود ، زمین دریافت کرد . السالوادوریهای مهاجر هیچ چیز نگرفتند . در عوض آنها از مزارع کوچکشان بیرون رانده شدند . اغلب دار و ندارشان دزدیده شد و مورد تازی و آزار قرار گرفتند . چندین تن هم کشته شدند .

روزنامه های السالوادوری اکنون شروع به نوشتن جرمی سادیستی که علیه السالوادوریهای مهاجر در هندوراس میشد ، نمودند . اکثرا دروغ مینوشتند . روزنامه های هندوراسی هم با يك مقابله بمثل ، به السالوادوریها جواب گفتند . در متن این حوادث ، مسابقات تعیین کننده فوتبال هم آمد . این مسابقات سوژه های بیشتری به روزنامه ها میدادند تا بنویسند . حرارت بالا گرفت ، و جنگ شروع شد .

روزنامه ها و رادیو بخشی از قصور شروع جنگ را با خود حمل میکنند . اما علت اساسی چیزهای دیگری بود . آن - السالوادوریهای تحت تعقیب و بدون پشتیبان در هندوراس ، مجبور به بازگشت به سمت مرزهای کشور خودشان شدند ولی دولت السالوادور یا الیگاری آنها را لازم نداشت . جمعیت السالوادور شدیداً رشد کرده بود و نیروی کار ارزان هم بیش از هر وقت دیگر موجود بود . لذا میبایست این سیل بی زمینها را متوقف کرد و میبایست دولت هندوراس را مجبور مینمود که به آنها اجازه اقامت میداد ، که السالوادور آن جنگ معروف فوتبال را آغاز کرد .

دهه هفتاد : مردم بیدار میشوند

دهه هفتاد در تاریخ السالوادور نقطه عطف بود . مردم بیدار شدند . اجازه دهید نگاهی به شرایط آن زمان بیفکنیم :

۲۰ درصد از جمعیت کار آمد ، بیکار بودند .

۴۰ درصد حداکثر سالیانه ۱۲۰ روز کار داشتند .

قسمت بیشتر جمعیت ، فقط ۷۵۰ کرون (واحد پول سوئد) درآمد سالانه داشتند .

جنگ فوتبال ناکامی بزرگی گردید . هم اغنیا و هم فقرا متحمل عواقب آن شدند . کارخانه داران متمول بعد از آن - نتوانستند کالاهایشان را در هندوراس بفروش برسانند . بیش از صد هزار السالوادوری فقیر و بی زمین وادار به بازگشت به السالوادور شدند . آنها کاری پیدا نکردند و نیز نمیتوانستند به هندوراس برگردند . مرز میان دو کشور بسته شده بود . هندوراس هم بعد از این سویاپ اطمینان نبود . الیگاری نمیتوانست بیش از این از دهقانان زمین تصرف نماید و به این حساب کند که آنها به هندوراس فرار کنند .

سیل جمعیت فقیر سرازیر شهرها شد . خیابانها مملو از گدایان بود . گرسنه ها به هر چیز قابل خوردن در آشفال دانی ها دست میبردند . کودکان به خیابان گردی پرداخته و شانه و قیچی ، سیگار ... میفروختند . در اطراف شهرها آلونک ها سبز میشدند . دولت سعی میکرد که فقر را از طریق ممنوع کردن فروش کنار خیابانی و تخریب آلونکها پنهان کند .

اما توده های السالوادوری دیگر خیلی چیزها یاد گرفته بودند آنها به سازماندهی خود مشغول شدند . این ظاهر را آغاز کار بود . همیشه اکنون مانع آن شد . ناگهان سراسر کشور از فعالیت ها جوشید . مردم عادی خود را سازماندهی کردند . در تشکیلات دهقانی ، در اتحادیه ها ، در سازمانهای زنان ، در سازمانهای دانشجویی ، در سازمانهای معلمین ... آنان بعد از این ساکت نشدند ، ملاقاتهای رسمی میکردند ، در تظاهرات خیابانی درخواست اضافه حقوق مینمودند ، بهداشت بهتر ، لوله کشی آب ، مدرسه برای تمام کودکان ... را مطالبه مینمودند .

"فرمان"

پولدارها از این وضع ناراحت بودند ، همینطور نظامی ها . آنها حاضر بودند که سال ۱۹۳۲ دوباره تکرار شود . بدین خاطر آنها "فرمان" را با تعداد زیادی عضو تشکیل دادند .

"فرمان" را میتوان ارتش خصوصی پولدارها نامید ، اگر چه اعضا آن ادعا میکنند که بر اساس ملازمات میهن پرستانه دور هم جمع شده اند . اعضا اش غالباً کشاورزانی بودند که اوقات بیکاریشان را صرف فعالیتهای نظامی کرده بودند . آنها مسلح شدند و توانستند عملاً هر نوع جرمی را مرتکب شوند بدون اینکه در مقابل کسی جوابگو باشند . وظایف شان این بود که در روستاها آزمایش برقرار کنند و "خرابکاران" را اسیر نمایند . (خرابکار به هر کسی که در یکی از تشکیلات های توده ای وارد میشد یا هر کسی که سمپاتی از جنبشهای چریکی در حال رشد داشت ، گفته میشد)

اعضا "فرمان" با ارتش همکاری میکردند . آنها روستاهایی را به تصرف خود در میآوردند که ساکنین آنجا بخاطر سازماندهی خود مورد سوء ظن واقع شده بودند . بعضی مواقع همگی ساکنین ده را به قتل میرساندند ، مردان ، زنان ، کودکان و سالمندان .

بنظر میآید که تعداد اعضا "فرمان" در اینموقع به ۸۰ هزار تن میرسید . ده هزار تن آنها عضو مسلح و بقیه عضو ساده بودند . برای اینکه اعضا جدیدی گرفته شود ، الیگارشی و ارتش از فقر در روستاها استفاده میکردند . آنکه عضو الیگارشی میشد ، امتیازات زیادی میگرفت ، سلاح و گاهی اوقات پول . بطور مثال : دهقانی که برای تحصیل فرزندش پول ندارد تا شهریه اش را بپردازد ، میتواند در قبال عضویت در "فرمان" شهریه فرزندش را تهیه کند . اما مردم اجازه ندادند تا "فرمان" خود را مستحکم نماید .

مردم به سازماندهی خود ادامه دادند ، تا مطالباتشان را مطرح کنند ، تا دست به اعتراض بزنند .

بعنوان مثال در سال ۱۹۲۵ ، السالوادور در مسابقه انتخاب ملکه زیبایی جهان شرکت کرد . دولت معادل ۷/۵ میلیون کرون (واحد پول سوئد) بابت تشریفات و برزق و برق ملکه زیبایی جهان و لخرچی نمود . در حالیکه در همانموقع مردم از گرسنگی تلف میشدند . اما مردم دیگر آرام نگرفتند . تظاهرات برضد مسابقه مزبور شروع شد . بسیاری از تظاهر کنندگان توسط ارتش و اعضا "فرمان" کشته شدند .

السالوادور تلو تلو خوران چند قدمی بسوی دمکراسی رفت . انتخابات نزدیک میشد . در سال ۱۹۲۲ ، ۱۹۲۷ دو انتخابات سرنوشت ساز در سراسر تاریخ السالوادور برگزار گردید . احزابی که تحولاتی واقعی را در جامعه لازم میدانستند ، ممنوع شده بودند . اما با وجود این تعدادی بودند که در کنار مردم قرار داشتند ، آنها با یکدیگر وارد تشکیلاتی موسوم به UNO (اپوزیسیون ملی) شدند و در ایندو انتخابات ریاست جمهوری شرکت جستند . UNO پیروز شد . اما نظامیان با تقلب انتخاباتی ، مثل همیشه حزب خودشان را به پیروزی رساندند .

آشوب و تظاهرات آغاز گردید . در سان سالوادور ۲۰۰ تن که علیه تقلب انتخاباتی تظاهرات و اعتراض کرده بودند ، کشته شدند . این وقایع بسیاری را متوجه این نظریه کرد که امکان به نتیجه رساندن تغییراتی اساسی در جامعه از طریق قانونی وجود ندارد .

چندین سازمان چریکی در طی دهه ۷۰ برپا گردید . آنها میخواستند دولت و ارتش را با نیروی سلاح سرنگون کنند . اکثر توده ها سعی مینمودند که در چهارچوب سازمانهایشان عمل نمایند . ولی اوضاع برای این سازمانها هرروز سخت تر میشد .

سازمانهای مردمی تحت تعقیب قرار گرفتند .

خفقان افزایش یافت .

تعداد زندانیان سیاسی افزایش یافت .

تعداد ناپدید شدگان افزایش یافت .

کشتار و قتل عام افزایش یافت .

تعمیب و پیگرد در روستاها چنان مشکل شد که جمعیت روستانشین آغاز به فرار به خارج از کشور نمود.

"قتل يك كشي"

تقریباً همه مردم السالوادور مذهبی هستند. اکثراً کاتولیک میباشند. کلیسای کاتولیک در طی سده هفتاد نقشی مهمی را ایفاء کرده است. بسیاری از کیشها خود را در کنار مردم قرار می دادند. بیشتر کیش های رادیکال تا کنون کشته شده اند. و بقیه هم واثار به ترك کشور شده اند. در سراسر پایتخت روی دیوارها میشود این نوشته را خواند: "میهن پرست باش و يك كشي را بکش!" مشهورترین کیش السالوادور يك اسقف اعظم بود: اسکوار آرنولفد رومرو (OSCAR ARNULFO ROMERO) او کاری را کرد که قبلاً هیچکس جرئت به انجام آنرا نکرده بود. وی خشونت های الیگارش و ارتش را بی پرده محکوم کرد. وی همیشه در موعظه هایش چنین میکرد و خواستار برقراری دموکراسی در السالوادور میشد. او در باره حقوق اجتماعی سخن میگفت و خواستار توقف خشونت میشد، زیرا میگفت که کشور احتیاج به صلح دارد. هر یکشنبه وی به توضیح هر خشونتی که در طی هفته گذشته اتفاق افتاده بود، در موعظه اش مینمود. به اسقف اعظم اخطار شد. اما او به موعظه خود در کلیسا کسه همیشه مملو از جمعیت بود ادامه میداد. در سال ۱۹۸۰، وی در طی موعظه اش مورد اصابت گلوله قرار گرفت. چندین هزار تن به مراسم تشییع جنازه اش آمدند. ارتش و "فرمان" دست به حمله به توده عزادار زدند. این یکی از آخرین دفعاتی بود که توده ها جرئت کردند به خیابانها بریزند.

دهه ۸۰: سکوت و مبارزه آزادی بخش

مراسم دفن اسقف اعظم، پایان يك دوره از تاریخ السالوادور گردید. دهه ۸۰، دوران خاموشی و مبارزه آزادی بخش گردید. از آن موقع تا کنون، هرگونه اعتراض کردنی بسیار خطرناک شد. يك مثال میزنیم: در سال ۱۹۸۰، دانشگاه يك رمان از مانیلو آرگونا (MANILO ARGUETA) ی السالوادوری منتشر نمود. اسم کتاب "يك روز از زندگی" بود و راجع به يك زن دهقان فقیر و بیداد نظامیان در جامعه بود. بخاطر انتشار این کتاب، دانشگاه بوسیله ارتش اشغال شد. کتاب مزبور توقیف گردید و کلیه نسخه های آن از بین برده شد. نویسنده آن يك نویسنده ممنوع القلم تشخیص داده شد که میبایست کشور را در اسرع وقت ترك میکرد.

از آن هنگام به اینطرف هیچکس جرئت اعتراض کردن نیافت. هیچکس جرئت ترتیب دادن متینگ های رسمی را نداشت. هیچکس جرئت پخش اعلامیه و یا شعارنویسی بر روی دیوارها را نداشت. کلیه دانشگاهها بسته شد. بیشتر از ۱۰۰ هزار عضو "فرمان" در کشور وجود دارد. وظایف آنها این است که بفهمند چه کسی "خرابکار" است (و نیز کسانی که در سازمانهای توده ای از قبیل اتحادیه ها، سازمانهای چریکی و غیره فعالیت دارند) اعضا در ازاء معرفی مظنونین به ارتش، پلیس، "فرمان"، جوخه های مرگ و غیره حقوق دریافت میکنند و یا از امتیازات برخوردار میشوند. کسی که معرفی میشود، اغلب در خیابان مورد اصابت گلوله قرار میگیرد و یا به جایی پست و دور افتاده منتقل میگردد. در بهترین مورد جسدش در کنار يك خیابان یافت میشود. فقط کوچکترین شکی کافیسست که فرد طبق قانون تحت شکنجه قرار بگیرد. فقط کوچکترین شکی کافیسست که فرد در زندان بدون هیچگونه دادگاهی بازداشت نگهداشته شود. بین مقتولین و یا دستگیر شدگان، کودکان وجود دارند. در اواخر سال ۸۲، من از زندان ماریونا دیدن کردم. این زندانی است برای اسیران سیاسی مرد. يك گروه از کودکان در این زندان وجود داشت. جوان ترین زندانی سیاسی ۱۱ سال بیشتر نداشت.

۵۲۰۰۰ مقتول

از آنموقع تا بهار ۸۴ که این کتاب نوشته میشود. چه مقدار کشته شده اند معلوم نیست. يك گزارش از مرکسز بهداشت کشور میگوید که پس از اسهال رایج ترین علت مرگ، بقتل رسیدن است. کمیسیون حقوق بشر در السالوادور کلیه قتل ها را ثبت و مستند میکند. کمیسیون مزبور گزارش میدهد که در طی ۴ سال مذکور، ۵۲ هزار تن غیرس نظامی کشته شده اند. ۲۹ هزار تن از قربانیان زنان بوده اند. يك بخش بزرگ دیگر از مقتولین، اعضا اتحادیه ها،

دانشجویان و معلمین هستند. آنچه که بطور یقین معلوم است اینست که روستائیان در بدترین شرایط زیستی قرار گرفته اند. بهمین دلیل بسیاری از آنان از کشور گریخته اند.

جوخه های مرگ

تعدادی از قتلها بوسیله پلیس و یا ارتش انجام میشود. آنکس که توسط ارتش و یا پلیس دستگیر میشود، شانس برای زنده ماندن دارد. آنها پس از ۲۱ روز شکنجه بطور متوسط، به زندان منتقل میشوند. اما آنکس که توسط جوخه های مرگ دستگیر شود، هرگز شانس برای زنده ماندن ندارد. جوخه های مرگ اداغه ای از ارتش خصوصی ایست که اربابان بزرگ پس از شورش ۱۹۳۲ برای خود تهیه دیده اند. يك بخش از جوخه های مرگ از گانگسترهای معمولی که در ازا پرداخت وجه نقد مرتکب قتل میشوند، تشکیل یافته است. و بخش دیگر از نظامیان و پلیس هایی کسه اوقات بیکاریشان را صرف قتل مشهورین سمپاتیهای چپ مینمایند، تشکیل شده است. فعالیتها توسط الیکارشی و فرماندهی ارتش، تامین مادی میشود.

تقریبا تمامی قتلهایی که جوخه های مرگ مرتکب شده اند، بدون توضیح مانده اند. هیچ مسئولی هرگز دستگیر نشده است. بطور مثال قاتل اسقف اعظم، اسکار رومرو یکی از اعضاء جوخه های مرگ بود. همه میدانند چه کسانی مسئول انجام قتل هستند، اما کسی حاضر به جواب دادن نیست.

تعداد پناهندگان چقدر است؟

غیر ممکن است که اطلاعات آماری صحیحی از السالوادور بدست آورد. آمار مربوط به تعداد جمعیت، تعداد پناهندگان، تعداد بیسوادان، اندازه تملک اراضی و غیره بشدت در منابع مختلف فرق میکند. معمول ترین آمار تعداد جمعیت ۵ میلیون نفر است. آمار مربوط به پناهندگانی که مجبور به فرار از کشور شده اند، بین ارقام ۳۰۰ هزار و ۱ میلیون نوسان میکنند. تنها چیزی که در آن یقین هست، اینست که اغلب آنها در آمریکای لاتین هستند. ۷۰٪ درصد کودک هستند. از تمام این پناهندگان تقریبا فقط آنهائیکه در نیکاراگوئه زندگی میکنند يك وضع قابل تحمل دارند، بقیه وضعشان خیلی دشوار است. بعلاوه يك مهاجرت غیر قانونی بزرگی نیز از السالوادور به امریکا وجود دارد. از این گذشته ۴۰۰ هزار پناهنده فقط در خود السالوادور وجود دارد. آنها افرادی هستند که از زیر حملات هوایی، قتل عامها و خانه خرابی ها و یا مشکوک بودن در عضویت در یکی از سازمانهای سیاسی گریخته اند.

برخی از این پناهندگان در ۱۴ کمپ مخصوص پناهندگان که در خود کشور ساخته شده است زندگی میکنند. یسک چنین محلی، سردابی است در کلیسای سان روکو (SAN ROQUE) جایشیکه کودکان فردی و فلوریندا (FREDY FLORINDA) دو سال تمام خود را مخفی کرده بودند. سان روکو امروزه هم وجود دارد. فضای آن کمی بزرگتر شده است. پناهندگان میتوانند به طبقه بالا رفته و احتمالا هوای تازه استنشاق کنند و نور آفتاب بگیرند. اما تعداد افراد پناهنده اکنون بیشتر است. در حال حاضر در آنجا ۴۸۰ تن زندگی میکنند، که اکثرا کودک هستند، ما از سان روکو اولین بار در پایان سال ۸۲ دیدار کردیم. قبلا تعریفهای کودکان پناهنده را در مورد سرداب شنیده بودیم، و لذا آماده برخورد با چیزی که قرار بود ملاقات کنیم، بودیم. با وجود این ما مجبور شدیم که برای تنفس به خارج برویم. بوی زننده، گرما و تنگی جا بی نهایت غیر قابل تحمل بود. اما بدتر از اینها، این بود که همگی در سرداب منتظر بودند که یکی از سازمانهای بین المللی به سراغ آنها آمده و آنها را از السالوادور خارج نماید. یکی از مسئولین پناهندگان در السالوادور اینطور میگوید:

امروز ترك كردن از السالوادور خیلی خیلی مشکل است. تنها آنهائیکه در خارج از السالوادور خویشاوندی دارند میتوانند از سازمان ملل برای ترك کشور کمک بجویند. بقیه مجبورند باقی بمانند. پناهندگان سان روکو بایسد در آنجا آنقدر باقی بمانند تا کشورشان آزاد شود.

شبهه این مکان در بیش از ۷۰۰ نقطه دیگر السالوادور وجود دارد که مردم خود را در آنجاها پنهان ساخته اند.

بقیه در صفحه ۶۹

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!



کلمبیا در حمام خون

یک گزارش از کلمبیا
بسیری ترجمه های کوتاه

کلمبیا در حمام خون

"اعتصاب در داخل تمامی دستگاه قضایی کشور، خواست برکناری رئیس جمهور، بحران در داخل کمیسیون صلح و وعده انتقام گیری از طرف چریکها، اینها هستند برخی از نتایج حل شدن خونبار واقعه اشغال کاخ دادگستری بوسیله چریکها M-19 در بوگوتا که بر جای مانده اند."

صبح چهارشنبه ۶ نوامبر ساعت ۱۱، ۴۰ تن از اعضای M-19 (Commando Antonino Narino) کاخ دادگستری را به تصرف خود در آوردند. جایگه دیوان عالی کشور و شورای دولت در آن مستقر هستند. زمانیکه حادثه مذکور در بعدازظهر پنجشنبه پایان رسید، بیش از ۱۰۰ نفر کشته، تعداد نامعلومی زخمی و ناپدید شده بودند در حالیکه خود کاخ بدون هدف گلوله باران شده و به آتش کشیده شده بود. کاخ دادگستری در مدت زمان درازی از طرف چریکها تهدید شده بود، و مدتی هم تحت نگهبانی ویژه قرار داشت. دو ماه قبل پلیس نزد تعدادی از اعضای M-19 نقشه مفصل ساختمان کاخ را پیدا کرد که نشاندهنده عملیات احتمالی بود که نقشه اش ریخته شده بود. بدلیل عجیبی درست همانروزی که M-19 عملیات اشغال را در نظر داشت انجام بدهد، نگهبانی ویژه بداخل کاخ عقب کشیده شد. چه کسی این دستور را داده بود، معلوم نیست. وزیر دادگستری توضیح داده که دولت چنین کاری را نکرده است. نیم ساعت پس از اینکه ۴۰ تن از چریکها کاخ دادگستری را به اشغال خود درآوردند، تمام محوطه اطراف میلیتاریزه شد. در اینموقع اولین تانک به طبقه همکف غلطید و سپس آتش خشونت بار سلاحهای اتوماتیک و نارنجک انداز آغاز شد بدون اینکه ملاحظه جان ۳۰۰ نفر از قضات، مستخدمین، پرسنل دفتری و ارباب رجوعی که در آنجا حضور داشتند را بکنند. ریاست دیوان عالی کشور در تمام مدتیکه خطوط تلفنی کار میکردند کوشید با وسایل ارتباط جمعی و کاخ ریاست جمهوری چندین بار تماس بگیرد. او درخواست کرده بود که بلافاصله دستور قطع آتش داده شود در غیر اینصورت یک قتل عام صورت خواهد گرفت. یکی دیگر از روسای دیوان عالی کشور که موفق شد از زیر گلوله باران زنده بیرون بیاید، تقاضا کرد که شرایط M-19 را به رئیس جمهور ابلاغ کند. اما درخواست هیچکدام از قضات مسـورد

اجابت قرار نگرفت.

M-19 که این گروه کماندویی را برای توقیف طولانی تجهیز کرده بود تلاش کرد تا از طریق دفاتر خبری و ایستگاه‌های رادیویی شرایط خود را بیان کند. این شرایط شامل این موارد میشدند: مذاکره با دولت، قاش کردن پروتکل جلسه مذاکرات کمیسیون صلح و موافقت نامه‌های دولت با بورس بازان بین‌المللی. هم چنین درخواست شد که بیانه‌ای در روزنامه‌های بزرگ انتشار پیدا کند که در آن M-19 نظرگاه خود را در مورد اینکه چرا سیاست صلح ناموفق شد، اظهار نماید.

گروه نامبرده در یکی از پیامهایش چنین اظهار داشت: ما صلح میخواهیم، اما نه صلحی بدون عدالت و اصلاحات. در حالیکه اینرا مقامات دولتی نمیخواهند. ما در اینجا هستیم تا علیه فلاکتی که خلق کلمبیا در آن زندگی میکنند و علیه بی تفاوتی‌ای که قدرتمندان نسبت به مشکلات فقرا نشان میدهند، اعتراض کنیم.

بازور به مذاکرات

بسیاری از کلمبیائیها، هم داخل و هم خارج از کاخ دادگستری و خود M-19 نیز در مورد اینکه رئیس جمهور بلیساریو وادار به مذاکره خواهد شد حساب میکردند. اما با حیرت زیاد ناظر دستور دادن یورش بدون توجه به عواقب چنین کاری شدند. این تصمیم طی یک ملاقات در شورای وزیران گرفته شد که شامل روسای جمهور سابق، فرماندهان نظامی با اضافه اعضا، دولت میباشد. آنچه که اتفاق افتاد میتواند با یک نوع تطبیق دادن قانونی تشبیه شود. ۳۰۰۰ تن نظامی و پلیس، صدها تانک و زره پوش در برابر اشغال کنندگان صف آرایی کردند. هیچیک از اهالی بوگوتا در آنشب نخوابیدند. بخاطر آتش باران شدید و حرارت ناشی از آن، ساختمان دادگستری دچار آتش سوزی شد که سراسر شب ادامه داشت.

پس از پایان حمله ارتش در بعدازظهر پنجشنبه، ۱۰۲ نفر کشته شمرده شدند. در بین آنان نیمی از اعضا، دیوان عالی کشور و کلیه اعضا M-19 وجود داشتند. بسیاری از قربانیان به ضرب گلوله کشته شده بودند، بقیه آتش گرفته و یا تا سر حد مرگ خفه شده بودند. کاخ بطور تقریب تماما نابود شده بود. اعضا، دولت و فرماندهان نظامی هر دو بیان داشتند که از طریق این عملیات دموکراسی و وحدت درونی دولت تقویت شد. طبق قانون اساسی کشور آنچه که غیر قابل مذاکره است نمیشود در باره اش وارد مذاکره شد.

بعد از شوک

وقتی قیام و شوک برطرف شد، وقت انتقادهای فرا رسید. فرماندواریب ریاست جدید دیوان عالی کشور معتقد است عملیاتی که با مرگ خشونت بار ۱۱ نفر قاضی تمام شود، نمیتواند پیروزی نامیده شود. وابستگان کشته شدگان و نفراتی که موفق شدند از داخل ساختمان زنده بیرون بیایند، تقاضا کرده اند که دادستانی مرکزی و قوه قضاییه عملکرد نظامیان و دولت را بازرسی کنند. خود دادستانی مرکز در مورد چگونگی حل ماجرای گروگانگیری اعتراض کرده و معتقد است که این شیوه عمل طبیعتا بمعنی باز خواندن کمیسیون صلح است. سومین حزب بزرگ سیاسی کشور حزب نولیبرالها از این کمیسیون بیرون رفته است. گفته میشود که افراد از بلیساریو خواهان توضیح سیاسی شده اند. روزنامه حزب لیبرالها "بوگوتانو" خواهان برگزینی رئیس جمهور شده و مینویسد: دولت (در رابطه با آتش بس) به چریکها وعده و وعده میدهد و وقتی چریکها سیاست نزدیکی را قبول میکنند، نظامیان را علیه شان بسیج میکند.

اعتصاب

دستگاه قضایی کلمبیا پس از این واقعه ساکنان ایستاده است. تقریباً ۳۰ هزار از مستخدمین دیوان عالی کشور برای مدت نامعلوم اعتصاب کرده اند و اعلام فسخ دسته جمعی فرار داد خود را کرده اند. اعتصاب، اعتراضی بود علیه عملکرد دولت و فقدان امنیتی جان افراد در طی واقعه مذکور. رئیس جمهور بیتانگو با اظهار اینکه هیچگونه راه حل دیگری وجود نداشت از خود دفاع کرده است. طبق گفتار دولت، عملیات M-19 یک مأموریت سفارشی از طرف شبکه مواد مخدر مافیا بود، بدین منظور که آرشیبو و گزارشات مربوط به محکومیت افراد را سوزاننده و قضاتی را که مسئول این امور بودند را بقتل برسانند.

اگر چه کمیسیون صلح هنوز حیات دارد اما پروسه رسیدن به صلح در کلمبیا از طریق این واقعه بطرز وحشیانه ای نابود شد. ولی اینکه این عملیات بمعنی اینستکه بزرگترین گروه چریکی کلمبیا FARC، تصمیم به تمدید قرارداد آتش بس بکند، هنوز خیلی زود است که گفته شود. قرارداد مذکور در ماه دسامبر زمانش سپری میشود. M-19 به سهم خود گفته است که انتقام خون رفقای کشته شده اش را خواهد گرفت. وزیر دفاع بعنوان یکی از مسئولین واقعه کاخ دادگستری نام برده میشود.

نقل از نشریه سوئدی : N.F.L.A

دنیاله : فاکت هایی ...

پناهندگان هم چنین در کلیسا ها، مدارس، مزارع قدیمی دهقانان وجود دارند. سازمانهای مختلف انسانی و مذهبی میکوشند به آنها کمک کنند. سازمانها سعی میکنند به آنها غذا برسانند. آنها هم چنین نوعی پناهندگی خاص به آنها میدهند اما هیچگونه امنیتی را برایشان تضمین نمیکند. بعضی وقتها نظماً میان پلیس وارد کمپها میشوند و پناهندگان را دچار آزار و تازی مینمایند. آنها کودکان و جوانان را با خود میبرند. پناهندگان جرات نمیکنند به خارج بروند. ترك کردن کمپ بسیار خطرناک است. يك پیرزن را که من در یکی از کمپها زندگی میکرد، ملاقات کردم، اینطور تعریف میکرد :

من با دخترم و ۴ بچه کوچکش به اینجا آمدم، يك روز دخترم دندان درد شدیدی گرفت. دست آخر طاقت نیاورد و برای کشیدن دندانش به خارج از کمپ رفت. پس از آن من با ۴ نوه ام تنها مانده ام. دخترم هرگز بازنگشت.

تست تمام

آبونهان جنگل

بهای اشتراك :

اروپا	شماره
۸۵ کرون	
امریکا	شماره
۱۰۵ کرون	

لطفاً فرم زیر را برای ما ارسال کنید

نام
نشانی

برای نشانی با نشریه جنگل با
آدرس زیر تکلیف نمائید

JANGAL,
BOX 8055
750-08 UPPSALA
SWEDEN

آدرس بانکی

Svenska Handelsbanken	نام بانک :
Yrkeslag, 8-Uppsala	آدرس بانک :
Jangal	نام گیرنده :
385 005 571	شماره حساب بانکی :
6501	کد پستی :

مرگ بر امیرالایسم و سگهای زنجیریش

با حضورن جبهه‌های چریکی در
شهر و روستا، به گسترش جنگ انقلابی
پیروزانیم!

www.irani-archive.com